

خود را از رویه جانب ایشان در مصدد قسم کریمه یوص

رعوت شعار حسن اثر دار کرملد علی اکبر بیگ ف

راعات عرفیه از او مسموع و نافذ نجوانت در حص

علی ابن ابی طالب ثم حسن ابن علی ثم حسین

ابن الحسن علیهم السلم ائمه من و شفعای من اند در رو

جانب النبی تماما برحق است هیچ شک در این ندارم تا مبادا

الله ماتی و الله قران در رمة الله الحقه و النبی رجاحی ملا علی

ردف باجی محمد مدظله العالی را بعد از آنکه در عوض

طلبات و غیر ذلک جمیع بوده فی الحدار مراد میو

جای با شخص صحیح امانی بدهند مرکفایت کند بر

ان در وقت رفتن مرکب را پنجدار زیارا بدهند و در

ت حسابات بمانند بعد تا نه بار ثلث را حسب

ع اندانی باقی ثاهی امام عطیه در قصه در رفعد خو

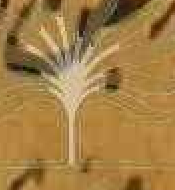
عود ایک عم وایک

بنعلی وقت و در شاک بعد بعد از حمی رجاب با

علی الله شیبی تقسیم دارند هرگاه ثلث زیاد آمد

ری نسله بعد نسل بطن بعد بطن و در صورت انقراض

بنصرف داد الله و اگر بیست صورت بطن دوم ثلث دیگر



... و لم لله که منشی خط الله بیان بر هر عاقلی خبیر رسیده متحتم گشت بنا را علیه [illegible] تنصیص

... فرزندی مرحوم خلد آشیان آقا محمد طاب ثراه [illegible] در حالت صحت و شعور بلا عذر [illegible] پیغمبر آخر الزمان

... طریق [illegible] اقرار و اعتراف مینمایم بوحدانیت [illegible] رسالت [illegible]

ثم علی ابن الحسین ثم محمد ابن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی ابن جعفر ثم علی ابن موسی ثم محمد ابن علی

... [illegible] از مردن [illegible] شد [illegible] قبر [illegible]

... خود خواندیم جناب مستطاب [illegible] الله [illegible] الله [illegible]

... نوه [illegible] را وصی منصوب قرار دادم جناب مستطاب عمدة العلماء العظام [illegible] الفقهاء الکرام

... گفتیم [illegible] وصی منصوب [illegible] جمع آوری کلیه دارائی و املاک [illegible]

... مذکوره تمام دارائی را به دقت [illegible] حساب کنند [illegible]

... [illegible] ماهیانه [illegible] از جهت [illegible] قرار [illegible] ماهیانه [illegible]

... قرار [illegible] نفر طلاب ترتیب [illegible] طعام ماهیانه [illegible]

... [illegible] ماهیانه [illegible]

... در سال اول [illegible] تمر را [illegible] شد [illegible] صلوة [illegible]

... شد [illegible] سال بمصرف صوم صلوة [illegible] تا مدت [illegible] تمام شود بعد [illegible]

... از خانه مسکونی [illegible] خانه را حبس ابد نمایند از جهت حسن [illegible]

... [illegible] بعد از [illegible] حسن نوه [illegible]

... داده ام [illegible] سهم [illegible] محمد مرحوم است [illegible] محمد در میان خود [illegible]

... [illegible] در بین خود [illegible] تقسیم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العالم الخبیر السمیع البصیر العلی الکبیر الواحد بلا نظیر المدبر بلا وزیر الخالق بلا مشیر و الصلوة و السلم علی محمد البشیر النذیر السراج المنیر وعلی اله واصحابه و اصحابه و اولاده و عترته کل صغیر وکبیر وسلم تسلیما کثیرا اما بعد فهذه الاحادیث من الاخبار خاتم الانبیاء وسید الاصفیاء محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بارک علیه و علیهم الله اجمعین والحمد لله رب العالمین بترتیب حروف التهجی و فسرها نظما والحمد لله رب العالمین قال رسول الله صلعم

الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء

هر که رحمت کند بر اهل زمین ... ز اسمان رحمتش نثار کنند

گهر از از رک دار یمه ... تا خطابت بزرگوار کنند





٢

جز پریشانی و عذاب الجوع　　هیچ چیز دگر نخواهد یافت

وقال زكوة الجاه اغاثة الملهوف صدق

ای شکسته خاطران ضعیف　　فرض شد بر قوی صاحب جاه

هر که مردم ز جاه بر نکشد　　سر نگونش در افکنند بچاه

سوف ما یأتیك ما قدر لك صدق یا نبی الله

زود نزدیکت آورند دیگر　　آنچه تقدیر آن سرا باشد

سر ز فرمان گردگار متاب　　تا ترا تاج سروری باشد

الشر عادة والخير عادة صدق یا حبیب الله

مهربانی نماد نیک اندیش　　تخم کینه ستمکار و بد سگال

نفس ناقص چنان تواند رفت　　که برانیش بر یمین و یسار

الصلوة وما ملكت ایمانكم صدق

بی نمازی نشان خذلانست　　همین ز خذلان جهان گرای ترس

ایمن از آزار زیردستان را　　ور ز زبردستی خدای بترس



ضاع اجر من استکبره برّه صدق یا بنیّ

گر دو عالم بیابی بخشی — همچنان اندکی ز بسیار است

بهر دو تا نان چرا نهی منت — زانکه منت شنیع ترین عار است

الطاعة تجر الطاعة والمعصیة تجر المعصیة

بهر طاعت کمر بجان دربند — تا همه بستگیت بگشاید

چون تو در معصیت بیفزایی — در دمت غصه بیفزاید

قال صلی الله علیه واله الظلم وخیم العافیة

ظلم را عاقبت وخیم بود — خانه از داد گردد آبادان

که زمانه خراب می‌بکند — همچنان بارگاه نوشیروان

عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة

یک زمان عدل خسرو عادل — به ز هفتاد ساله طاعتها

عدل بهتر بود که بخشاید — در قیامت سر بضاعتها

الغنی عن القلب لا غنی المال صدق



گر توانگر بمال خواهی بود　　　از تو درویش تر محال بود

دل توانگر بعلم دار ازان　　　علم ناشسته تر ز مال بود

فُضُوحُ الدُّنْيَا اَهْوَنُ مِنْ فُضُوحِ الْاٰخِرَةِ

هول روز حساب و شدة آن　　　مختصر داشتن ز بد رائیست

سهل باشد فضیحت دنیا　　　زان حذر کن که محض رسوائیست

قال صلعم قَسْوَةُ الْقَلْبِ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ

سختی دل ز کثرت گنهست　　　دل نادان چو سنگ باشد سخت

در قیامت مگر شود بیدار　　　جاهلی را که خفته بینی بخت

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ

آدمی هر یکی بملک وجود　　　حاکمی قاطعست و فرمان ده

گر نه انصاف در میان باشد　　　شهر گردد خراب و ویران ده

لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ صَدَقَ یا رَسُولُ

هر چه بینی ز تر و خشک جهان　　　تکیه بران مکن که ان فانیست

گر بزاری واگر برافروزی　　آخر کار مرگ و ویرانیست

قال صلعم من کان لله کان الله له صدق

بحقیقت هدی کسی ورزید　　که فراغ مجاز دست بداشت

گر تو بهر خدای خواهی بود　　حق رضایت بکار خواهد داشت

نسیان الموت من طول الامل صدق رسول

ای فراموش کرده روز اجل　　چه دهی دل بدست آز و نیاز

عقل داند که ضد یکدگرند　　عمر کوتاه و آرزوی دراز

قال صلعم ویل لمن وعظ لمن یتعظ صدق

وای بر ابلهی و بی هنری　　کر حوادث نگشت پند آموز

شور بختی که پند نپذیرد　　شب تاریک یافت روشن روز

هدیة الله الی المؤمن السائل الی بابه

هر که او یافت اهل حاجت را　　لطف از کارها گره بگشود

سائلان هدیهای یزدانند　　خلف خواجگان چنین فرمود

لا تباغضوا ولا تحاسدوا ولا تدابروا وکونوا عباد الله اخوانا

گر حسد را شعار خود سازی
لذت عیش خویشتن بازی

بغض بارای دین مکن حاصل
نکنی با حسود همرازی

الید العلیا خیر من ید السفلی صدق یا رسول

دست بالا ز دست زیر بهست
بشنو ار عاقلی و داننده

گفت سید که دست بخشنده
بهتر از پشت دست ستاننده

اللهم صل علی محمد واله وسلم وبارک صدق

صد هزاران تحیت و صلوات
از خداوند بر محمد باد

سید عالم و شفیع امم
روح پاکش همیشه بی شاد

فی حجة سبع وسبعون وثمان مائة

چون نوشت این قدر فقیر حقیر
متوقع شد از صغیر و کبیر

که بالحمدیش مدد آرند
تا نباشد بروز حشر اسیر

تمت الاحادیث النبی الامی القرشی محمد واله وصحبه اجمعین



بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه این دوازده حدیث است که امیر المؤمنین

علی ابن ابی طالب علیه السلام از توریة بیرون

اورده است وبلسان عربی فرموده است حدیث

الاول انکه یا ابن ادم لا تخافن سلطانا ما دام سلطانی

باقیا وسلطانی باقٍ ابدا حدیث دویم یا ابن ادم لا تأنس باحدٍ

فمتی اردتنی وجدتنی بارا قریبا حدیث سیم یا ابن

ادم لا تخافن فوت الرزق ما دمت خزائنی مملوه وهی

مملوة ابدا حدیث چهارم یا ابن ادم انا لک محب فبحقی

علیک کن لی محبا حدیث پنجم یا ابن ادم لا تأمن عن مکری

ما لم تجز علی الصراط حدیث ششم یا ابن ادم خلقت

الاشیاء کلها لاجلک وخلقتک لاجلی فبحقی



علیک لا تضیع ما خلقت من اجله لما خلق من
اجلک حدیث هفتم یا ابن آدم خلقتک من تراب ثم
من نطفه فلم اعی لخلقک ایعیینی رغیف اسوقه
الیک حدیث هشتم یا ابن آدم کل یریدک له و انا اریدک
لک فلا تفر منی حدیث نهم یا ابن آدم لا تغضب
علی من اجل نفسک واغضب علی نفسک من
اجلی حدیث دهم یا ابن آدم علیک فریضتی و
علی رزقک فان خالفتنی فانا اخالفک فی رزقک
حدیث یازدهم یا ابن آدم لا تطالبنی برزق غد فانا لا
اطالبک بعمل غد حدیث دوازدهم یا ابن آدم لا تطا ان
ارضیت بما قسمت لک ارحت سرک وبدنک و
وان لم ترضی بما قسمت لک سلطت علیک الدنیا
ترکض فیها رکض الوحش فی البریة لا تنال منها الا
ما قدرته لک وانت فیها ملوما مذموما



این کتاب جامع ملک ولد [illegible] ملا احمد بیک

شاگرد عاصم بوده اند و مردم [illegible] دیار بمذهب ایشانند و این

قرات بمردم ایشان رسیده و ایشان بهمین اکتفا کرده از برای

انکه ایشان غیر از علم فقه در علوم دیگر کم کوشیده اند

چنانکه در صلوة مسعودی آورده است و رمز قراء سبعه

بطریق شاطبی ره از این بیت بدر می آید **بیت** اَبَجْ دَهَزْ حُطِّی

كَلِمْ نَصَعْ فَضَقْ رَسَتْ لِكُلِّ اِمَامٍ حَرْفُ دَمْزٍ مُحَصَّلًا یعنی **الف**

از نافع **ب** قالون **ج** ورش [illegible] بزی **ز** قنبل **ح** ابو عمرو **ط** دوری

ی سوسی **ک** از ابن عامر **ل** هشام [illegible] ذکوان **ن** از عاصم **ص** ابو بکر **ع**

از حفص **ف** از حمزه **ض** خلف **ق** خلاد **ر** از کسائی **س** ابو الحارث **ت**

دوری **ه** والله اعلم والحمد لله اولا و اخرا والصلوة علی خیر

محمد و اتباعه و آله باطنا و ظاهرا

اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین



بسم الله الرحمن الرحیم و به

هر کسی را لقب مکن مؤمن — گرچه از سعی جان زتن کاهد
تا نخواهد برادر خود را — آنچه از بهر خویشتن خواهد

لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه

هر که در حب و بغض و منع و عطا — نبودش دل بغیر حق مایل
نقد ایمان خویش را باید — بر محک قبول حق کامل

من اعطی لله و منع لله و احب لله و ابغض لله فقد استکمل الایمان

هر که در حب و بغض و منع و عطا — نبودش دل بغیر حق مایل
نقد ایمان خویش را باید — بر محک قبول حق کامل

المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه صدق

مسلم آنکس بود بقول رسول — گرچه عامی بود دگر عالم
که بهر جا بود مسلمانی — باشد از قول و فعل او سالم

من



خصلتان لا یجتمعان فی مؤمن البخل وسوء الخلق

بذل کن مال و خوی نیکو ورز　　راه ایمان اگر همی پوئی
زانکه در هیچ مؤمنی باهم　　نشود بخل جمع و بدخوئی

من لا یرحم (زاید) الناس لا یرحمه الله صدق

رحم کن رحم زانکه بر رخ تو　　در رحمت چرا ز تو بگشاید
تا تو بر دیگری نبخشائی　　ارحم الراحمین نبخشاید

یشیب ابن آدم ویشب فیه خصلتان الحرص وطول الامل

آدمی را ز پیری افزاید　　لیک در وی جوان شود دو صفت
هر زمان در بنای عمر خلل　　حرص بر جمع مال وطول امل

من لم یشکر الله لم یشکر الناس صدق نبی

بتو نعمت ز دست هر که رسد　　نه بمیدان شکر گوی آی
کی بشکر خدا قیام کند　　تارک شکر بندگان خدای



الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی

هدف لعنت خدا آمد — دنیی هرچه هست در دنیی

غیر ذکر خدا که صاحب ذکر — در دو عالم برحمتست اولی

لعن عبد الدنیا ولعن عبد الدرهم صدق

اگرچه هست آثار رحمت حق — شامل ذره ذره عالم

باد از آن دور بنده دنیا — باد از ان دور بنده درم — عالم

علیک — ادم علی الطهارة یوسع الرزق صدق نبی

ای گر آلودگی تو شب و روز — فاقه و فقر تو زیاده شود

بی طهارت مباش تا بر تو — روزی نیک بوگشاده شود

لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین صدق

دیگر از وی مدار چشم وفا — هرکه شد با تو در جفا گستاخ

زانکه هرگز دوباره مؤمن را — نگزد مار از یکی سوراخ



قال النبی صلی الله علیه وآله العدة دین

مرد راهر چه بگذرد بزبان · عیب باشد ورای او کردن

وعده در ذمه کرم قرضست · فرض باشد ادای او کردن

قال النبی صلی الله علیه وآله المجالس بالامانة

ای شده محرم مجالس راز · راز هر مجلسی امانت تست

مکن افشای راز مجلس · زانکه افشای آن خیانت تست

قال النبی صلی الله المستشار مؤتمن

هر که در مشورت امین باشد · گرچه باشد امان روی زمین

چون نهان دارد آنچه مصلحتست · خاینش خوان بحکم دین امین

قال النبی صلی الله علیه وآله الدین شین الدین

نخند بهر مال دنیی رنج · چهره دین مکن بناخن دین

هر که خواهد کمال بهره دین · تا نکاهد جمال چهره دین

القناعة مالٌ لا ینفد صدق نبی الله ص

صاحب حرص را ز خوان کرم　　فیض احسان نمی‌رسد هرگز
بقناعت گرا کان ما نیست　　که بپایان نمی‌رسد هرگز

نوم الصبحة تمنع الرزق صدق رسول الله

ای کمر بسته کسب روزی را　　صبح خیزی دلیل فیروزیست
بهر خواب صباح چشم مبند　　زانکه این خواب مانع روزیست

قال النبی صلی الله علیه و آله السماح رباح

سود اگر بایدت زمانه خویش　　دست بخشش گشای و بخشایش
سودت اکنون ستایش و فردا　　در جوار خدای آسایش

قال النبی صلی الله علیه و آله آفة السماحة المن

کی به نعمت شود کسی دلگرم　　چون ز منت کند دم سردی
غیر با دجران منت نیست　　آفت روضه جوانمردی



اَلسَّعِیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِهٖ صَدَقَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ صم

نیک بختا کسی که می بَرَد   رشک بر نیک بختی دگران
سختی روزگار نادیده   پند گیرد ز سختی دیگران

کَفَیٰ بِالْمَرْءِ اِثْمًا اَنْ یُحَدِّثَ بِکُلِّ مَا سَمِعَ صَدَقَ

سود را بس همین که مردم   از سر امان نهد بیرون قدم
هرچه آید دران درون گوش   از فم زبان نهد بیرون

کَفَیٰ بِالْمَوْتِ وَاعِظًا صَدَقَ یَا نَبِیَّ اللّٰهِ

چند گیری مجلس واعظ   پای منبر بی گرفتن بند
وعظ تو بس همین که تنها آید   نعره نوحه گر بانگ بلند

خَیْرُ النَّاسِ اَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ صَدَقَ یَا نَبِیَّ اللّٰهِ

ای که پرسی که بهترین کیست   گویم از قول بهترین کسان
بهترین کسی بود که ز خلق   بیشتر بر خلق نفع رسان

اِنَّ اللهَ یُحِبُّ السَّهْلَ الطَّلْقَ صَدَقَ یا رَسُولَ الله

تا خدا دوست گردت با خلق　　یکدل و یکزبان و یکرو باش

شاد طبع و شگفته خاطر　　نرم خوی و گشاده ابرو باش

قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه تَهادُوا تَحابُّوا

دوستی مغز و دشمنیست پوست　　تا که از مغز سوی پوست شوید

بهدایا کنید داد و ستد　　تا بهم زان سبب دوست شوید

اُطْلُبُوا الْخَیْرَ عِنْدَ حِسانِ الْوُجُوهِ صَدَقَ یا نَبِیَّ الله

بر در خوبروی نیز اگر　　چون بحاجتی برون آیی

تا از آن هستت حاجت نیست　　دهد از دیدنش بیاسایی

قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه زُرْ غِبًّا تَزْدَدْ حُبًّا

دیدن دوست هست آنکه　　چهره دوستی بیاراید

زاتفاق دوام صحبتشان　　شوق کاهد ملالت افزاید



طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس صدق

ای خوش آنکو بعیب بینی خویش | پیشوای هنروران گهگه

عیب او پیش دیده و دل او | بره عیب دیگران کهکه

الغنى واليأس مما في ايدي الناس صدق نبي

گر دلت را توانگری باید | که توانگر دلی نکو هنریست

بازکش دست همت از چیزی | که بدست تصرف دگریست

من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه

تا شوی در جهان علم و عمل | شاهد دین تو جمال افزای

آنچه در خورد تست با آن ساز | آنچه لایق نباشدت بازآی

ليس الشديد بالصرعة انما الشديد الذي يملك عند الغضب

پهلوان نیست آنکه در کشتی | پهلوانی کمر ببند ازو

پهلوان آن بود که گاه غضب | نفس اماره را زبان تازد



الغنى عن ح

ليس الغنى عن كثرة العرض انما النفس صدق

نه توانگر بود کسی بمال / کار برد از جاره ساز بود

آن بود کز شهو فضل خدا / از زر و مال بی نیاز بود

يجزم سوء الظن صدق يا نبي الله صدق

مرد آن بود که در همه وقت / در حق خلق بدگمان باشد

در همه کار احتیاط کند / تا ز هر کید در امان باشد

العلم لا يحل منعه صدق يا نبي الله صلى الله

ای گرانمایه مرد دانشور / گر ترا علم دین بود معلوم

مستعد را از آن مشو مانع / مستحق را از آن مکن محروم

الكلمة الطيبة صدقة صدق يا رسول الله ص

سخن نرم گوی با سایل / گر ز مالش نمیدهی نفقه

زانکه در روی اهل حاجت هست / قول خوش از مقوله صدقه



كِثْرَةُ الضِّحْكِ يُمِيتُ الْقَلْبَ صَدَقَ رَسُولُ

خرم آنکس که به زنده دلی | خنده را زیر لب بمیراند
خنده کم کن که خنده بسیار | صد دل زنده را بمیراند

اَلْجَنَّةُ تَحْتَ اَقْدَامِ الْاُمَّهَاتِ صَدَقَ نَبِیُّ

سر ز مادر مکش که تاج شرف | گردی از پای مادران باشد
خاک مشو زیر پای زانکه بهشت | در قدمهای مادران باشد

اَلْبَلَاءُ مُوَکَّلٌ بِالْمَنْطِقِ صَدَقَ رَسُولُ

هر که شد مبتلا به بدگویی | به بلای عجب گرفتار است
هر بلایی که میرسد بکسان | بیشتر از ره گفتار است

اَلنَّظْرَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ اِبْلِیسَ صَدَقَ

دیدن زلف و خال نامحرم | دانهٔ کید و دام ابلیس است
هر نظر ناوکیست زهرآلود | که ز شصت و کمان ابلیس است



لَا يَشْبَعُ المُؤْمِنُ دُوْنَ جَارِهِ صَدَقَ النَّبِيُّ

هر که در خط مسلمانی　　باشد از نقد دین گرانمایه

کی پسندد که بخسپد سیر　　بنشیند گرسنه همسایه





بسم الله الرحمن الرحيم

اخبرنا الشيخ الامام العالم الراشد امين
الدين ثقة الاسلام امين الرؤساء ابو علي
الفضل بن الحسن الطبرسي اطال الله بقاءه يوم
الخميس غرة شهر الله رجب سنة تسع وعشرين
وخمسمائة قال اخبرنا الشيخ الامام السيد
الزاهد ابو الفتح عبد الله بن عبد الكريم بن
هوازن القشيري ادام الله عزه قراءة عليه
داخل القبة التي فيها قبر الرضى عم غرة شهر الله
المبارك سنة احدى وخمسمائة قال حدثني
الشيخ الجليل العالم ابو الحسن علي بن محمد بن
علي الهاشمي الزوزني قراءة سنة اثنين وخمسين الهاشمي



واربع مائة قال اخبرنا ابو الحسن احمد بن محمد بن هرون
الزوزني بها قال اخبرنا ابو بكر محمد بن عبد الله بن محمد حفدة
العباس بن حمزة النيشابوري سنة سبع وثلاثين
وثلثمائة قال حدثنا ابو القاسم عبد الله ابن احمد بن
عامر الطائي بالبصرة قال حدثني ابي سنة ستين و
مائتين قال حدثني علي ابن موسى الرضا ع سنة اربع
وتسعين ومائة وقال حدثني ابي موسى ابن جعفر ع
قال حدثني ابي جعفر بن محمد قال حدثني ابي محمد بن علي
قال حدثني ابي علي بن الحسين قال حدثني ابي علي ابن
الحسين بن علي قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع
قال قال رسول الله ص يقول الله عز وجل لا اله الا الله
حصني فمن دخله امن من عذابي وباسناده قال قال
رسول الله ص اربعة انا لهم شفيع يوم القيمة المكرم
لذريتي والقاضي لهم حوائجهم والساعي لهم في امورهم



عندما اضطروا اليه والمحب لهم بقلبه ولسانه وباسناده
قال قال رسول الله ص اربعة انا لهم شفيع الى الايمان اقرار
باللسان ومعرفة بالقلب وعمل بالاركان وباسناده قال
قال رسول الله ص يقول الله عز وجل يا ابن ادم اما تنصفني
اتحبب اليك بالنعمة وتتمقت الي بالمعاصي خيري اليك
منزل وشرك الي صاعد ولا يزال ملك كريم ياتيني
عنك كل يوم وليلة بعمل قبيح يا ابن ادم لو سمعت
وصفك من غيرك وانت لا تعلم من الموصوف لسارعت
الى مقته وباسناده قال قال رسول الله ص يقول الله عز وجل
ما من مخلوق يعتصم بمخلوق دوني الا قطعت اسباب
السموات والارض من دونه فان سالني لم اعطه وان
دعاني لم اجبه وما من مخلوق يعتصم بي دون خلقي الا
ضمنت السموات والارض برزقه فان سالني اعطيته
وان دعاني اجبته وان استغفرني غفرت له وباسناده

المقت العداوه



قال قال رسول الله ص اختتنوا اولادكم يوم السابع فانه
اطهر واسرع نباتا للحم وباسناده قال قال رسول الله ص من
افتى الناس بغير علم لعنته ملائكة السماء والارض
وباسناده قال قال رسول الله ص افضل الاعمال عند الله
ايمان لا شك فيه وغزو لا غلول فيه وحج مبرور واول من
يدخل الجنة شهيد وعبد مملوك احسن عبادة ربه ونصح
لسيده ورجل عفيف ذو عيال واول من يدخل النار
امام مسلط لم يعدل وذو ثروة من المال لم يقض
حقه وفقير فخور وباسناده قال قال رسول الله ص
لا يزال الشيطان ذعرا من المؤمن ما حافظ على الصلوات
الخمس فاذا ضيعهن تجرا عليه واوقعه في العظائم
وباسناده قال قال رسول الله ص من ادى فريضة
فله عند الله دعوة مستجابة وباسناده قال قال رسول الله
للعلم خزائن ومفتاحها السؤال فاسئلوا يرحمكم الله

نسخه بدل: متعفف ذو عيادة



فانه یوجر فیه اربعة السائل والمعلم والمستمع والمحب لهم
وباسناده قال قال رسول الله ص لا تزال امتی بخیر ما
تحابوا وادوا الامانه واجتنبوا الحرام وقروا الضیف و
اقاموا الصلوة وادوا الزکوه فاذا لم یفعلوا ذلک ابتلوا
بالقحط والسنین وباسناده قال قال رسول الله ص
ان الله لیبغض من یدخل علیه فی بیته فلا یقاتل وباسناده
قال قال رسول الله ص قال الله تع یا بن ادم لا یغرنک ذنب
الناس عن ذنبک ولا نعمة الناس عن نعمة الله علیک
ولا تقنط الناس من رحمة الله علیهم وانت ترجوها لنفسک
وباسناده قال قال رسول الله ص لیس منا من غش مسلما
او ضره او ماکره وباسناده قال قال رسول الله ص من سب نبیا
قتل ومن سب صاحب نبی جلد وباسناده قال قال
رسول الله ص ثلاثة اخافهن علی امتی بعدی الضلالة
بعد المعرفه ومضلات الفتن وشهوة البطن والفرج



وباسناده قال قال رسول الله ص اذا سميتم الولد
محمدا فاكرموه واوسعوا له في المجلس ولا تقبحوا له
وجها وباسناده قال قال رسول الله ص ما من قوم
كانت لهم مشورة فحضر معهم من اسمه محمد او احمد
فادخلوه في مشورتهم الا خير لهم وباسناده قال قال
رسول الله ص ما من مائدة وضعت فقعد عليها
من اسمه محمد واحمد الا قدس ذلك المنزل في كل يوم
مرتين وباسناده قال قال رسول الله ص تحشر ابنتي
فاطمه ع يوم القيمه ومعها ثياب مصبوغة بدم الحسين ع
فتتعلق بقائمة من قوائم العرش فتقول يا رب احكم
بيني وبين قاتل ولدي قال قال رسول الله ص فيحكم
لابنتي ورب الكعبه وباسناده قال قال رسول الله
انما سميت ابنتي فاطمه لان الله تع فطمها وفطم من احبها
من النار قال قال رسول الله ص ان الله ليغضب لغضب

وباسناده م



فاطمه ويرضى لرضائها وباسناده قال قال رسول الله ص
الولد ريحانة وريحانتاى الحسن والحسين ع وباسناده
قال قال رسول الله ص يا علي اذا كان يوم القيمة اخذت
بحجزة الله عز وجل واخذت انت بحجزتي واخذ ولدك
بحجزتك واخذت شيعة ولدك بحجزهم فترى اين يؤمر بنا
قال ابو القاسم الطائي سئلت ابا العباس ابن تغلب
عن الحجزة فقال هي السبب وباسناده قال قال رسول الله ص
انا اهل بيت لا تحل لنا الصدقة وامرنا باسباغ الوضوء
ولا ننزي حمارا على عتيقه وباسناده قال قال رسول الله
مثل المؤمن عند الله كمثل ملك مقرب وان المؤمن
عند الله اعظم من ملك وليس شيء احب الى الله تعالى من
مؤمن تائب ومؤمنة تائبة وباسناده قال قال رسول الله ص
من مر على المقابر وقرا قل هو الله احد احدى عشر
مرة ثم وهب اجره للاموات اعطي من الاجر بعدد



الاموات

الاموات وباسناده قال قال رسول الله ص يا علي انك

سيد المرسلين ويعسوب المؤمنين وامام المتقين و المسلمين

قائد الغر المحجلين قال ابو القاسم رض سالت احمد بن يحيى

عن اليعسوب قال هو الذكر من النحل الذي يتقدمها

ويحامي عنها وباسناده قال قال رسول الله ص لما اسري

بي الى السماء اخذ جبرئيل بيدي واقعدني على درنوك

من درانيك الجنة ثم ناولني سفرجلة فانا كنت اقلبها

اذا انفلقت فخرجت منها جارية حوراء لم ار احسن

منها فقالت السلام عليك يا محمد قلت من انت فقالت

الراضية المرضية خلقني الجبار من ثلثة اصناف اسفلي

من مسك ووسطي من كافور واعلاي من عنبر عجنني

ماء الحيوان ثم قال لي الجبار كوني فكنت خلقني

لاخيك وابن عمك علي ابن ابي طالب ع وباسناده

قال قال رسول الله ص من عامل الناس فلم يظلمهم و

الدرنوك كرسي يا بالش



حدثهم فلم يكذبهم ووعدهم فلم يخلفهم فهو مؤمن كملت
مروته وظهرت عدالته ووجبت اخوته وحرمت غيبته
وباسناده قال قال رسول الله ص ان موسى ابن عمران ع
سال ربه ورفع يديه فقال يا رب ابعيد انت فاناديك
ام قريب فاناجيك فاوحى الله تع اليه يا موسى انا جليس
من ذكرني وباسناده قال قال رسول الله ص اياكم والظلم
فانه يخرب قلوبكم وباسناده قال قال رسول الله ص يا علي
اني سالت ربي فيك خمس خصال فاعطاني اما اولهن
فسالت ربي ان تنشق عني الارض وانفض التراب عن
راسي وانت معي فاعطاني واما الثانيه فسالت ربي
ان يوقفني عند كفت الميزان وانت معي فاعطاني و
اما الثالثه فسالت ربي ان يجعلك حامل لوائي وهو
لواء الله اكبر تحته المفلحون الفائزون في الجنه فاعطاني
واما الرابعه فسالت ربي ان يسقي امتي من حوضي وانت



مح

معی فاعطانی واما الخامسه فسالت ربی ان یجعلک قاید
امتی الی الجنة فاعطانی والحمد لله الذی من علی بذلک
وباسناده قال قال رسول الله ص فی قوله عز وجل یوم ندعوا
کل اناس بامامهم قال یدعی کل قوم بامام زمانهم
وکتاب ربهم وسنة نبیهم وباسناده قال قال رسول
الله ص ان المومن یعرف من فی السماء کما یعرف الرجل
اهله وولده وانه اکرم عند الله من ملک مقرب وباسناده
قال قال رسول الله ص من بهت مومنا او مومنة او قال
فیه ما لیس فیه اقامه الله عز وجل علی تل من النار حتی
یخرج مما قال فیه وباسناده قال قال رسول الله ص اتانی
جبرئیل ع عن ربی عز وجل وهو یقول ربی یقرئک السلم
ویقول یا محمد بشر المومنین الذین یعملون الصالحات و
یومنون بک وباهل بیتک بالجنة فان لهم عندی جزاء
الحسنی وسیدخلون الجنه وباسناده قال قال رسول الله



حرمت الجنة على من ظلم اهل بيتي وقاتلهم والمعين عليهم
ومن سبّهم اولئك لا خلاق لهم في الآخرة ولا يكلّمهم الله
يوم القيمة ولا يزكّيهم ولهم عذاب اليم وباسناده قال
قال رسول الله صلى الله عليه ان الله عز وجل ليحاسب كل مخلوق الا من
اشرك بالله عز وجل فانه لا يحاسبه ويؤمر به الى النار
وباسناده قال قال رسول الله ص لا تسترضعوا الحمقاء و العمشا
فان اللبن يتعدى وباسناده قال قال رسول الله ص ليس للصبي
لبن خير من لبن امه وباسناده قال قال رسول الله ص الذي
يسقط من المائدة مهور حور العين وباسناده قال قال
رسول الله ص من حسن النفقه فله حسنة وباسناده
قال قال رسول الله ص اذا اكلتم الثريد فكلوا من جوانبه
فان الذروة فيها بركة وباسناده قال قال رسول الله ص
نعم الادام الخل ولن يفتقر اهل بيت عندهم الخل وباسناده
قال قال رسول الله ص المغبون لا محمود ولا ماجور وباسناده



قال قال رسول الله ص ستة من المروة ثلثة منها في الحضر
وثلثة منها في السفر واما التي في الحضر فتلاوة كتاب الله وعمارة
مساجده واتخاذ الاخوان في الله واما التي في السفر فبذل
الزاد وحسن الخلق والمزاح في غير معاصي الله وباسناده
قال قال رسول الله ص اللهم بارك لامتي في بكورها
يوم سبتها وخميسها وباسناده قال قال رسول الله ص
كلوا فانه يقتل الديدان في البطن وباسناده
قال قال رسول الله ص ادهنوا بالبنفسج فانه بارد في الصيف
حار في الشتاء وباسناده قال قال رسول الله ص التوكل
نصف الدين فاستنزلوا الرزق من قبل الله بالصدقة
وباسناده قال قال رسول الله ص اصطنع الخير الى من هو
ومن ليس باهله فان اصبت اهله فهو اهله وان لم
تصب فانت من اهله وباسناده قال قال رسول الله
راس العقل بعد الايمان التودد الى الناس واصطناع
الخير

الحضر

التوحيد

اهله



الخبز الى كل برو فاجر وباسناده قال قال رسول الله صلى سيد

طعام الدنيا والاخرة اللحم وسيد شراب الدنيا والاخرة

الماء وانا سيد ولد ادم ولا فخر وباسناده قال قال رسول الله

سيد طعام الدنيا والاخرة اللحم والارز وباسناده

قال قال رسول الله صلى كلوا الرمان فليس منه حبة

تقع في المعدة الا انارت القلب واخرست الشيطان

اربعين يوما وباسناده قال قال رسول الله صلى عليكم

بالزبيب فانه يكشف المرة ويذهب البلغم ويشد العصب

ويحسن الخلق ويطيب النفس ويذهب بالهم وباسناده

قال قال رسول الله صلى كلوا العنب حبة حبة فانه

اهنا وامرا وباسناده قال قال رسول الله صلى ان يكن في

شي شفاء ففي شرطة الحجام او شربة العسل وباسناده

قال قال رسول الله صلى لا تردوا شربة عسل من اتاكم بها

وباسناده قال قال رسول الله صلى اذا طبختم فاكثروا

واكرز ... در



الفرع فانه يسر القلب الحزين وباسناده قال قال رسول

الله صم افضل اعمال امتی انتظار الفرج الله تع وباسناده

قال قال رسول الله صم ضعفت عن الصلوة والجماع فنزل

علی قدر من السماء فاکلت منها فزادنی قوة اربعین

رجلا فی البطش والجماع وباسناده قال قال رسول الله صم

افواهکم طرق من طرق ربکم فنظفوها بالسواک

وباسناده قال قال رسول الله صم لیس شیء ابغض الی الله

عز وجل من بطن ملاءن وباسناده قال قال رسول الله صم

النجوم امان لاهل السماء واهل بیتی امان لامتی وباسناده

قال قال رسول الله صم ان موسی بن عمران عم سال ربه

ورفع یدیه وقال یا الهی این ذهبت واوذیت فاوحی الله الیه

یا موسی ان فی عسکرک غماز فقال یا رب دلنی علیه فاوحی

الله تع الیه انی ابغض الغماز فکیف غمز وباسناده قال

قال رسول الله صم دعاء اطفال امتی مستجاب ما لم یقارفوا



الذنوب وباسناده قال قال رسول الله صم يا علي من كرامة
المؤمن على الله انه لم يجعل لاجله وقتا معلوما حتى يهم
ببائقة فاذا هم ببائقة قبضه الله تعالى رافة به قال الرضا ع
كان جعفر بن محمد يقول تجنبوا البوائق يمد لكم في الاعمار
وباسناده قال قال رسول الله صم اذا لم يستطع ان يصلي
الرجل قائما فليصل قاعدا فان لم يستطع ان يصلي قاعدا
فليصل مستلقيا ناصبا رجليه حيال القبلة يومي
ايماء وباسناده قال قال رسول الله صم من صام يوم
الجمعة صبرا واحتسابا اعطي اجر عشرة ايام غر زهر
لا يشاكلهن ايام الدنيا وباسناده قال قال رسول الله
من ضمن لي واحدا ضمنت له اربعة يصل رحمه فيحبه
اهله ويوسع في رزقه ويزاد في اهله ويدخله الله الجنة
التي وعده وباسناده قال قال رسول الله صم اللهم
ارحم خلفائي ثلاث مرات قيل يا نبي الله ومن خلفائك



قال رسول الله

قال رسول الله الذين يأتون من بعدي ويروون احاديثي
وسنتي ويعلمونها الناس من بعدي وباسناده قال قال
رسول الله ص يا علي انك قسيم النار والجنة وانك يقرع باب
الجنة فتدخلها بلا حساب وباسناده قال قال رسول
الله ص اتاني ملك فقال يا محمد ان ربك يقرأ عليك السلم
ويقول ان شئت جعلت لك بطحاء مكة ذهبا قال فرفع
راسه الى السماء فقال يا رب اشبع يوما فاحمدك واجوع
يوما فاسئلك وباسناده قال قال رسول الله ص مثل
اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف
عنها زخ في النار وباسناده قال قال رسول الله ص يا علي
اذا كان يوم القيمة كنت انت وولدك على خيل بلق
متوجون بالدر والياقوت فيامر الله بكم الى الجنة و
الناس ينظرون وباسناده قال قال رسول الله ص تحشر
ابنتي فاطمه وعليها حلة الكرامة قد عجنت بماء الحيوان



فينظر اليها الخلائق ويتعجبون منها ثم تكسا ايضا حلتين من
حلل الجنة مكتوب على كل حلة بخط اخضر ادخلوا ابنة
محمد الحسن الصورة واحسن الكرامه واحسن المنظر فتزف
الجنة على احسن
الى الجنة كما تزف العروس ويوكل بها سبعون الف
جارية وباسناده قال قال رسول الله ص الويل لظالمي اهل
بيتي عذابهم مع المنافقين في الدرك الاسفل من النار
وباسناده قال قال رسول الله ص ان قاتل الحسين ع في
تابوت من النار عليه نصف عذاب اهل الدنيا وقد شد
يداه ورجلاه بسلاسل من نار منكس في النار حتى يقع في
قعر جهنم وله نتن يتعوذ اهل النار الى ربهم من
شدة نتنه وهو فيها خالد ذائق العذاب الاليم كلما
نضجت جلودهم بدل الله لهم الجلود حتى يذوقوا العذاب
لا يفتر عنهم ساعة ويسقون من حميم جهنم فالويل
لهم من عذاب الله عز وجل وباسناده قال قال رسول الله

اذا كان يوم القيمه نوديت من بطنان العرش نعم الاب ابوك ابرهيم ع و نعم الاخ اخوك على ابن ابى طالب عم وباسناده قال قال رسول الله ص كانى دعيت فاجبت وانى تارك فيكم الثقلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله عز وجل حبل ممدود من السماء الى الارض وعترتى اهل بيتى فانظروا كيف تخلفونى فيهما وباسناده قال قال رسول الله ص عليكم بحسن الخلق فان حسن الخلق فى الجنه لامحالة واياكم وسوء الخلق فان سىء الخلق فى النار لامحاله وباسناده قال قال رسول الله ص لو علم العبد ما له فى حسن الخلق لعلم انه يحتاج الى ان يكون له حسن الخلق وباسناده قال قال رسول الله ص من قال حين يدخل السوق سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيى ويميت وهو حى لا يموت بيده الخير وهو على كل شىء قدير اعطى من الاجر بعدد ما خلق الله تعالى الى يوم القيمه وباسناده قال

فى الجنه



قال رسول الله صم ان الله عز وجل عمودًا من ياقوت احمر رأسه
تحت العرش واسفله على ظهر الحوت فى الارض السابعه
السفلى فاذا قال العبد لا اله الا الله اهتز العرش وتحرك
العمود وتحرك الحوت فيقول الله عز وجل اسكن عرشى
فيقول كيف اسكن وانت لم تغفر لقائلها فيقول الله
عز وجل اشهدوا سكان سمواتى قد غفرت لقائلها و
باسناده قال قال رسول الله صم ان الله تع قدر المقادير
ودبر التدابير قبل ان يخلق ادم بالفى عام وباسناده قال
قال رسول الله صم حافظوا على الصلوات الخمس فان الله
اذا كان يوم القيمه يدعوا العبد فاول شىء يدعوا عنه الصلوه لبسال
فان جاء بها تامة والا زخ فى النار وباسناده قال قال رسول الله
لاصحابه لا تضيعوا صلواتكم فان من ضيع صلوته حشر
مع قارون وهامان وفرعون وكان حقا على الله ان يدخله
النار مع المنافقين والويل لمن لم يحافظ على صلوته واداء



سنة نبيه وباسناده قال قال رسول الله صلعم ان موسى ابن عمران ع

سال ربه عز وجل فقال يا رب اجعلني من امة محمد فاوحى الله تع

اليه يا موسى انك لن تصل ذلك وباسناده قال قال رسول الله

لما اسري بي الى السماء رايت في السماء الثالثة ملكا قاعدا

رجل له في المشرق ورجل له في المغرب وبيده لوح ينظر فيه و

يحرك راسه قلت يا جبرائيل من هذا قال هذا ملك الملك و

باسناده قال قال رسول الله صلعم هل تدرون ما تفسير هذه الاية

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا

صَفًّا وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ الاية قال صلى الله عليه وآله

سبعين م — اذا كان يوم القيمة تقاد جهنم بسبعين الف زمام بيد الف

ملك فتشرد شردة لولا ان الله يحبسها لاحرقت السموات

والارضين وباسناده قال قال رسول الله صلعم ان الله عز وجل

سخر لي البراق وهي دابة من دواب الجنة ليست بالطويل ولا

بالقصير فلو ان الله عز وجل اذن لها لجالت الدنيا والاخرة في



جرية واحدة وهي احسن الدواب لونا وباسناده قال قال رسول الله
اذا كان يوم القيمه يقول الله عز وجل لملك الموت يا ملك
الموت وعزتي وارتفاعي في علوي اني لاذيقنك طعم الموت
كما اذقت عبادي وباسناده قال قال رسول الله ص
اختاروا الجنه على النار ولا تبطلوا اعمالكم فتقذفوا
في النار منكسين خالدين فيها ابدا وباسناده قال قال
رسول الله ص تختموا بخواتيم العقيق فانه لا يصيب احدكم
غم ما دام ذلك عليه وباسناده قال قال رسول الله ص
اشتد غضب الله وغضب رسوله على من اهرق دم ذريتي
او اذاني في عترتي وباسناده قال قال رسول الله ص لما
نزلت هذه الآيه انك ميت وانهم ميتون قيل يموت
الخلق كلهم ويبقى الملائكه فنزلت كل نفس
ذائقة الموت وباسناده قال قال رسول الله ص ان الله
عز وجل امرني بحب اربعه علي وسلمان وابو ذر والمقداد

قالت الملائكه يموت الخلق ونبقى الانبياء كلهم نسخه بدل



ابن اسود وباسناده قال قال رسول الله ص ماینقلب جناح

طائر فی الهواء الا وعندنا علم وباسناده قال قال رسول الله ص

اذا کان یوم القیمه نادی منادٍ یا معشر الخلایق غضوا ابصارکم

حتی تجوز فاطمه بنت محمد ص وباسناده قال قال رسول الله ص

سیدا شباب اهل الجنه الحسن والحسین وابوهما خیر

منهما وباسناده قال قال رسول الله ص اذا کان یوم القیمه

تجلی الله لعبده المومن فیوقفه علی ذنوبه ذنباً ذنباً

ثم یغفر الله له ولا یطلع الله علی ذلک ملکاً مقرباً

ولا نبیاً مرسلاً ویستر علیه ما یکره ان یقف علیه احد

ثم یقول للسیئاته کن حسناتٍ وباسناده قال قال رسول

الله ص من استذل مومناً او مومنةً او حقره لفقره وقلة

ذات یده شهره الله یوم القیمه ثم یفضحه وباسناده قال

قال رسول الله ص ان الله قد غفر لک ولاهلک ولشیعتک

ولمحبی شیعتک ولمحبی محبی شیعتک فابشر فانک الانزع



البطين منزوع من الشرك مبطون من العلم وباسناده
قال قال رسول الله صم ما كان ولا يكون الى يوم القيمه
الا وله جار يؤذيه وباسناده وباسناده قال قال رسول الله
ان الله غافر كل ذنب الا من اخرج مهراً او اغتصب اجيراً اجره
او باع رجلاً حراً وباسناده قال قال رسول الله صم اتاني ملك
فقال يا محمد ان الله عز وجل يقرأ عليك السلم ويقول لك
قد زوجت فاطمه من علي فزوجها منه وقد امرت شجرة
طوبى ان تحمل الدر والمرجان واليواقيت وان اهل السماء
قد فرحوا بذلك وسيولد لهما ولدان سيدا شباب اهل
الجنة وبهما يتزين اهل الجنه فابشر يا محمد فانك خير
الاولين وخير الاخرين وباسناده قال قال رسول الله
من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره وباسناده
قال قال رسول الله صم الدعا سلاح المومن وعماد الدين



ودور المها

ونور السموات والارض وباسناده قال قال رسول الله ص
ان العبد لينال بحسن خلقه درجة الصائم القائم وباسناده
قال قال رسول الله ص ما من شيء في الميزان اثقل من حسن
الخلق وباسناده قال قال رسول الله ص الخلق السيء
يفسد العمل كما الخل العسل وباسناده قال قال
يفسد م
رسول الله ص من حفظ من امتي اربعين حديثا ينتفعون
بها بعثه الله تعم يوم القيمة فقيها عالما وباسناده
قال قال علي ابن ابي طالب ع لما بدا رسول الله ص
بتعليم الاذان اتى جبرئيل بالبراق فاستعصت عليه
فقال لها جبرئيل ع اسكني براقة فما ركبك احد
اكرم على الله منه فسكنت قال رسول الله ص فركبتها
حتى انتهيت الى الحجاب الذي يلي الرحمن عز وجل فخرج
ملك من وراء الحجاب فقال الله اكبر الله اكبر قال ص
قلت يا جبرئيل من هذا الملك الكريم قال والذي اكرمك



بالنبوة ما رايت هذا الملك قبل ساعتي هذه فقال الله اكبر
الله اكبر فنودي من وراء الحجاب صدق عبدي انا اكبر انا اكبر
قال عم فقال اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله
فنودي من وراء الحجاب صدق عبدي لا اله الا انا قال فقال
الملك اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
فنودي من وراء الحجاب صدق عبدي انا ارسلت محمدا رسولا
قال فقال الملك حي على الصلوة حي على الصلوة فنودي من
وراء الحجاب صدق عبدي ودعا الى عبادتي قال فقال
الملك حي على الفلاح حي على الفلاح فنودي من وراء الحجاب صدق
عبدي ودعا الى عبادتي قد افلح من واظب عليه قال
فقال الملك حي على خير العمل حي على خير العمل فنودي من
وراء الحجاب صدق عبدي ودعا الى عبادتي وليس عمل
خيرا منها فقال عم فيومئذ اكمل الله لي الشرف على
الاولين والاخرين وباسناده قال قال رسول الله صلعم



نسيا ويوم الاثنين والخميس ويقول فيهما ترفع الاعمال
الى الله تع وتعقد فيهما الالوية وباسناده قال ع ان
رسول الله ص صلى بنا صلوة السفر فقرأ في الاولى الحمد
وقل يا ايها الكافرون وفي الاخرى الحمد وقل هو الله احد
ثم قال قرأت لكم ثلث القران وربعه وباسناده قال
قال رسول الله ص من قرا اذا زلزلت اربع مرات كان كمن
قرأ القران كله وباسناده قال قال رسول الله ص
لا اعتكاف الا بصوم وباسناده قال الحسين ع حدثني
ابي علي ابن ابي طالب ع قال رسول الله ص من كنوز
البر اخفاء العلم والصبر على الرزيات وكتمان المصائب
وباسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع احسن الخلق
خير قرين وقال اكملكم ايمانا احسنكم خلقا وباسناده قال
حدثني علي ابن ابي طالب ع قال قال رسول الله ص عنوان
صحيفة المؤمن حسن خلقه وباسناده قال ع سئل رسول الله ص

الوزرا



ما اكثر ما يدخل به الجنة قال تقوى الله وحسن الخلق و قال
سئل ما اكثر ما يدخل به النار قال الاجوفان البطن والفرج
وباسناده قال قال رسول الله ص اقربكم مني مجلسا يوم
القيمة احسنكم خلقا خيركم لاهله وباسناده
قال قال رسول الله ص احسن الناس ايمانا احسنهم خلقا
والطفهم باهله وانا الطفكم باهلي وباسناده قال حدثني
ابي علي ابن ابي طالب ع قال ص ثلثة يزدن في الحفظ و
يذهبن بالبلغم قراءة القران والعسل واللبان وباسناده
قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع في قوله عز وجل ثم
لتسئلن يومئذ عن النعيم قال الرطب والماء البارد و
باسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع قال قال
رسول الله ص من اراد البقاء ولا بقاء فليباكر في الغدا
وليجد الحذا وليخفف الردا وباسناده قال علي ع وكان النبي
اذا اكل طعاما يقول اللهم بارك لنا فيه وارزقنا خيرا منه

منه واذا اكل لبنا او شرب قال اللهم بارك لنا فيه و
ارزقنا منه وباسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع
قال قال ابو جحيفه اتيت النبي ص وانا اتجشا فقال لي يا
ابا جحيفه اكفف جشاءك فان اكثر الناس شبعا في
الدنيا اطولهم جوعا يوم القيمه قال ع فما ملأ ابو جحيفه
بطنه من طعام حتى لحق بالله تع وباسناده قال ع كان
رسول الله ص اذا اكل لبنا يمضمض فاه وقال ان له دسما

يتمضمض بعد

وباسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع ثلثة لا يعرض
احدكم نفسه عليهن وهو صائم الحجامة والحمام والمرأة
الحسناء وباسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع
قال قال رسول الله ص للمراة عشر عورات اذا تزوجت سترت عورة
واذا ماتت سترت عورتها كلها وباسناده قال حدثني
ابي علي ابن ابي طالب ع سئل النبي ص عن امراة زنت فذكرت
المراه انها بكر فامر النبي ص ان امر النساء ينظرن اليها



فنظر فوجدها بكرا فقال ص ما كنت لاضرب من عليه خاتم
من الله عز وجل وكان ص يجيز شهادة النساء في مثل هذا
وباسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع قال قال
رسول الله ص اذا سئلت المراة من فجر بك فقالت فلان
جلدتها حدين حدا لفريتها على الرجل وحدا لما اقرت على
نفسها بالفجور وباسناده قال قال علي ابن ابي طالب ع
ليس في القران يا ايها الذين امنوا الا في التورية يا ايها المساكين
وباسناده قال قال علي ابن ابي طالب ع لو راى العبد اجله
وسرعته اليه لابغض العمل وطلب الدنيا وباسناده قال
حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع ان الحسن والحسين كانا يلعبان
عند النبي ص حتى مضى عامة الليل ثم قال لهما انصرفا الى امكما
فبرقت برقة فما زالت تضئ لهما حتى دخلا على فاطمة والنبي
ينظر الى البرقة فقال الحمد لله الذي اكرمنا اهل البيت و
باسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع ورثت

عن رسول الله ص كنا بين كتاب الله عز وجل وكنا ما في
قراب سيفي قيل يا امير المؤمنين وما الكتاب الذي في
قراب سيفك قال من قتل غير قاتله او ضرب غير ضاربه
فعليه لعنة الله وباسناده قال علي ع كنا مع النبي
في حفر الخندق اذ جاءت فاطمه ع ومعها كسيرة من خبز
فدفعتها الى النبي ص قال النبي ما هذه الكسيرة قالت
قرصا خبزته للحسن والحسين جئتك منه بهذه الكسيرة
قال النبي ص يا فاطمه اما انه اول طعام دخل فم ابيك
منذ ثلثة ايام وباسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع
قال من عرض نفسه للتهمه فلا يلومن من اساء الظن
به وباسناده قال علي ع اتي النبي ص بطعام فادخل اصبعه
فيه فاذا هو حار فقال دعوه حتى يبرد فانه اعظم بركة
فان الله عز وجل لم يطعمنا الحار وباسناده قال حدثني
ابي علي ابن ابي طالب ع قال قال ص اذا اراد احدكم الحاجة

حدثني ابي علي ابن ابي طالب ع



فليبا كر في طلبها يوم الخميس وليقرا اذا خرج من منزله

اخر سورة ال عمران واية الكرسي وانا انزلناه وام الكتاب

فان فيها قضاء حوايج الدنيا والاخرة وباسناده قال حدثني

ابي علي ابن ابي طالب عم قال صلعم الطيب يسر والعسل يسر

والنظر يسر والركوب يسر وباسناده قال حدثني ابي علي

ابن ابي طالب عم قال صلعم كلوا خل الخمر على الريق فانه يقتل الديدان

في البطن وباسناده قال حدثني ابي علي ابن الحسين عم قال

حدثتني اسما بنت عميس قالت قبلت جدتك فاطمة عم

بالحسين والحسن عم فلما ولد الحسن جاء النبي صلعم فقال يا اسما

هاتي ابني فدفعته اليه في خرقة صفراء فرمى بها النبي صلعم

وقال يا اسما الم اعهد اليكم ان لا تلفوا المولود في خرقة

صفراء فلففته في خرقة بيضاء ودفعته اليه فاذن

في اذنه اليمنى واقام في اليسرى ثم قال لعلي عم باي شي

سميت ابني هذا قال علي عم ما كنت لاسبقك باسمه يا رسول الله



وقدكنت احب ان اسميه حربا فقال النبي ص فانا لا اسبق

باسمه قبل ربي عز وجل فهبط جبرئيل ع فقال يا محمد العلي

الاعلى يقرئك السلام علي منك بمنزلة هرون من موسى

ولا نبي من بعدك فسم ابنك هذا باسم ابن هرون فقال

النبي ص وما اسم ابن هرون يا جبرئيل فقال شبر فقال النبي ص

لساني عربي قال سمه الحسن قالت اسما فسماه الحسن فلما

كان يوم سابعه عق عنه بكبشين املحين فاعطى القابلة

فخذ كبش وحلق راسه وتصدق بوزن الشعر ورقا وطلى

راسه بالخلوق ثم قال يا اسماء الدم فعل الجاهلية قالت اسما فلما

كانت بعد حول من مولد الحسن ع ولد الحسين ع فجاء

النبي ص فقال يا اسما هلمي هاتي ابني فدفعته اليه في خرقة

بيضاء فاذن في اذنه اليمنى واقام في اليسرى ووضعه في

حجره وبكى قالت اسما قلت فداك ابي وامي مم بكائك قال

من ابني هذا قلت انه ولد الساعة قال ص يقتله الفئة الباغية

لانا اهل الجاهلية يطلون راس الاطفال بالدم الا النفاس

الدم ص



ثم قال یا اسما لا تخبر فاطمه فانها حدیث عهد بولاده ص

من بعدی لا انا لهم الله شفاعتی ثم قال ص لعلی ع بای شیء
سمیت ولدی هذا قال علی ع ما کنت لاسبقک باسمه
یا رسول الله وقد کنت احب ان اسمیه حربا قال ص ما کنت
لاسبق باسمه قبل ربی عز وجل فاتاه جبرئیل ع فقال الجبار
یقرئک السلام ویقول سمه باسم ابن هرون ع قال وما اسم
ابن هرون قال شبیر فقال ص لسانی عربی قال سمه الحسین
فسماه الحسین ثم عق عنه النبی ص یوم السابع بکبشین
املحین وحلق راسه وتصدق بوزن شعره ورقا وطلی
راسه بالخلوق وقال الدم فعل الجاهلیه واعطی القابله
فخذ کبش وباسناده قال حدثنی ابی علی ابن ابی طالب ع
کلوا خل الخمر ما فسد ولا تاکلوا ما افسدتموه انتم وباسناده
قال علی ع حبانی رسول الله ص بالورد بکلتی یدیه فلما
ادنیته الی انفی قال ص اما انه سید ریحان الجنه بعد
الاس وباسناده قال حدثنی ابی علی ابن ابی طالب ع قال ص



علیکم بال

عليكم باللحم فانه ينبت اللحم ومن ترك اللحم اربعين يوما

ساء خلقه وباسناده قال قال رسول الله ص عليكم بالعدس

فانه مبارك مقدس وانه يرق القلب ويكثر الدمعة

احدهم وانه قد بارك فيه سبعون نبيا اخرهم عيسى ابن مريم ع

وباسناده قال علي ع ذكر اللحم والشحم عند النبي ص

فقال ليس منهما بضعة تقع في المعدة الا انبتت مكانها

شفاء واخرجت من مكانها داء وباسناده قال حدثني

ابي علي ابن ابي طالب ع قال كان رسول الله ص اذا

اكل التمر يطرح النوى على ظهر كفه ثم تقذف به وباسناده

قال علي ابن ابي طالب ع جاء جبرئيل ع الى النبي ص فقال

عليكم بالبرني فانه خير تموركم يقرب الى الله عز وجل و

قسم من التمر ١٢

يباعد من النار وباسناده قال حدثني ابي علي ابن ابي

طالب ع عليكم بالقرع فانه يزيد نور الدماغ وباسناده

علي ابن ابي طالب ع قال حدثني ابي الحسين ابن علي ع قال دعا رجل امير المومنين ع



فقال له احببتك على ان تضمن لي ثلث خصال قال وما هي
يا امير المومنين قال عم ان لا تدخل على شيئا من خارج و لا
تدخر عني شيئا في البيت ولا تجحف بالعيال قال ذلك لك
فاجابه علي وباسناده قال علي بن ابي طالب عم الحناء
بعد النورة امان من الجذام والبرص وباسناده قال قال
رسول الله صلعم يا علي لولاك لما عرف المؤمنون بعدي وباسناده
قال قال رسول الله ص يا علي انك اعطيت ثلاثا لم يعط
احد قبلك ولا بعدك قلت فداك ابي وامي وما اعطيت قال
اعطيت صهرا مثلي واعطيت مثل زوجتك فاطمه واعطيت
مثل ولديك الحسن والحسين عم وباسناده قال قال رسول الله
يا علي ليس في القيمه راكب غيرنا ونحن اربعة فقام اليه رجل
من الانصار فقال له بابي وامي ومن هم قال انا على دابة الله
البراق واخي صالح على ناقة الله التي عقرت وعمي حمزة على ناقة
العضباء واخي علي على ناقة من نوق الجنة وبيده لواء الحمد

ادغاو بالدال المهمله
دحوس کردن



بدابی

ينادي لا اله الا الله محمد رسول الله فيقول الادميون ما هذا

الا ملك مقرب او نبي مرسل او حامل عرش فيجيبهم ملك من

تحت بطنان العرش يا معشر الادميين ليس هذا ملك

مقرب ولا نبي مرسل ولا حامل عرش وهذا وصي رسول الله

علي ابن ابي طالب ع وباسناده قال حدثني علي ابن ابي طالب ع

قال الطاعون ميتة وحية وباسناده قال علي ابن الحسين ع

كاني بالقصور وقد شيدت حول قبر الحسين ع وكاني بالاسواق

قد حفت حول قبره فلا يذهب الايام والليالي حتى يسار

اليه من الافاق وذلك عند انقطاع ملك بني مروان

وباسناده قال قال امير المؤمنين علي ابن ابي طالب ع سمعت

رسول الله ص يقول اني اخاف عليكم استخفافا بالدين

ومنع الحكم وقطيعة الرحم وان تتخذوا القران من امة

يقدمون احدهم وليس بافضلهم في الدين وباسناده قال

حدثني علي ابن ابي طالب ع قال من بدا بالملح اذهب الله عنه

قوله ميتة وحية اي موت في الظاهر وحيوة في الحقيقة فان الذين ماتوا بالطاعون لم يردوا من الشهداء احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتيهم الله من فضله وورد في الحديث المرفوع الصحيح الطاعون شهادة كل مسلم متفق عليه وفي حديث اخر الشهداء خمسة المطعون والمبطون والغريق وصاحب الهدم والشهيد في سبيل الله متفق عليه ايضا وفي حديث اخر يختصم الشهداء و المتوفون على فرشهم عند ربنا عز وجل فيقول الشهداء اخواننا قتلوا كما قتلنا ويقول المتوفون اخواننا ماتوا على فرشهم كما متنا فيقول ربنا انظروا الى جراحهم فان اشبهت جراحهم جراح المقتولين فانهم منهم ومعهم فاذا جراحهم اشبهت



سبعين داء ولهذا الجذام وباسناده قال قال رسول الله ص
يا علي عليك بالزيت كله وادهن به فانه من اكله وادهن
به لم يقربه الشيطان اربعين يوما وباسناده قال قال رسول
الله ص عليكم بالملح فانه شفاء من سبعين داء منها الجذام
والبرص والجنون وباسناده قال كان علي ابن ابي طالب ع
ياكل البطيخ بالسكر وباسناده قال ان النبي ص اتي ببطيخ
ورطب فاكل منهما وقال هذان الاطيبان وباسناده قال
قال جعفر ابن محمد الصادق ع السبت لنا والاحد لشيعتنا
والاثنين لبني اميه والثلثا لشيعتهم والاربعا لبني العباس
والخميس لشيعتهم والجمعه عز وجل وليس فيه سفر قال الله
تعالى فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ فَانتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللهِ
يعني يوم السبت وباسناده قال حدثني ابي موسى ابن جعفر ع
كان علي خاتم محمد بن علي الباقر ع ظني بالله حسن وبالنبي
المؤتمن وبالوصي ذي المنن وبالحسين والحسن وباسناده قال



حلّیٰ

حدثني ابي علي ابن الحسين ع انه سمى حسنا يوم سابعه واشتق
من من اسم حسن حسين وذكر انه لم يكن بينهما الا الحمل وباسناده
قال حدثني ابي جعفر ابن محمد ع قال دعاني ابي بدهن فادهن فقال
ادهن قلت ادهنت قال انه البنفسج قلت وما فضل البنفسج
قال حدثني ابي عن ابيه الحسين عن ابيه علي ابن ابي طالب ع
قال قال رسول الله ص فضل البنفسج على الادهان كفضل الاسلام
على ساير الاديان وباسناده قال حدثني علي ابن الحسين عن ابيه
ع قال قال علي ع لا دين لمن دان لمخلوق في معصية الخالق
وباسناده قال قال حدثني علي ابن ابي طالب ع اكلوا الرمان بشحمه
فانه دباغ للمعدة وباسناده قال حدثني ابي علي ابن الحسين ع
قال كان عبد الله بن عباس اذا اكل الرمانة لا يشرك فيها
احدا ويقول في كل رمانة حبة من حب الجنة وباسناده قال
حدثني ابي الحسين ابن علي ع قال دخل رسول الله ص على علي ابن
ابي طالب ع وهو محموم فامره ان ياكل الغبيراء وباسناده قال

خرقه



اختصم الى علي ابن ابي طالب ع رجلان احدهما باع الآخر بعيرا
واستثنى الراس والجلد ثم بدا له ان ينحره قال علي ع هو شريكه
على عدد الراس والجلد وباسناده قال حدثني ابي علي بن
الحسين ع ان الحسين ابن علي ع دخل المستراح فوجد لقمة ملقاة
فدفعها الى غلام له فقال يا غلام ذكرني عن هذه اللقمة اذا
خرجت فاكل الغلام اللقمة فلما خرج الحسين ع قال يا غلام هات اللقمة
قال اكلتها يا مولاي قال ع انت حر لوجه الله تعالى قال له رجل
اعتقته يا سيدي قال نعم سمعت جدي رسول الله ص وهو
يقول من وجد لقمة ملقاة فمسح منها ما يمسح وغسل منها ما يغسل
ثم اكلها لم يستقر في جوفه حتى يعتقه الله من النار ولم اكن
لاستعبد رجلا اعتقه الله من النار وباسناده قال حدثني
ابو محمد بن علي ع قال قال علي ع خمسة لو دخلتم فيهن ما
قد تم على مثلهن لا يخاف عبدا الا ذنبه ولا يرجوا الا
ربه ولا يستحيي الجاهل اذا سئل عما لا يعلم ان يقول الله


ورسوله

ورسوله اعلم ولا يستحيي الذي لا يعلم ان يتعلم والصبر من الايمان
بمنزلة الراس من الجسد ولا ايمان لمن لا صبر له وباسناده قال
قال حدثني الحسين ابن علي عم ان اعمال هذه الامة ما من
صباح الا تعرض على الله عز وجل وباسناده قال حدثني الحسين
بن علي عم قال وجد لوح تحت حايط مدينة من المداين
مكتوب فيه انا الله لا اله الا انا ومحمد نبي عجبت لمن ايقن
بالموت كيف يفرح وعجبت لمن ايقن بالقدر كيف يحزن
وعجبت لمن اختبر بالدنيا كيف اطمئن اليها وعجبت لمن ايقن
بالحساب كيف يذنب وباسناده قال سئل جعفر ابن محمد ع
عن زيارة قبر الحسين بن علي عم قال اخبرني ابي قال من زار
قبر الحسين ابن علي عم عارفا بحقه كتبه الله في عليين ثم
قال ان حول قبره سبعين الف ملك شعثا غبرا يبكون
عليه الى ان تقوم الساعة وباسناده قال حدثني ابو جعفر
ابن محمد عم ادنى العقوق اف ولو علم الله شيئا اهون



من هو بن ضاف لمنى عنه وباسناده قال حدثنى ابى على ابن ابى
طالب ع فى قول الله تعا اكالون للسحت قال هو الرجل الذى
يقضى لاخيه الحاجة ثم يقبل هديته وباسناده قال حدثنى
ابى جعفر موسى ابن ع قال حدثنى ابو عبد الله صلة الارحام
وحسن الخلق وزيادة فى الايمان وباسناده قال حدثنى ابى
على ابن الحسين ع قال حدثنى اسماء بنت عميس قالت كنت عند
فاطمه جدتك اذا دخل رسول الله ص وفى عنقها قلادة من ذهب
كان على ابن ابى طالب ع اشتريها لها من فىٔ له فقال النبى ص لا
يغرنك الناس يقولوا ابنت رسول وعليك لبس الجبابره
فقطعتها وباعتها واشترت بها رقبة واعتقتها فسر رسول
الله ص بذلك وباسناده قال حدثنى ابى على ابن الحسين ع فى
قول الله تعا لولا ان راى برهان ربه قال قامت امراه العزيز
الى الصنم فسترته فقالت انه يرانا فقال لها يوسف ع ما لك
فقالت استحيى من الصنم مالا يسمع ولا يبصر ولا ينفع ولا يضر

محمد



ولا استحيى

ولا استحيى من خلق الاشياء وعلمها فذلك قوله تعالى لولا أن

راى برهان ربه وباسناده قال كان علي ابن ابي طالب ع

اذا راى المريض فبرأ قال يهنك الطهور من الذنوب و

وباسناده قال حدثني علي ابن الحسين ع قال اخذنا ثلثة عن

ثلثة اخذنا الصبر عن ايوب ع والشكر عن نوح والحسد عن

بني يعقوب ع وباسناده قال قال علي ع لا تجد في اربعين

اصلع رجلا سوءا ولا تجد في اربعين كوسجا رجلا صالحا

واصلع سوء احب الي من كوسج صالح وباسناده قال رايت

النبي ص كبر على عمه حمزة خمس تكبيرات وكبر على الشهداء بعد

خمس تكبيرات فلحق حمزة سبعين تكبيرة ووضع يده اليمنى على

اليسرى وباسناده قال سئل محمد ابن علي بن الحسين لم اوتم

النبي ص من ابويه قال لئلا يوجد عليه حق المخلوق وباسناده

قال ان رسول الله ص قال من انعم الله عليه نعمة فليحمد الله ومن

استبطأ الرزق فليستغفر الله ومن حزنه امر فليقل لا حول

نقل الامام ع هذا الحديث للتقية لوضع اليمنى



لاقوة الا بالله وباسناده قال حدثني ابي علي ابن الحسين ان

يهوديا سئل علي ابن ابي طالب عم قال اخبرني عما ليس لله

وعما ليس عند الله وعما لا يعلمه الله فقال علي عم اما ما لا يعلمه الله

فذلك قولكم يا معشر اليهود ان عزيرا ابن الله والله لا يعلم ان

له ولدا واما ما ليس عند الله ليس عند الله ظلم للعباد واما

ما ليس لله فليس لله شريك قال اليهودي فانا اشهد ان لا اله

الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد انك وصي رسول الله

وباسناده قال حدثني الحسين ابن علي عم قال كنا انا واخي الحسن ع

العباس — محمد ابن الحنيفة وبني عمي عبد الله بن العباس وقثم والفضل على مائدة

ناكل فوقعت جرادة على المائدة فاخذها عبد الله ابن العباس

فقال للحسن يا سيدي اتعلم ما المكتوب على جناح الجرادة قال

قال سالت امير المومنين عم فقال سالت جدك فقال ص على جناح

مكتوب انا الله لا اله الا انا رب الجراده ورازقها اذا شئت بعثتها

لقوم رزقا وان شئت بعثتها على قوم بلاء فقام عبد الله بن



العباس

العباس فقرب من الحسين ع ثم قال هذا والله من مكنون العلم وباسناده قال قال علی ابن الحسین ع من کف عن اعرض المسلمین اقال الله عثرته یوم القیمه وباسناده قال علی ابن الحسین ع ایاکم والغیبة فانها ادام کلاب النار و باسناده قال حدثنی محمد بن علی ع قال صلة الارحام و حسن الجوار زیادة فی الاموال وباسناده قال قال علی ابن ابی طالب ع ان لابلیس کحلا وسعوطا ولعوقا فاما کحله فالنوم واما سعوطه فالغضب واما لعوقه فالکذب وباسناده قال قال علی ابن الحسین ع سادة الناس فی الدنیا الاسخیاء وسادة الناس فی الاخرة الاتقیاء وباسناده قال قال علی ابن الحسین ع العافیه ملک خفی وباسناده قال قال علی ابن ابی طالب ع قال رسول الله ص من اصطنع صنیعة الی واحد من ولد عبد المطلب ولم یجازه علیها فانا اجازیه غدا اذا لقینی یوم القیمه وباسناده قال قال رسول الله ص یا علی انک اذا صلیت

لحسن ر
تکبر زد حلال نعم از گناهان او



على جنازة فقل اللهم هذا عبدك وابن عبدك وابن امتك
ماض فيه حكمك ولم يكن شيئا مذكورا زارك وانت خير مزور
اللهم لقنه حجته والحقه بنبيه ونور له في قبره ووسع عليه
في مدخله وثبته بالقول الثابت فانه افتقر اليك واستغنيت
عنه وكان يشهد ان لا اله الا انت فاغفر له اللهم لا
تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده يا علي اذا صليت على المراة فقل
اللهم انت خلقتها وانت احييتها وانت امتها وانت اعلم
بسرها وعلانيتها جئناك شفعاء لها فاغفر لها اللهم لا
تحرمنا اجرها ولا تفتنا بعدها يا علي اذا صليت على طفل
فقل اللهم اجعله لابويه سلفا واجعله لهما فرطا واجعله لهما
نورا ورشدا واعقبه والديه الجنة انك على كل شيء قدير
وباسناده قال قال علي ع من احبني وجدني عند مماته بحيث
يحب ومن ابغضني وجدني عند مماته بحيث يكره وباسناده قال
حدثنا ابو القاسم عبد الله الطائي قال حدثني ابي قال حدثني علي بن موسى

والحقه

الرضي



الرضى قال حدثني ابي موسى ابن جعفر قال حدثني ابي جعفر بن
محمد قال حدثني ابي محمد بن علي قال حدثني ابي علي بن الحسين
قال حدثني ابي الحسين ابن علي قال ابي علي ابن ابي طالب ع قال
قال رسول الله ص ان موسى بن جعفر ع رفع يديه وقال — عمران
يا رب ان اخي هرون قد مات فاغفر له فاوحى الله تع يا موسى
لو سالتني في الاولين والآخرين لاجبتك ما خلا قاتل الحسين
بن علي ع فاني انتقم له من قاتله وصلى الله على محمد و آله

اجمعين قد تمت الصحيفة
الشريفة الرضوية المحفوفة
بالاضافات المقدسة
بحمد الله وحسن توفيقه
افتتحت بتاريخ و
اختتمت بتوفيقه وكان
اتمامه في العاشر
شهر الربيع الثاني في السنة سادس وثمانين

بيد الفقير الى الله [illegible]







بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وحده لا شريك له وصلى الله على سيدنا محمد النبي وآله وسلم تسليماً وحسبنا الله ونعم الوكيل باب الاعتقاد الأول صفة اعتقاد الامامية في التوحيد قال الشيخ العالم الرباني ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي الفقيه المصنف هذا الكتاب اعلم ان اعتقادنا في التوحيد ان الله تع احد واحد ليس كمثله شيء قديم لم يزل ولا يزال سميعاً بصيراً عليماً حكيماً حياً قيوماً عزيزاً قدوساً عالماً قادراً غنياً لا يوصف بجوهر ولا صورة ولا جسم ولا عرض ولا خط ولا سطح ولا ثقل ولا خفة ولا سكون ولا حركة ولا مكان



ولا كون

ولا كون ولا زمان والله تع متعالٍ عن جميع صفات
خلقه خارج عن الحدين حدّ الابطال وحدّ
التشبيه وانّه تع شئ لا كالاشياء احد صمد
لم يلد فيورث ولم يولد فيشارك ولم يكن له كفوًا
احد ولا ندّ له ولا شبه له ولا صاحبةً ولا مثل
ولا نظير ولا شريك لا تدركه الابصار و
الاوهام وهو يدركها لا تاخذه سنة ولا
نوم له ما في السموات والارض وهو اللطيف الخبير
خالق كل شئ لا اله الا هو له الخلق والامر
تبارك الله رب العالمين ومن قال بالتشبيه فهو
مشرك ومن نسب الى الامامية فهو غير ما وصفت
في التوحيد فهو كاذب وكل خبر يخالف ما ذكرت
في التوحيد موضوع مخترع وكل حديث لا يوافق
كتاب الله فهو باطل وان وجد في كتب علمائنا



فهو مدلس والاخبار التي يتوهمها الجهال تشبيها
لله تع بخلقه فمعانيها محمولة على ما في القران من
نظايرها لان في القران كل شيء هالك الا وجهه
ومعنى الوجه الدين والوجه الذي يؤتي الله منه
ويتوجه به اليه وفي القران يوم يكشف عن ساق
ويدعون الى السجود فلا يستطيعون الى وهم سالمون
والساق وجه الامر وشدته وفي القران ان تقول
نفس يا حسرتا على ما فرطت في جنب الله والجنب
الطاعة وفي القران ونفخت فيه من روحي والروح
هي روح مخلوقة جعل الله منها في ادم وعيسى
عليهما السلم وانما قال روحي كما قال بيتي
وعبدي وجنتي وناري وسمائي وارضه وفي القران
بل يداه مبسوطتان يعني نعمة الدنيا ونعمة الاخرة
وفي القران والسماء بنيناها بايد وانا لقادرون

والا

والايد القوة ومنه قوله تعـ واذكر عبدنا داود
ذا الايد يعني ذا القوة وفي القران يا ابليس ما منعك
ان تسجد لما خلقت بيدي استكبرت يعني بقدرتي
وقوتي وفي القران والارض جميعا قبضته يوم القيمة
يعني ملكه لا يملكهما معه احد وفي القران كلا
والسموات مطويات بيمينه يعني بقدرته وفي القران
كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون يعني محجوبون
عن ثواب ربهم وفي القران وجاء ربك والملك
صفا صفا يعني وجاء امر ربك وفي القران هل
ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام و
والملائكة اي عذاب الله وفي القران وجوه
يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة يعني مشرقة تنتظر
ثواب ربها وفي القران ومن يحلل عليه غضبي
فقد هوى وغضب الله عقابه ورضاه ثوابه وفي



القران تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك اي
تعلم غيبي ولا اعلم غيبك وفي القران ويحذركم الله
نفسه يعني انتقامه وفي القران ان الله وملائكته
يصلون على النبي وفي القران وهو الذي يصلي
عليكم وملائكته والصلوه من الله الرحمه ومن
الملائكه تزكيه واستغفار ومن الناس دعاء
وفي القران ومكروا ومكر الله والله خير الماكرين وفي
وفي القران يخادعون الله وهو خادعهم وفي القران
ان الله يستهزئ بهم وفي القران سخر الله منهم
وفي القران نسوا الله فنسيهم ومعنى ذلك كله انه
جل وعز يجازيهم جزاء المكر وجزاء المخادعه
وجزاء الاستهزاء وجزاء السخريه وجزاء النسيان
وهو ان ينسيهم انفسهم كما قال عز وجل ولا
تكونوا كالذين نسوا الله فانسيهم انفسهم لانه



عزّ وجلّ في الحقيقة لا يمكر ولا يخادع ولا يستهزئ و
لا يسخر ولا ينسى تعالى الله عن ذلك علوّاً كبيراً و
ليس يرد في الاخبار التي يشنع فيها اهل العناد و
الخلاف والالحاد الّا مثل هذه الالفاظ ومعانيها
في
معنا الفاظ القران باب الاعتقاد في صفات الذات
وصفات الافعال قال الشيخ ابو جعفر رح كلما وصفنا الله
تبارك تعالى به من صفات ذاته فانما نريد بكل صفة منها
نفي ضدها عنه عزّ وجلّ ونقول لم يزل الله عزّ وجلّ سميعاً
بصيراً عليماً حكيماً قادراً عزيزاً حيّاً قيوماً واحداً
قديماً وهذه صفات ذاته فانه اذا كانت الارادة
من صفات الافعال فتكون الارادة فعلاً صادراً
من الله تع وقيل انّ الارادة هي العلم بمصلحة الشئ و
لا نقول انه عزّ وجلّ لم يزل خلاقاً فاعلاً شائياً مريداً
راضياً ساخطاً رازقاً وهاباً متكلماً لان هذه صفات



افعاله وهو يحدثها ولا يجوز ان يقال لم يزل الله
موصوفا بها باب الاعتقاد فی التكليف قال الشيخ
ابو جعفر ره اعتقادنا فی التكليف هو ان الله تع
لا يكلف عباده الا دون ما يطيقه كما قال الله عز وجل
لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا والوسع دون الطاقه
وقال الصادق ع والله ما كلف الله العباد الا دون
ما يطيقونه من العبادات الشرعيه والعقليه لانه
كلفهم فی كل يوم وليلة خمس صلوات وكلفهم فی
السنه صيام ثلاثين يوما وكلفهم فی كل مائه درهم
خمس دراهم وكلفهم فی العمر حجة واحدة وهم يطيقون
اكثر من ذلك من العبادات الشرعيه والعقليه والله اعلم
باب الاعتقاد فی افعال العباد قال الشيخ ابو جعفر ره
اعتقادنا فی افعال العباد انها خلق تقدير لا خلق
تكوين ومعنى ذلك انه لم يزل الله عالما بمقاديرها



والله اعلم

٤٠

والله اعلم باب الاعتقاد في نفي الجبر والتفويض

قال الشيخ ابو جعفر ره اعتقادنا في افعال العباد في

قول الص ع لا جبر ولا تفويض بل امر بين امرين فقال

ذلك مثل رجل رايته على معصيته فنهيته فلم ينتبه

فتركته ففعل تلك المعصيه حيث لا يقبل منك فتركته

فلست انت الذى امرته بالمعصية والله اعلم باب

في المشيه قال الشيخ ابو جعفر ره اعتقادنا في ذلك

قول الص ع شاء الله واراد ولم يحب ولم يرض شيئا

ان لا يكون شئ الا بعلمه واراد مثل ذلك ولم يحب

ان يقال ثالث ثلثه ولم يرض لعباده الكفر وقال

عز وجل اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي

مَنْ يَشَاءُ وقال عز وجل وَمَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ

وقال عز وجل وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَاٰمَنَ مَنْ فِي الْاَرْضِ كُلُّهُمْ

جَمِيعًا اَفَاَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتّٰى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ و



قال عز وجل وما كان لنفس أن تؤمن إلا بإذن الله و
قال عز وجل وما كان لنفس أن تموت إلا بإذن الله
كتابا مؤجلا كما قال يقولون لو كان لنا من الأمر
شيء ما قتلنا ههنا قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب
عليهم القتل إلى مضاجعهم وقال عز وجل ولو شاء
ربك ما فعلوه فذرهم وما يفترون وقال عز وجل
ولو شاء الله ما أشركوا وما جعلناك عليهم حفيظا
وقال عز وجل ولو شئنا لآتينا كل نفس هداها
قال عز وجل فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره
للإسلام ومن يرد أن يضله يجعل صدره ضيقا
حرجا كأنما يصعد في السماء وقال عز وجل
يريد الله ليبين لكم ويهديكم سنن الذين من قبلكم
ويتوب عليكم وقال عز وجل يريد الله أن يخفف عنكم
وقال عز وجل يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر

الا يجعل لهم حظا في الآخرة
وقال عز وجل يريد الله صح

وقال الله

وقال الله عز وجل يريد الله ان يتوب عليكم ويريد
الذين يتبعون الشهوات ان تميلوا ميلا عظيما وقال
عز وجل وما الله يريد ظلما للعباد فهذا اعتقادنا
في الاراده والمشيه ومخالفونا يشنعون علينا في ذلك
ويقولون انا نقول ان الله عز وجل اراد المعاصي واراد
قتل الحسين ابن علي عليهما السلم وليس هكذا نقول
ولكنا نقول ان الله عز وجل اراد ان تكون معصية
العاصين خلاف طاعة المطيعين واراد ان يكون المعاصي
غير المنسوبة اليه من جهة الفعل واراد ان يكون موصوفا
بالعلم بها قبل كونها ونقول اراد الله عز وجل
ان يكون قتل الحسين عم معصية له خلاف الطاعة
ونقول اراد الله ان يكون قتله منهيا عنه غير مامور
به ونقول اراد الله عز وجل ان يكون قتله مستحقا
غير مستحسن ونقول اراد الله عز وجل ان يكون قتله



سخطا لله غير رضاه ونقول اراد الله عز وجل ان لا يمنع

من قتله بالجبر والقدرة والقهر كما منع منه [بالنهي]

ونقول اراد الله ان لا يدفع القتل عنه ع كما دفع الحرق

عن ابرهيم ع حين قال الله عز وجل للنار التي القي

فيها يا نار كوني بردا وسلاما على ابرهيم ونقول

لم يزل الله عز وجل عالما بان الحسين انه سيقتل

ويدرك بقتله سعادة الابد ويشقى قاتله شقاوة

الابد ونقول ما شاء الله كان وما لم يشاء لم

يكن وهذا اعتقادنا في الارادة والمشية دون

ما نسبه الينا اهل الخلاف والمشنعون علينا من

اهل الالحاد والله اعلم **باب** الاعتقاد في القضاء والقدر

قال الشيخ ابو جعفر ره اعتقادنا في ذلك قول الصادق ع

لزراره حين ساله فقال ما تقول يا سيدي في

القضا والقدر فقال ع اقول ان الله عز وجل اذا جمع



العباد

العباد یوم القیمه سالهم عما عهد ولم یسالهم عما
قضی الیهم ولم یسالهم والکلام فی القدر منهی عنه
کما قال امیر المؤمنین علی عم لرجل قد سأله
عن القدر فقال له بحر عمیق فلا تلجه ثم سأله ثانیة
فقال طریق مظلم فلا تسلکه ثم سأله ثالثة
فقال سر الله فلا تتکلفه وقال امیر المؤمنین ع
فی القدر الا ان القدر سر من سر الله وستر من
ستر الله وحرز من حرز الله مرفوع فی حجاب الله
مطوی عن خلق الله مختوم بخاتم الله سابق فی علم
الله منع الله العباد عن علمه ورفعه فوق شهاداتهم
ومبلغ عقولهم لانهم لا ینالونه بالحقیقة الربانیة
ولا بالقوة الصمدانیة ولا بالعظمة النورانیة و
لا بالعزة الوحدانیة لانه بحر زاخر مواج خالص
لله عز وجل عمقه ما بین السماء والارض عرضه

الیهم م

بخاتم نخ



ما بين المشرق والمغرب اسود كالليل الدامس كثير
الحيات والحيتان يعلو مرة ويسفل اخرى في قعرها شمس
تضئ لا ينبغي ان يطلع عليها الا الله الواحد الفرد فمن
يطلع عليها فقد ضاد الله في حكمه ونازعه في سلطانه
وكشف عن سره وستره وباء بغضب من الله
وماواه جهنم وبئس المصير وروي ان امير المؤمنين
عدل من عند حائط مائل الى مكان اخر فقيل
له يا امير المؤمنين اتفر من قضاء الله فقال ع افر
من قضاء الله الى قدره وسئل الصادق عليه السلام عن
الرقى هل تدفع من القدر شيئا فقال هي من القدر
باب الاعتقاد في الفطرة والهداية قال الشيخ
ابو جعفر ره اعتقادنا في ذلك ان الله عز وجل
فطر جميع الخلق على التوحيد وذلك قوله عز وجل
فطرت الله التي فطر الناس عليها وقال الصادق ع في



قول الله

قول الله عز وجل وما كان الله ليضيع ايمانكم وما كان
الله ليضل قوما بعد اذ هديهم حتى يبين لهم ما يتقون
قال ع حتى يعرفهم ما يرضيه وما يسخطه وقال ع
في قول الله عز وجل فالهمها فجورها وتقويها قال بين
لها ما تاتي وما تترك وقال ع في قوله تع انا هديناه
السبيل اما شاكرا واما كفورا قال ع عرفناه
وجوب الطاعات وتحريم المعاصي اما اخذا واما
تاركا وفي قوله عز وجل واما ثمود فهديناهم
فاستحبوا العمى على الهدى قال وجوب الطاعات
وتحريم المعاصي وهم يعرفون اصروا على فعل المعاصي
وترك الطاعات وسئل الص ع عن قول الله عز
وجل وهديناه النجدين قال ع نجد الخير ونجد
الشر وقال ع ما حجب الله علمه عن العباد
فهو موضوع عنهم وقال ع ان الله عز وجل احتج



على الناس بما آتيهم وعرفهم والله اعلم باب

الاعتقاد في الاستطاعة قال الشيخ ابو جعفر رض

اعتقادنا في ذلك ما قاله موسى بن جعفر ع

حين قيل له ايكون العبد مستطيعا قال نعم بعد

اربع خصال ان يكون مخلى السرب صحيح الجسم سليم

الجوارح له سبب وارد من الله عز وجل فاذا تمت

هذه فهو مستطيع فقيل له مثل اي شيء فقال

يكون الرجل مخلى السرب صحيح الجسم سليم الجوارح

ولا يقدر ان يزني الا ان يرى امراة فاذا وجد المراة

فاما ان يعصم فيمتنع كما امتنع يوسف ع و

اما ان يخلي السرب بينه وبينها فيزني فهو زان و

لم يطع الله باكراه ولم يعص بغلبة وسئل

الصادق ع عن قول الله عز وجل وقد كانوا يدعون

الى السجود وهم سالمون قال مستطيعون للاخذ



بما امر

بما امروا به والترك ما نهوا عنه وبذلك ابتلوا و

قال ابو جعفر ع في التوريه مكتوب يا موسى

انّي خلقتك واصطفيتك وقوّيتك وامرتك بطاعتي

ونهيتك عن معصيتي فان اطعتني اعنتك على طاعتي

وان عصيتني لم اعنك على معصيتي ولي المنّة عليك

في طاعتك ولي الحجة عليك في معصيتي باب

الاعتقاد في البداء قال الشيخ ابو جعفر ره

انّ اليهود قالوا انّ الله تبارك وتعالى قد فرغ

من الامر قلنا بل هو عزّ وجلّ كلّ يوم هو في

شأنٍ لا يشغله شأنٌ عن شأنٍ يحيي ويميت ويخلق

ويرزق ويفعل ما يشاء كما قال يَمْحُوا اللّٰهُ

مَا يَشَآءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ وانه لا

يمحوا الا ما كان ولا يثبت الا ما لم يكن وقلنا

هذا ليس ببداء اليهود واتباعهم فنسبنا اليهود



بالبداء وتبعهم على ذلك من خالفنا من اهل الاهواء
المختلفه قال الص ع ما بعث الله نبيا قط حتى يأخذ
عليه الاقرار بالعبوديه وخلع الانداد وان الله
عز وجل يؤخر ما يشاء ويقدم ما يشاء ونسخ
الشرايع والاحكام بشريعة نبينا ص من ذلك
ونسخ الكتب بالقران من ذلك فقال الص ع من زعم
ان الله بداء في شي بداء ندامة فهو عندنا كافر بالله
العظيم وقال ع من زعم ان الله عز وجل اذا اراد فعل
شي اليوم لا يعلمه الامس فابرا منه واما قول
الص ع ما بداء الله في شي كما بداء في اسمعيل
ابني فانه يقول ع ما ظهر الله سبحانه امرا في شي كما
ظهر في ابني اسمعيل اذا اخترمه قبلي ليعلم انه
ليس بامام بعدي والله اعلم باب الاعتقاد في
التناهي عن الجدال والمراء في الله عز وجل وفي دينه

قال الشيخ

قال الشيخ ابو جعفر ره الجدال في الله عز وجل منهي عنه
لانه يؤدي الى ما يليق به وسئل الص ع عن قول
الله عز وجل وان الى ربك المنتهى قال اذا انتهى
الكلام الى الله فامسكوا عنه وكان الص عليه السلم
يقول يا ابن ادم لو اكل قلبك طائر ما اشبعه
وبصرك لو وضع عليه خرق ابرة لغطاه تريد ان تعرف
بهما ملكوت السموات والارض ان كنت صادقا
فهذه الشمس خلق من خلق الله ان قدرت فاملأ
عينك منها فهو كما تقول والجدال في جميع امور الدين
منهي عنه وقال امير المؤمنين ع من طلب الدين
بالجدل تزندق وقال الص ع يهلك اهل الكلام و
وينجوا المسلمون ان المسلمين هم النجباء فاما الاحتجاج
على المخالفين بقول الله تع وبقول رسوله وبقول
الائمة ع او بمعاني كلامهم لمن يحسن الكلام فمطلو



وعلى من لا يحسن فمحظور محرم وقال الصم عم حاجوا

الناس بكلامي فان حاجوكم كنت انا المحجوج لا

انتم وروى عنه عم انه قال كلام في حق خير من سكوت

على باطل وروى ان ابا الهذيل العلاف قال لهشام

ابن الحكم اناظرك على انك ان غلبتني رجعت الى

مذهبك وان غلبتك رجعت الى مذهبي فقال

هشام ما انصفتني بل اناظرك على انني ان غلبتك

رجعت الى مذهبي ان غلبتني رجعت الى امامي و

الله اعلم باب الاعتقاد في اللوح والقلم قال الشيخ

ابو جعفر ره اعتقادنا في اللوح والقلم انهما ملكان

والله اعلم باب الاعتقاد في الكرسي قال الشيخ

ابو جعفر ره اعتقادنا في الكرسي انه وعاء جميع

الخلق والعرش والسموات والارض وكل شيء خلقه

الله تع في الكرسي انه وعاء جميع الخلق وفي وجه اخر



الكرسي

الكرسى هو العلم وسئل الصّ ع عن قول الله عز وجل
وسع كرسيه السموات والارض قال علمه باب الاعتقاد
فى الارض قال الشيخ ابو جعفر ره اعتقادنا فى العرش العرش
انه جملة جميع الخلق والعرش فى وجه اخر هو العلم
وسئل الصّ ع عن قول الله عز وجل الرحمن على العرش
استوى فقال ع استوى قرب من كل شىء فليس
شىء اقرب اليه من شىء فامّا العرش هو جملة جميع الخلق
فحملته ثمانية من الملائكة لكل واحد منهم ثمانية
اعين كل عين طباق الدنيا واحد منهم على صورة بنى
ادم فهو يسترزق الله لولد ادم وواحد منهم على صورة
الثور يسترزق الله للبهائم كلها وواحد منهم
على صورة الاسد يسترزق الله للسباع وواحد
منهم على صورة الديك يسترزق الله للطير فهم اليوم
هؤلاء الاربعة فاذا كان يوم القيمة صاروا ثمانية



واما العرش الذي هو العلم فحملته اربعة من الاولين
واربعة من الاخرين فاما الاربعه من الاولين فنوح
وابرهيم وموسى وعيسى واما الاربعة من الاخرين
فمحمد وعلي والحسن والحسين عم هكذا روي بالاسانيد
الصحيحه عن الائمة عم في العرش وحملته وانما صار
هولاء حملة العرش الذي هو العلم لان الانبياء
الذين كانوا قبل نبينا صم على شرايع الاربعه من
الاولين نوح وابرهيم وموسى وعيسى ومن قبل
هؤلاء الاربع صارت العلوم اليهم وكل صار
العلم من بعد محمد صم وعلي والحسن والحسين الى
من بعد الحسين من الائمه عم باب الاعتقاد
في النفوس والارواح قال الشيخ ابو جعفر ره اعتقادنا
في النفوس انها هي الارواح التي بها الحيوة وانها
الخلق الاول لقول النبي صم ان اول ما ابدع الله تعـ



النفوس المقدسه المطهره فانطقها بتوحيده ثم خلق
بعد ذلك سایر خلقه واعتقادنا فيها انها خلقت
للبقاء ولم تخلق للفناء لقول النبي ص ما خلقتم للفناء
بل خلقتم للبقاء وانما تنتقلون من دار الفناء الى دار
البقاء وانما هي في الارض غريبة وفي الابدان
مسجونة واعتقادنا فيها انها اذا فارقت الابدان
انها باقيه منها منعمة ومنها معذبة الى ان يردها الله
عز وجل بقدرته الى ابدانها وقال عيسى عم للحواريين
لحق اقول لكم انه لا يصعد الى السماء الا ما انزل منها
وقال الله جل ثناؤه لو شئنا لرفعناه بها ولكنه اخلد
الى الارض واتبع هويه فما لم يرتفع منها الى الملكوت
بقي يهوي في الهاويه وذلك لان الجنة درجات والنار
دركات وقال عز وجل تعرج الملائكة والروح اليه وقال
عز وجل ان المتقين في جنات ونهر في مقعد صدق عند



مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ وقال تعالى وَلاتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي
سَبِيلِ اللهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ الخ
وقال تعالى وَلاتَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ اَمْوَاتٌ الخ
وقال النبي ص الارواح جنود مجندة فما تعارف منها
ائتلف وما تناكر منها اختلف وقال الصع ان الله تعالى
اخا بين الارواح الاظله قبل ان يخلق الابدان بالفى عام
فلو قد قام قائمنا اهل البيت لورث الاخ الاظله
الذى اخى بينهما فى الاظله ولم يورث الاخ من الولادة
وقال الصع ان الارواح لتلتقى فى الهواء لتعارف وتسائل
فاذا اقبل روح من الارض قالت الارواح دعوه قد افلت
من هول عظيم ثم سالوه ما فعل فلان وما فعل فلان فكلما
قال قد بقى رجى ان يلحق بهم وكلما قال قد مات قالوا هوى
هوى وقال تعالى وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى وقال تعالى
فَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَاُمُّهُ هَاوِيَةٌ وَمَا اَدْرَيكَ مَا هِيَهْ
نار



نار حاميه ومثل الدنيا وصاحبها كمثل البحر والملاح
والسفينة قال لقمان الحكيم لابنه يا بني ان الدنيا
بحر عميق وقد هلك فيها عالم كثير فاجعل سفينتك
فيها الايمان بالله واجعل زادك فيها تقوى الله واجعل
شراعك فيها التوكل على الله فان نجوت برحمة الله
وان هلكت فبذنوبك لا من الله واشد ساعات ابن ادم
ثلاث ساعات يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حيا
ولقد سلم الله تع على يحيى في هذه الساعات وقال الله تع
وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا
وقد سلم عيسى ع على نفسه فقال وَالسَّلَامُ عَلَيَّ
يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا والاعتقاد
في الروح انه ليس من جنس واحد وانه خلق اخر لقوله تع
البدن
ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
واعتقادنا في الانبياء والرسل والائمه ع ان فيهم خمسة

ارواح روح القدس وروح الايمان وروح القوة
وروح الشهوة وروح المدرج وفي المؤمنين اربعة ارواح
روح الايمان وروح القوة وروح الشهوة وروح المدرج
وفي الكافرين والبهائم ثلاثة ارواح روح القوة وروح
الشهوة وروح المدرج واما قوله تع ويسئلونك عن
الروح قل الروح من امر ربي فانه خلق اعظم من جبرئيل
وميكائيل كان مع رسول الله ص ومع الملائكة ومع
الائمة ع وهو من الملكوت وانا اصنف في هذا المعنى
كتابا اشرح فيه معاني هذه الجمل ان شاء الله باب
الاعتقاد في صفة الموت قال الشيخ ابو جعفر ره قيل
لامير المؤمنين ع صف لنا الموت فقال ع على الخبير
سقطتم الموت هو احد ثلاثة امور ترد عليه اما بشارة
بنعيم الابد واما بشارة بعذاب الابد واما تحزين و
تهويل وامر مبهم لا يدري من اي الفرق هو فاما



ولينا

وليّنا والمطيع لامرنا فهو المبشر بنعيم الابد واما عدوّنا
والمخالف لامرنا فهو المبشر بعذاب الابد واما المبهم
امره الذي لايدري ما حاله فهو المومن المسرف على نفسه
لايدري ما يؤول اليه حاله ياتيه الخبر مبهمًا مخوفا
ثم لم يسويه الله باعدائنا ويخرجه من النار بشفاعتنا
فاعملوا واطيعوا ولاتتكلوا ولاتستصغروا عقوبة الله
فان من المسرفين من لاتلحقه شفاعتنا الا بعد عذاب
ثلاثمائة الف سنة وسئل من الحسن بن على بن ابي
طالب ع ما الموت الذي جهلوه فقال اعظم سرورٍ
يرد على المؤمنين اذا نقلوا عن دار النكد الى نعيم
الابد واعظم ثبورٍ يرد على الكافرين اذا نقلوا عن جنّتهم
الى نار لاتبيد ولاتنفد ولما اشتد الامر على الحسين بن
على ابن ابي طالب ع نظر اليه من كان معه فاذا
هو بخلافهم لانهم كانوا اذا اشتد بهم الامر تغيرت الوانهم



وارتعدت فرائصهم ووجلت قلوبهم ووجبت جنوبهم

وكان الحسين عليه السلم وبعض معه من خاصته تشرق

الوانهم وتهدأ جوارحهم وتسكن نفوسهم فقال بعضهم

لبعض انظروا اليه كيف يشرق وجهه استبشارا بالموت

فانه لا يراه الا قنطرة يعبر بكم عن البؤس والضرا الى

الجنان الواسعه والنعم الدائمه ومن كان حاله كك

فانه ابشر ولا يبالي بالموت فقال لهم الحسين ع صبرا

بني الكرام ومن كان حاله فانه ابشر بالنعيم الدائم

فانكم كمن ينتقل من سجن الى قصر ونعيم واما هولاء

اعداكم كمن ينتقل من قصر الى سجن وعذاب اليم ان

ابي حدثني بذلك عن رسول الله ص ان الدنيا سجن المومن

وجنة الكافر والموت جسر هولاء الى جناتهم و جسر

هولاء الى جحيمهم ما كذبت ولا كذبت وقيل لعلي بن

الحسين ع ما الموت فقال للمومن كنزع ثياب وسخة



قملة

قملت وفك قيود واغلال ثقيلة واستبدال بافخر الثياب

واطيبها روايح واوطى المراكب وانس المنازل وللكافر

كخلع ثياب فاخره والنقل من منازل انيسه والاستبدا

باوسخ الثياب واخشنها واخشن المنازل واعظم العذاب

وقيل لمحمد بن علي الباقر ع ما الموت فقال هو النوم

الذي ياتيكم كل ليلة الا انه طويل المدة لا ينتبه منه

الى يوم القيمه فمن راى في منامه من اصناف الفرح ما لا

يقادر قدره وراى في نومه من اصناف الاهوال ما لا

يقادر قدره فكيف حال من فرح في النوم ووجل فيه

هذا هو الموت فاستعدوا له وقيل للصادق ع صف لنا الموت

فقال هو للمؤمنين كاطيب ريح يشمه فينعس لطيبه

فينقطع التعب والالم كله عنه وللكافر كلدغ الافاعي

وكلدغ العقارب واشد قيل فان قوما يقولون انه هو

اشد من نشر بالمناشير وقرض بالمقاريض ورضخ بالحجار



وتدوير قطب الارحية في الاحداق فقال كذلك هو
على بعض الكافرين الفاجرين الا ترون منهم من يعاين
تلك الشدايد فذلكم الذي هو اشد من هذا ومن عذاب
الدنيا قيل فما لنا نرى كافرا يسهل عليه النزوع فينطفي
وهو يتحدث ويضحك ويتكلم وفي المومنين يكون ايضا
كذلك وفي المومنين والكافرين من يقاسي عند سكرات
الموت هذه الشدايد فقال ع ما كان من راحة هناك
للمومنين فهو عاجل ثوابه وما كان من شدة فهو تمحيصه
من ذنوبه ليرد الى الاخرة نقيا مستحقا لثواب الله ليس
له مانع دونه وما كان من سهولة هناك على الكافرين
فليتوفى اجر حسناته في الدنيا ليرد الى الاخرة وليس له الا
ما يوجب عليه العذاب وما كان من شدة على الكافر
هناك فهو ابتداء عقاب الله عند نفاذ حسناته ذلكم
بان الله عدل لا يجور ودخل موسى بن جعفر ع على رجل



قد غرق في سكرات الموت وهو لا يجيب داعيا فقالوا له

يا ابن رسول الله ص وددنا لو عرفنا كيف حال صاحبنا و

كيف الموت فقال ع ان الموت هو المصفي يصفي المؤمنين

من ذنوبهم فيكون اخر الم يصيبهم وكفارة اخر وزر

عليهم ويصفي الكافرين من حسناتهم فيكون اخر لذة او نعمة

او راحة تلحقهم اخر ثواب حسنة تكون لهم واما صاحبكم

فقد نخل من الذنوب وصفي من الاثام تصفية وخلص

حتى نقي كما ينقى الثوب الوسخ وصلح لمعاشرتنا اهل البيت

في دارنا دار الابد ومرض رجل من اصحاب الرضا ع فعاده

كيف تجدك فقال لقيت الموت بعدك يريد به ما لقيه

من شدة مرضه فقال له كيف لقيته فقال اليما شديدا

فقال ما لقيته ولكن لقيت ما ينذرك به ويعرفك بعض حاله

انما الناس رجلان مستريح بالموت ومستراح به فجدد

الايمان بالله وبالولاية تكن مستريحا ففعل الرجل ذلك



والحديث طويل اخذنا منه موضع الحاجة وقيل لمحمد بن
علي بن موسى الرضى ع ما بال هؤلاء المسلمين يكرهون الموت
فقال لانهم جهلوه فكرهوه ولو عرفوه لكانوا من اولياء الله تع
حقا لاحبوه وليعلموا ان الاخرة خير لهم من الدنيا ثم قال
يا عبد الله ما بال الصبي والمجنون يمتنعان من الدواء المنقى
لبدنه والنافي للالم عنه فقال لجهلهم بنفع الدواء قال
والذي بعث بالحق محمدا نبيا ان من قد استعد للموت حق
الاستعداد انفع لهم من هذا الدواء لهذا المتعالج
اما انهم لو علموا ما يؤدي اليه الموت من النعم لاستدعوه
واحبوه اشد ما يستدعي العاقل الحازم الدواء لدفع الافات
واجتلاب السلامة ودخل علي بن محمد ع على مريض
من اصحابه وهو يبكي ويجزع من الموت فقال له يا عبد الله
تخاف من الموت لانك لا تعرفه ارايتك اذا اتسخت
وتقذرت وتاذيت بما عليك من الوسخ والقذر واصابك

جهلوه



قروح وجرب وعلمت ان الغسل في الحمام يزيل عنك ذلك
كله اما تريد ان يدخله فتغسل ذلك عنك او ما تكره
ان لا تدخله فيبقى ذلك عليك قال بلى يا بن رسول الله قال
فذلك الموت هو ذلك الحمام وهو اخر ما بقي عليك من تمحيص
ذنوبك وتنقيتك من سياتك فاذا انت وردت علينا وجاوزته
فقد نجوت من كل غم وهم واذى ووصلت الى كل سرور
وفرح فسكن الرجل ونشط واستسلم وغمض عين نفسه
ومضى لسبيله وسئل من الحسن بن علي ع عن الموت
ما هو فقال ع هو التصديق بما لا يكون ان ابي حدثني
بذلك عن ابيه عن جده عن الص ع انه قال ان المومن اذا مات
لم يكن ميتا وان الكافر هو الميت لان الله عز وجل
يقول يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي يعني
المومن من الكافر والكافر من المؤمن وقال جاء رجل الى النبي ص
فقال يا رسول الله ما بالي لا احب الموت فقال ص الك



مال قال نعم قال قد منه امامك قال لا قال فمن ثم
لا نحب الموت وقال جاء رجل لابي ذر ره ما بالنا نكره
الموت فقال لانكم عمرتم الدنيا وخربتم الاخرة فتكرهون
ان تنقلوا من عمران الى خراب وقيل له كيف ترى قدومنا
على الله قال اما المحسن فكالغايب يقدم على اهله
واما المسئ فكالابق يقدم على مولاه وهو منه خائف
قيل فكيف ترى لحالنا عند الله قال اعرضوا اعمالكم
على الكتاب ان الله تعالى يقول ان الابرار لفي نعيم وان الفجار
لفي جحيم قال الرجل فاين ره قال ان رحمة الله قريب من
المحسنين باب الاعتقاد في المسائلة في القبر قال الشيخ
ابو جعفر ره اعتقادنا ان المسائلة في القبر حق لا بد منها
فمن اجاب بالصواب فاز بروح وريحان في قبره وجنة
نعيم في الاخرة ومن لم يات بالصواب فله نزل من حميم
في قبره وتصلية جحيم في الاخرة واكثر ما يكون عذاب



القبر من النميمة وسوء الخلق والاستخفاف بالبول و اشد

ما يكون عذاب القبر على المؤمن المحق مثل اختلاج العين

او شرطة الحجام ويكون ذلك كفارة لما بقي عليه من الذنوب

التي تكفرها الهموم والغموم والامراض وشدة النزع

عند الموت فان رسول الله ص كفن ام امير المؤمنين ع

فاطمة بنت رسول الله عنها في قميصه بعد ما فرغ النساء — بدل اسد رض م

من غسلها وحمل جنازتها على عاتقه فلم يزل تحت جنازتها

حتى اوردها قبرها ثم وضعها ودخل القبر واضطجع فيه

ثم قام فاخذها على يديه ووضعها في قبرها ثم انكب

عليها يناجيها طويلا ويقول لها ابنك ابنك ثم خرج

وسوى عليها التراب ثم انكب على قبرها فسمعوه وهو

يقول لا اله الا الله اللهم اني اودعتها اياك ثم انصرف

فقال له المسلمون يا رسول الله انا رايناك صنعت اليوم

شيئا لم تصنعه قبل اليوم فقال اليوم فقدت بر ابي طالب

انها كانت يكون عندها الشئ فتؤثرني به على نفسها

وولدها واني ذكرت يوم القيمه وان الناس يحشرون عراة

فقالت واسوئتاه فضمنت لها ان يبعثها الله تع كاسية

وذكرت ضغطة القبر فقالت واضعفاه فضمنت لها ان يكفيها

الله ذلك فكفنتها بقميصي واضطجعت في قبرها لذلك وانكببت

عليها فلقنتها ما تسال عنه وانما سئلت عن ربها فقالت

الله ربي وسئلت عن نبيها فاجابت محمد نبي وسئلت

عن وليها وامامها فارتج عليها وتوقفت فقلت لها ابنك

ابنك لا جعفر ولا عقيل فقالت ولدي عليا امامي فانصرفا

عنها فقالا لا سبيل لنا عليك نامي كما تنام العروس

في خدرها ثم ماتت موتة ثانية وتصديق ذلك في

كتاب الله تع قوله ربنا امتنا اثنتين واحييتنا

اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل

باب الاعتقاد في الرجعة قال الشيخ ابو جعفر ره

ارتج على القاري اي انرتج ومنطقه استغلق عليه الصحاح

تنام



اعتقادنا في الرجعة انما هو وقد قال الله تع الم تر الى حق ل

الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال

لهم الله موتوا ثم احياهم كان هولاء سبعين الف بيت

وكان يقع فيهم الطاعون كل سنه فيخرج الاغنياء لقوتهم

ويبقى الفقراء لضعفهم فيقل الطاعون في الذين يخرجون

ويكثر في الذين يقيمون لو خرجنا لما اصابنا الطاعون

ويقولون الذين خرجوا لو اقمنا لاصابنا كما اصابكم فاجمعوا

على ان يخرجوا جميعا من ديارهم اذا كان وقت الطاعون

فخرجوا باجمعهم فنزلوا على شاطئ نهر فلما وضعوا رحالهم خ بحر

ناداهم الله موتوا فماتوا جميعا فكنستهم المارة عن الطريق

فبقوا بذلك ما شاء الله ثم مر بهم نبي من انبياء الله من

بني اسرائيل يقال له ارميا فقال لو شئت يا رب لاحييتهم

فيعمروا بلادك ويلدوا عبادك ويعبدونك مع من يعبدك

فاوحى الله تع اليه افتحب ان احييهم الله لك قال نعم فاحياهم الله



له وبعثهم معه فهولاء ماتوا ورجعوا الى الدنيا ثم ماتوا
باجالهم وقال الله عز وجل او كالذي مر على قرية وهي خاوية
على عروشها قال انى يحيي هذه الله بعد موتها فاماته الله
مائة عام ثم بعثه قال كم لبثت قال لبثت يوما او بعض
يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك وشرابك
لم يتسنه وانظر الى حمارك ولنجعلك اية للناس وانظر
الى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحما فلما تبين له قال اعلم
ان الله على كل شيء قدير فهذا مات مائة سنة ثم رجع الى الدنيا
وبقي فيها ثم مات باجله وهو عزير بن هرون وروي انه
وقال الله تع في قصة المختارين من قوم موسى لميقات ربه
ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون وذلك انهم
لما سمعوا كلام الله قالوا لا نصدق به حتى نرى الله
جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فماتوا فقال موسى
عم يا رب ما اقول لبني اسرائيل اذا رجعت اليهم فاحياهم



فرجعوا

فرجعوا الى الدنيا فاكلوا وشربوا ونكحوا النساء وولد
لهم الاولاد وبقوا فيها وماتوا باجالهم وقال الله عز وجل
لعيسى بن مريم ع واذ تحيي الموتى باذني فجميع الموتى الذين احياهم
عيسى ع باذن الله تع رجعوا الى الدنيا وبقوا فيها ثم ماتوا
باجالهم واصحاب الكهف لبثوا في كهفهم ثلثمائة سنين
وازدادوا تسعا ثم بعثهم الله فرجعوا الى الدنيا ليتساءلوا
بينهم وقصتهم معروفة فان قال قائل ان الله عز وجل
قال وتحسبهم ايقاظا وهم رقود قيل لهم بانهم كانوا
موتى وقد قال الله عز وجل قالوا يا ويلنا من بعثنا من
مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون
وان قالوا كذلك فانهم كانوا موتى ومثل هذا كثير فقد صح
ان الرجعة كانت في الامم السالفة فقد قال النبي ص
يكون في هذه الامة مثل ما يكون في الامم السالفة
حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة فيجب على هذا الاصل

ا نيكون في هذه الامه رجعة وقد نقل مخالفونا انه اذا خرج
المهدي ونزل عيسى بن مريم ع فصلى خلفه ونزوله الى الارض
رجوعه الى الدنيا بعد موته لان الله عز وجل قال إِنِّي مُتَوَفِّيكَ
وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وقال عز وجل وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا
وقال عز وجل وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ
بِآيَاتِنَا فاليوم الذي يحشر فيه الجميع غير الذي اليوم يحشر فيه
فوج وقال الله عز وجل وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ
مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ يعني
ذلك في الرجعه وذلك انه يقول تع بعد ذلك لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي
اختلفوا فيه والتبيين يكون في الدنيا لا في الاخره وسأجرد
في الرجعه كتابا ابين فيها كيفيتها والادله على صحة كونها
ان شاء الله تع والقول بالتناسخ باطل ومن دان بالتناسخ فهو
كافر لان في التناسخ ابطال الجنه والنار باب الاعتقاد في
البعث بعد الموت قال الشيخ ابو جعفر ره اعتقادنا في البعث



بعد الموت

بعد الموت انه حق قال النبي صلعم يا بني عبد المطلب ان الرائد
لا يكذب اهله والذي بعثني بالحق نبيا لتموتن كما تنامون
ولتبعثن كما تستيقظون وما بعد الموت دار الا الجنة
والنار وخلق جميع الخلق وبعثهم على الله تعالى كخلق
نفس واحدة وبعثها قال الله تع ما خلقكم ولا بعثكم الا
كنفس واحدة **باب** الاعتقاد في الحوض قال الشيخ رض
اعتقادنا في الحوض انه حق وان عرضه ما بين ايلة و صنعاء
وهو حوض النبي صلعم وان فيه من الاباريق عدد نجوم السماء
وان الوالي عليه يوم القيمة امير المؤمنين علي ابن ابي طالب ع
يسقي منه اولياءه ويذود عنه اعداءه من شرب منه
شربة لم يظما بعدها ابدا وقال النبي صلعم ليختلجن قوم
من اصحابي دوني وانا على الحوض فيؤخذ بهم ذات الشمال
فانادي يا رب اصحابي فيقال لي انك لا تدري
ما احدثوا بعدك **باب** الاعتقاد في الشفاعة قال

ايلة بفتح الهمزة والياء وتسكين
اللام موضع على ساحل بحر [illegible]
كذا في الصحاح

الشيخ ابو جعفر رضه اعتقادنا في الشفاعة انها لمن رضى الله
دينه من اهل الكباير والصغاير فاما التائبون من الذنوب
فغير محتاجين الى الشفاعة قال النبي م فمن لم يؤمن
بشفاعتي فلا اناله الله شفاعتي وقال النبي ص لا شفيع
انجح من التوبة والشفاعة للانبياء والاولياء والاو صياء
والمؤمنين والملائكة وفي المؤمنين من يشفع في مثل
ربيعة ومضر واقل المؤمنين شفاعة من يشفع لثلثين
الف انسانا والشفاعة لا تكون لاهل الشك والشرك
ولا لاهل الكفر والشرك والجحود بل تكون للمذنبين من اهل
التوحيد باب الاعتقاد في الوعد والوعيد قال
الشيخ ابو جعفر رض اعتقادنا في الوعد والوعيد ان
من وعده الله على عمل ثوابا فهو منجزه ومن وعده على عمل
عقابا فهو فيه بالخيار ان عذبه فبعدله وان عفى عنه
فبفضله وما الله بظلام للعبيد وقد قال الله عز وجل



إن الله لا يغفر أن يشرك به ويغفر ما دون لمن يشاء والله اعلم

باب الاعتقاد فيما يكتب على العبد قال الشيخ ره

اعتقادنا في ذلك انه ما من عبد الا وله ملكان موكلان

به يكتبان عليه جميع اعماله ومن هم بحسنة ولم يعملها

كتبت له حسنة واحدة وان عملها كتب له عشر حسنات

ومن هم بالسيئة فان لم يعملها لم يكتب عليه شيء حتى

يعملها فان عملها اجل سبع ساعات فان تاب قبلها

لم تكتب عليه وان لم يتب كتبت عليه سيئة

واحدة والملكان يكتبان على العبد كل شيء حتى النفخ

في الرماد قال الله عز وجل وإن عليكم لحافظين كراما

كاتبين يعلمون ما تفعلون ومر امير المؤمنين ع

برجل وهو يتكلم بفضول الكلام فقال له يا هذا الرجل

انك تملي على ملكيك كتابا الى ربك فتكلم بما يعنيك

ودع ما لا يعنيك وقال ع لا يزال الرجل المسلم يكتب



محسنا ما دام ساكتا فاذا تكلم كتب اما محسنا او مسيئا
وموضع الملكين من ابن ادم المنكب الايمن والمنكب الايسر
فصاحب اليمين يكتب الحسنات وصاحب الشمال يكتب
السيئات وملكا النهار يكتبان عمل العبد بالنهار وملكا
الليل يكتبان عمل العبد بالليل باب الاعتقاد في العدل
قال الشيخ ابو جعفر رضا ان الله تبارك وتعالى امرنا بالعدل
وعاملنا بما هو فوقه وهو التفضل وذلك انه عز وجل
يقول من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة
فلا يجزى الا مثلها وهم لا يظلمون والعدل هو ان يثيب
على الحسنة ويعاقب على السيئة وقال النبي صلعم لا يدخل
الجنة رجل بعمله الا برحمة الله تعم باب الاعتقاد في
الاعراف قال الشيخ ابو جعفر رضه اعتقادنا في الاعراف انه
سور بين الجنة والنار وعليه رجال يعرفون كلا بسيماهم
والرجال هم النبي واوصيائه ولا يدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه



ولا يدخل النار الا من انكره وانكروه وعند الاعراف

المرجون لامر الله اما يعذبهم واما يتوب عليهم باب

الاعتقاد في الصراط قال الشيخ ابو جعفر رض اعتقادنا

في الصراط انه حق وانه جسر جهنم وان عليه ممر جميع الخلق

قال الله عز وجل وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ

حَتْمًا مَّقْضِيًّا والصراط في وجه اخر اسم حجج الله فمن

عرفهم في الدنيا واطاعهم اعطاه الله جوازا على الصراط

الذي هو جسر جهنم يوم القيمة يوم الحسرة والندامة

وقال النبي صلعم لعلي عم يا علي اذا كان يوم القيمة

اقعد انا وانت وجبرئيل على الصراط فلا يجوز على الصراط

الا من كانت معه براءة بولايتك باب الاعتقاد

في العقاب التي على طريق المحشر قال الشيخ ابو جعفر رض

اعتقادنا في ذلك ان هذه العقبات كل عقبة منها اسم

على حدة اسم فرض وامر او نهي فمتى انتهى الانسان الى عقبة



التي اسمها فرض وكان قد قصر في ذلك الفرض حبس عندها

وطولب بحق الله فيها فان خرج منها بعمل صالح قدمه

او برحمة تداركه الله بها نجا منها الى عقبة اخرى فلا

يزال يدفع من عقبة الى عقبة اخرى ويحبس عند كل عقبة

فيسئل عما قصر فيها من معنى اسمها فان سلم من جميعها انتهى

الى دار البقاء فيحيى حياة لا موت فيها ابدا ويسعد سعادة

لا شقاوة معها ابدا ويسكن في جوار الله مع انبيائه وحججه

والصديقين والشهداء والصالحين من عباده وان حبس

على عقبة فطولب بحق قصر فيه فلم ينجيه عمل صالح

قدمه ولا ادركته من الله عز وجل رحمة زلت به قدمه

عن العقبة فهوى في نار جهنم نعوذ بالله منها وهذه

العقبات كلها على الصراط واسم عقبة منها الولاية يوقف

جميع الخلق عندها فيسئلون عن ولاية امير المومنين

والائمة من بعده ع فمن اتى بها نجى وجاوز ومن لم يات

بها بقي فهوي وذلك قول الله تع وقفوهم انهم مسئولون
واسم عقبة منها المرصاد وهو قول الله عز وجل ان
ربك لبالمرصاد ويقول الله عز وجل وعزتي وجلالي
لا يجوزني ظلم ظالم واسم عقبة منها الرحم واسم عقبة
منها الامانه واسم عقبة منها الصلوة وباسم كل فرض
او امر او نهي عقبة يحبس عندها باب الاعتقاد في
الحسنات والميزان قال الشيخ رض اعتقادنا فيهما انهما حق
منه ما يتولاه الله عز وجل ومنه ما يتولاه حججه فحساب
الانبياء والرسل والائمة ص يتولاه الله عز وجل ويتولا كل
نبي حساب اوصيائه ويتولي الاوصيا حساب الامم والله
تبارك وتع هو شهيد على الانبياء والرسل وهم الشهداء
على الاوصياء والائمة عليهم السلم شهداء على الامم وذلك
قول الله عز وجل ليكون الرسول عليكم شهيدا وتكونوا شهداء
على الناس وقوله عز وجل فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد





وجئنا بك على هؤلاء شهيدا وقال الله تع افمن كان على بينة
من ربه ويتلوه شاهد منه والشاهد امير المؤمنين ع
وقوله تع ان الينا ايابهم ثم ان علينا حسابهم وسئل من
الصع عن قول الله عز وجل ونضع الموازين القسط ليوم
القيمة فلا تظلم نفس شيئا قال الموازين الانبياء والاوصياء
ومن الخلق من يدخل الجنة بغير حساب واما السؤال فهو واقع
على جميع الخلق لقول الله تع فلنسئلن الذين ارسل اليهم ولنسئلن المرسلين يعني عن
الدين واما الذنب فلا يسال عنه الا من يحاسب قال الله عز وجل
فيومئذ لا يسئل عن ذنبه انس ولا جان يعني من شيعة النبي
والائمة عم خاصة دون غيرهم كما ورد في التفسير وكل محاسب معذب
ولو بطول الوقوف ولا ينجو من النار ولا يدخل الجنة احد بعمله
الا برحمة الله تع وان الله يخاطب عباده من الاولين والاخرين
بمجمل حساب عملهم مخاطبة واحدة يسمع كل واحد منهم قضيته
دون غيرها ويظن انه المخاطب دون غيره لا تشغله عز وجل



مخاطبة

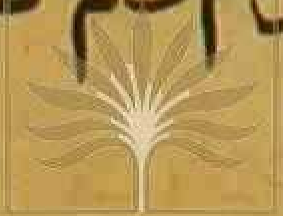
٦٠

مخاطبة عن مخاطبة ويفرغ من حساب الاولين والآخرين في مقدار
نصف ساعة من ساعات الدنيا ويخرج عز وجل لكل انسان
كتابا يلقاه منشورا ينطق عليه بجميع اعماله لا يغادر صغيرة
ولا كبيرة الا احصيها فيجعله الله محاسب نفسه والحاكم عليها
بان يقال له اقرا كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا و
يختم الله تبارك وتع على افواههم وتشهد ارجلهم وجميع جوارحهم
بما كانوا يعملون وقالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله
الذي انطق كل شيء وهو خلقكم اول مرة واليه ترجعون و
ما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم ولا ابصاركم
ولا جلودكم ولكن ظننتم ان الله لا يعلم كثيرا مما تعملون وساجرد
كيفية وقوع الحساب في كتاب حقيقة المعاد باب الاعتقاد
في الجنة والنار قال الشيخ ابو جعفر ره اعتقادنا في الجنة
انها دار البقاء ودار السلام لا موت فيها ولا هرم ولا سقم ولا
مرض ولا آفة ولا زوال ولا زمانة ولا غم ولا هم ولا حاجة ولا فقر

ايديهم



وانها دار الغنا ودار السعادة ودار المقامة والكرامة ولا يمس
اهلها فيها نصب ولا لغوب لهم فيها ما تشتهي الانفس
وتلذ الاعين وهم فيها خالدون وانها دار اهلها جيران الله
واوليائه واحباؤه واهل كرامته وهم انواع على مراتب منهم
المتنعمون بتقديس الله وتسبيحه وتكبيره في جملة ملائكته ومنهم
المستمتعون بانواع الماكل والمشارب والفواكه والارائك
والحور العين واستخدام الولدان المخلدين والجلوس على
النمارق والزرابي ولباس السندس والحرير كل منهم انما
يتلذذ بما يشتهي ويريد على حسب ما تعلقت به همته
ويعطي من عند الله من اجله وقال الصادق ع ان الناس يعبدون الله
على ثلثة اصناف فصنف منهم يعبدونه شوقا الى جنته
ورجاء ثوابه فتلك عبادة الخدام الحرصاء وصنف منهم
يعبدونه خوفا من ناره فتلك عبادة العبيد وصنف منهم
يعبدونه حبا له فتلك عبادة الكرام وهم الامناء وذلك



قوله عز وجل وهم من فزع يومئذ آمنون واعتقادنا في النار
انها دار الهون ودار الانتقام من اهل الكفر والعصيان ولا
يخلد فيها الا اهل الكفر والشرك واما المذنبون من اهل التوحيد
فانهم يخرجون منها بالرحمة التي تدركهم والشفاعة التي
تنالهم وروي انه لا يصيب احدا من اهل التوحيد الم
في النار اذا دخلوها وانما تصيبهم الالام عند الخروج منها
فتكون تلك الالام جزاء بما كسبت ايديهم وما الله بظلام
للعبيد واهل النار المشركون حقا لا يقضى عليهم فيموتوا
ولا يخفف عنهم من عذابها لا يذوقون فيها بردا ولا شرابا
الا حميما وغساقا وان استطعموا اطعموا من الزقوم
وان يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل يشوي الوجوه بئس
الشراب وساءت مرتفقا وينادون من مكان بعيد
ويقولون ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون فيمسك
الجواب عنهم احيانا ثم قيل لهم اخسئوا فيها ولا تكلمون



ونادوا يا مالك ليقض علينا ربك قال انكم ماكثون وروى
بالاسانيد الصحيحة انه يامر الله تع برجال الى النار فيقول
لمالك قل للنار لا تحرقي لهم اقداما فقد كانوا يمشون الى
المساجد ولا تحرقي لهم ايديا فقد كانوا يرفعونها الى الدعاء
ولا تحرقي لهم السنة فقد كانوا يكثرون تلاوة القران ولا
تحرقي لهم وجوها فقد كانوا يسبغون بها الوضوء فيقول
مالك يا اشقيا فما كان حالكم فيقولون كنا نعمل لغير الله فقيل
لهم خذوا ثوابكم ممن عملتم له واعتقادنا في الجنة والنار انهما
مخلوقتان وان النبي صلعم قد دخل الجنة وراى النار حين عرج
به واعتقادنا انه لا يخرج احد من الدنيا حتى يرى مكانه
من الجنة او من النار وان المومن لا يخرج من الدنيا حتى ترفع
له الدنيا كاحسن ما راها ويرى مكانه في الاخرة ثم يخير فيختار
الاخرة فح يقبض روحه وفي العادة ان يقول الناس فلان
يجود بنفسه ولا يجود الانسان بشيء الا عن طيب نفس غير مقهور



ولا يجود

ولا مجبور ولا مكروه واما جنة ادم ع فهي جنة من جنان
الدنيا تطلع الشمس فيها وتغيب وليست بجنة الخلد
لانه لو كانت جنة الخلد ما خرج منها ابدا واعتقادنا
انه بالثواب يخلد اهل الجنة في الجنة وفي العقاب يخلد اهل
النار في النار وما من احد يدخل الجنة حتى يعرض عليه
مكانه من النار فيقال هذا مكانك الذي لو عصيت الله
لكنت فيه وما من احد يدخل النار حتى يعرض عليه مكانه
في الجنة فيقال له هذا مكانك الذي لو اطعت الله
لكنت فيه فيورث هولاء مكان هولاء وهولاء منازل
هولاء وذلك قول الله عز وجل اولئك هم الوارثون الذين
يرثون الفردوس هم فيها خالدون واقل المومنين منزلة
في الجنة من له فيها مثل ملك الدنيا عشر مرات والله اعلم

باب الاعتقاد في كيفية نزول الوحي من عند الله

عز وجل قال الشيخ ابو جعفر رض اعتقادنا في ذلك انه

بين عيني اسرافيل لوحاً فاذا اراد الله تع ان يتكلم بالوحي
ضرب ذلك اللوح جبين اسرافيل فينظر فيه فيقرا ما فيه
فيلقيه الى ميكائيل ويلقيه ميكائيل الى جبرئيل فيلقيه جبرئيل
الانبياء عم واما الغشوة التي كانت تاخذ النبي صـ فانها كانت
عند مخاطبة الله عز وجل اياه حتى يثقل ويعرق واما جبرئيل
فانه كان لا يدخل عليه حتى يستاذنه اكراماً له وكان يقعد
بين يديه قعدة العبد باب الاعتقاد في القران قال الشيخ رض
اعتقادنا في القران انه كلام الله ووحيه وتنزيله وقوله
وكتابه وانه لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه
وانه القصص الحق وانه قول فصل وما هو بالهزل وان الله
تبارك وتعالى محدثه ومنزله وربه وحافظه باب الاعتقاد
في نزول القران في ليلة القدر قال الشيخ ابو جعفر رض
اعتقادنا في ذلك ان القران نزل في شهر رمضان في ليلة
القدر جملة واحدة الى البيت المعمور ثم فرق في مدة اربعة وعشرين



سنة وان تبارك وتع اعطى نبيه محمداً ص العلم جملة واحدة

ثم قال عز وجل ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه

وقل رب زدني علماً وقال الله تع لا تحرك به لسانك لتعجل

به ان علينا جمعه وقرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان

علينا بيانه باب الاعتقاد في مبلغ القرآن قال الشيخ ره

اعتقادنا ان القرآن الذي انزله الله تع على نبيه محمد ص

ما بين الدفتين وهو ما في ايدي الناس ليس باكثر

من ذلك ومبلغ سوره عند الناس مائة واربع عشر

سورة وعندنا الضحى والم نشرح سورة واحدة ولايلاف

والم تر كيف سورة واحدة ومن نسب الينا انا نقول انه

اكثر من ذلك فهو كاذب ومن روى من ثواب قراءة

سورة من القرآن وثواب من ختم القرآن كله وجواز قراءة

سورتين في ركعة نافلة والنهي عن الاقتران بين سورتين

في ركعة فريضة تصديق لما قلناه في امر القرآن وان مبلغه



ما بين ايدي الناس وكذلك ما روي من النهي عن قراءة
القران كله في ليلة واحدة وانه لا يجوز ان يختم القران
في اقل من ثلاثة ايام تصديق لما قلناه ايضا بل نقول انه قد
نزل من الوحي الذي ليس بقران ما لو جمع الى القران لكان
مبلغه مقدار سبعة عشر الف اية ذلك مثل قول جبرئيل للنبي ص
ان الله يقول لك يا محمد دار خلقي مثل ما اداري وانق شحناء
الناس وعداوتهم ومثل قوله عش ما شئت فانك ميت
واحبب ما شئت فانك مفارقه واعمل ما شئت فانك
ملاقيه وشرف المومن صلوته بالليل وعزه كف الاذى
عن الناس ومثل قول النبي ص ما زال جبرئيل يوصيني بالسواك
حتى خفت ان ادرد او احفي وما زال يوصيني بالجار حتى
ظننت انه سيورثه وما زال يوصيني بالمراة حتى ظننت
انه لا ينبغي طلاقها وما زال يوصيني بالمملوك حتى ظننت
انه سيضرب له اجلا يعتق فيه ومثل قول جبرئيل ع للنبي ص



حتى

حين فرغ من غزوة الخندق يا محمد ان الله يامرك ان لا تصلي

بعد العصر الا فريضه ومثل قوله ص امرني ربي بمداراة

الناس كما امرني باداء الفرض الفرايض ومثل قوله عم

انا معاشر الانبياء امرنا ان لا نكلم الناس الا بمقدار

عقولهم ومثل قوله عم ان جبرائيل اتاني من قبل ربي

بامر قرت به عيني وفرح به صدري وقلبي يقول

ان عليا امير المؤمنين وقايد الغر المحجلين ومثل

قوله ص نزل علي جبرائيل فقال يا محمد ان الله تعالى قد زوج

فاطمة عليا من فوق عرشه واشهد على ذلك خيار ملائكته

فزوجها منه في الارض واشهد على ذلك خيار امتك

ومثل هذا كثير كله وحي ليس بقران ولو كان

قرانا لكان مقرونا به وموصولا اليه غير مفصول عنه

كما كان امير المؤمنين ع جمعه فلما جاءهم به فقال هذا

كتاب ربكم كما انزله على نبيكم لم يزد فيه حرف ولم ينقص



فيه حرف فقالوا لا حاجه لنا فيه عندنا مثل الذي
عندك فانصرف وهو يقول فنبذوه وراء ظهورهم
واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون وقال ع
القران واحد نزل من عند واحد على نبي واحد وانما
الاختلاف من جهة الرواة كلما كان في القران مثل
قوله لئن اشركت ليحبطن عملك ولتكونن من الخاسرين
ومثل قوله ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئا
قليلا اذا لاذقناك ضعف الحيوة وضعف الممات وما
اشبه ذلك فاعتقادنا فيه انه نزل على اياك اعني واسمعي
يا جاره وكلما كان في القران او فضاحبه فيه بالخيار
وكلما كان في القران يا ايها الذين امنوا هو في التوريه
يا ايها المساكين وما من اية اولها يا ايها الذين امنوا
الا وعلي بن ابي طالب عم قايدها واميرها وشريفها
واولها وما من اية تسوق الى الجنة الا وهي في النبي ص



والائمه

والائمة عم وفي اشياعهم واتباعهم وما من آية تسوق الى
النار الا وهي في اعدائهم والمخالفين لهم وان كانت الايات
في ذكر الاولين فما كان منها خير فهو جار في اهل
الخير وما كان منها في شر فهو جار في اهل الشر وليس
في الانبياء خير من النبي صلعم ولا في الاوصياء افضل من
اوصيائه ولا في الامم افضل من هذه الامة الذين هم
شيعة اهل بيته في الحقيقة دون غيرهم ولا في الاشرار
اشر من اعدائهم والمخالفين لهم من الناس في الامة.
الاعتقاد في الانبياء والرسل والحجج والملائكة عم قال الشيخ
اعتقادنا في الانبياء والرسل والحجج صلوات الله عليهم انهم
افضل الملائكة وقول الملائكة لله عز وجل لما قال لهم اني
جاعِلٌ فِي الأَرضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجعَلُ فِيهَا مَن يُفسِدُ
فِيهَا وَيَسفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحنُ نُسَبِّحُ بِحَمدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ
قَالَ إِنِّي أَعلَمُ مَا لَا تَعلَمُونَ هو التمني فيها المنزلة ادم ع



ولم يتمنوا منزلة فوق منزلتهم والعلم يوجب الفضل
قال الله تع وعلم ادم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة
فقال انبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين قالوا
سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم
الحكيم قال يا ادم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم
باسمائهم قال الم اقل لكم اني اعلم غيب السموات
والارض واعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون هذا كله يوجب
تفضيل ادم عم على الملائكة وهو نبي لهم لقول الله تع
انبئهم باسمائهم ولما ثبت تفضيل ادم عم على الملائكة
امر الله الملائكة بالسجود لادم كقوله تع فسجد الملائكة
كلهم بالسجود ولم يامرهم الله بالسجود الا لمن هو افضل اجمعون
منهم وكان سجودهم لله عز وجل طاعة ولادم عم اكراما
لما اودع الله صلبه من النبي والائمة صلوات الله
عليهم اجمعين وقال النبي ص انا افضل من جبرائيل



وميكائيل

وميكائيل واسرافيل ومن جميع الملائكة المقربين وانا
خير البرية وسيد ولد ادم واما قول الله عز وجل لَنْ
يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ اَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلّٰهِ وَلَا الْمَلٰئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ
فليس ذلك بموجب لتفضيلهم على عيسى عم وانما
قال الله تع ذلك لان الناس منهم من كان
يعتقد ان الربوبية لعيسى عم فيتعبد له وهم صنف
من النصارى ومنهم من عبد الملائكة وهم الصابئون
وغير فقال الله تع لن يستنكف المسيح ان يكون عبدا لله
اي لن يستنكف المسيح والمعبودون دوني ان يكونوا
عبادا لي والملائكة روحانيون معصومون لا يعصون
الله ما امرهم ويفعلون ما يامرون ولا ياكلون ولا
يشربون ولا يالمون ولا يموتون ولا يسقمون ولا يشيبون
ولا يهرمون طعامهم وشرابهم التسبيح والتقديس
وعيشهم من نسيم العرش وتلذذهم بانواع العلوم



خلقهم الله تع بقدرته انوارا وارواحا كما شاء واراد
وكل صنف منهم يحفظ نوعا مما خلق الله وقلنا بتفضيل
من فضلناه عليهم لان الحال التي يصيرون اليها
من انواع ما خلق الله تع اعظم وافضل من حال الملائكة
والله اعلم واحكم

باب الاعتقاد في عدد الانبياء ع

قال الشيخ ابو جعفر رض اعتقادنا في عددهم مائة الف
نبي واربعة وعشرون الف نبي ومائة الف وصي و
اربعة وعشرون الف وصي لكل نبي منهم وصي اوصى
اليه بامر الله وامرهم امر الله تع وطاعتهم طاعة الله
ومعصيتهم معصية الله تع لم ينطقوا الا عن الله تع
وعن وحيه وان سادة الانبيا خمسة الذين دارت
عليهم الرحى وهم اصحاب الشرايع وهم اولوا العزم
نوح وابرهيم وموسى عيسى ومحمد ص وان محمدا سيدهم
وافضلهم وانه جاء بالحق وصدق المرسلون وان

ونعتقد فيهم انهم جاؤا بالحق من عند الحق وان قولهم قول الله



الذين

الذين كذبوا لنذيقوا العذاب الاليم وان الذين امنوا

به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل معه اولئك

هم المفلحون الفائزون ويجب ان نعتقد ان الله عز وجل

لم يخلق خلقا افضل من محمد والائمة ع وانهم احب الخلق

الى الله واكرمهم عليه واولهم اقرارا به لما اخذ الله ميثاق

النبيين واشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا بلى

وان الله عز وجل بعث نبيه محمدا صلعم نبيا في الذر

وان الله عز وجل ما اعطى كل نبي على قدر معرفة نبينا وسبقه

الاقرار به وان الله تبارك وتعالى خلق جميع الخلق له و

لاهل بيته ع وانه لولاهم لما خلق الله السماء والارض

ولا الجنة ولا النار ولا ادم ولا حواء ولا الملائكة و

شيئا مما خلق الله صلوات الله عليهم اجمعين واعتقادنا

ان حجج الله تعالى على خلقه بعد نبيه محمد ص الائمة

اثنا عشر اولهم امير المومنين علي ابن ابي طالب ع

ما خلق

ثم الحسن ثم الحسين ثم علي ابن الحسين ثم محمد الباقر
بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن
موسى الرضا ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن
بن علي ثم محمد بن الحسن الحجة القائم بامر الله صاحب
الزمان خليفة الرحمان في ارضه الحاضر في الامصار الغائب
عن الابصار صلوات الله عليهم اجمعين واعتقادنا
فيهم انهم اولوا الامر الذين امر الله بطاعتهم وانهم الشهدا
على الناس وانهم ابواب الله والسبيل اليه والادلاء
عليه وانهم عيبة علمه وتراجمة وحيه واركان توحيده
وانهم معصومون من الخطاء والزلل وانهم الذين اذهب
الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا وان لهم المعجزات
والدلائل وانهم امان لاهل الارض كما ان النجوم
امان لاهل السماء وان مثلهم في هذه الامة كسفينة نوح
من ركبها نجا وكباب حطه وانهم عباد الله المكرمون الذين



لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون ونعتقد ان حبهم

ايمان وبغضهم كفر وان امرهم امر الله ونهيهم

نهي الله وطاعتهم طاعة ومعصيتهم معصية الله و

وليهم ولي الله وعدوهم عدو الله ونعتقد ان الارض

لا تخلوا من حجة الله على خلقه اما ظاهرا مشهورا

او خائفا مغمورا ونعتقد ان حجة الله في ارضه وخليفته

على عباده في زماننا هذا هو القائم المنتظر محمد بن

الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر

بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب ع

وانه هو الذي اخبر به النبي ص عن الله عز وجل باسمه

ونسبه وانه هو الذي يملأ الارض قسطا وعدلا

كما ملئت جورا وظلما وانه هو الذي يظهر الله

به دينه ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون

وانه هو الذي يفتح الله على يديه مشارق الارض ومغاربها



حتى لا يبقى في الارض مكان الا يؤذن فيه بالاذان ويكون
الدين كله لله تع وانه هو المهدي الذي اخبر به
النبي وانه اذا خرج نزل عيسى بن مريم عليه السلم فصلى
خلفه ويكون المصلي اذا صلى خلفه كمن كان مصليا
خلف رسول الله ص لانه خليفته ونعتقد انه لا يجوز
ان يكون القائم غيره بقي في غيبته ما بقي ولو بقي
عمر الدنيا لم يكن القائم غيره لان النبي ص والائمة ع دلوا
عليه باسمه ونسبه وبه نصوا وبه بشروا صلوات
الله وسلامه عليهم اجمعين وقد اخرجت هذا الفصل
من كتاب الهداية **باب** الاعتقاد في العصمة قال الشيخ رح
اعتقادنا في الانبياء والرسل والائمة والملائكة صلوات الله
عليهم انهم معصومون مطهرون من كل دنس وانهم
لا يذنبون ذنبا صغيرا ولا كبيرا ولا يعصون الله ما امرهم
ويفعلون ما يؤمرون ومن نفى عنهم العصمة في شيء من



اعمالهم

اعمالهم فقد جهلهم ومن جهلهم فهو كافر واعتقادنا

فيهم انهم موصوفون بالكمال وتمام العلم من اوائل امورهم

الى اواخرها لا يوصفون في شيء من احوالهم بنقص ولا

عصيان ولا جهل باب الاعتقاد في نفي الغلو والتفويض

قال الشيخ ابو جعفر رض اعتقادنا في الغلاة والمفوضة

انهم كفار بالله جل اسمه وانهم اشر من اليهود و

النصارى والمجوس والقدرية والحرورية ومن جميع اهل

البدع والاهواء المضلة وانه ما صغر الله جل جلاله تصغيرهم

بشيء كما قال الله عز وجل ما كان لبشر ان يؤتيه الله الكتاب

والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عبادا لي من

دون الله ولكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب

وبما كنتم تدرسون ولا يأمركم ان تتخذوا الملائكة والنبيين

اربابا ايأمركم بالكفر بعد اذ انتم مسلمون وقال عز وجل

لا تغلوا في دينكم واعتقادنا في النبي ص انه سم في غزوة خيبر



فما زالت هذه الاكلة تعاده حتى قطعت ابهره فمات منها
وامير المؤمنين علي عم قتله عبد الرحمن ابن ملجم لعنة الله
عليه وهو دفن بالغري والحسن بن علي عم سمته امراته
جعدة بنت اشعث الكندي لعنهما الله فمات من ذلك
والحسين بن علي عم قتل بكربلا وقاتله سنان بن انس
النخعي لعنة الله وزين العابدين عم سمه الوليد بن عبد
الملك لعنه الله فقتله والباقر بن علي عم سمه ابرهيم
بن الوليد عليه اللعنه فقتله والصادق عم سمه المنصور
ابو جعفر الدوانقي لعنة الله عليه فقتله وموسى بن جعفر عم
سمه هرون الرشيد لعنة الله عليه فقتله وعلي
بن موسى الرضى عم قتله المامون لعنه الله عليه
بالسم وابو جعفر محمد بن علي عم قتله المعتصم لعنة
الله عليه بالسم وعلي بن محمد عم قتله المتوكل
عليه اللعنة بالسم والحسن بن علي العسكري عم



فقتله

قتله المعتمد المتوكل لعنة الله عليه بالسمّ واعتقادنا
في ذلك انّه جري عليهم في الحقيقه وانّما شبّه للناس
امرهم كما يزعمه من تجاوز الحد فيهم من الناس
بل شاهدوا قتلهم على الحقيقه والصحة لا على الحسبان
والخيلولة ولا على الشك والشبهة فمن زعم انّهم
شبهوا واحد منهم فليس من ديننا على شئ ونحن
منه براء وقد اخبر النبي والائمة عم انّهم مقتولون فمن
قال انّهم لم يقتلوا فقد كذبهم فقد كذب الله عزّ
وجلّ وكفر به وخرج به من الاسلام دينا فلن يقبل
منه وهو في الآخرة من الخاسرين وكان الرضا ع
يقول في دعائه اللهمّ انّي ابراء اليك من الحول والقوة
فلا حول ولا قوة الا بك اللهمّ انّي ابرأ اليك من الذين
دعوا النا ما ليس بحق اللهمّ لك الخلق ومنك الامر
واياك نعبد واياك نستعين اللهمّ انت خالقنا



وخالق اباءنا الاولين واباءنا الاخرين اللهم لا تليق
الربوبية الا بك ولا تصلح الالهية الا لك فالعن
النصارى الذين صغروا عظمتك والعن المضاهئين
بقولهم من بريتك اللهم انا عبيدك وابناء عبيدك
لا نملك لانفسنا نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حيوة ولا نشورا
اللهم من زعم اننا ارباب فنحن منه براء ومن زعم
ان الينا الخلق وعلينا الرزق فنحن منه براءة كبراءة عيسى
بن مريم ع من النصارى اللهم انا لم ندعهم الى ما يزعمون
فلا تواخذنا بما يقولون رب لا تذر على الارض من الكافرين
ديارا انك ان تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجرا
كفارا وروى عن زراره انه قال قلت للص ع ان رجلا
من ولد عبد الله بن سبا يقول بالتفويض فقال وما التفويض
فقلت يقول ان الله عز وجل خلق محمدا وعليا ع ثم فوض اليهما
فخلقا ورزقا واحييا واماتا فقال كذب عدو الله اذا رجعت



اليه

اليه فاقرأ عليه الآية التي في سورة الرعد ام جعلوا لله
شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق عليهم قل الله خالق
كل شيء وهو الواحد القهار فانصرفت الى الرجل فاخبرته
بما قال الصع فكانما القمته حجرا فقال وكانما اخرس
ودق فاه وقد فوض الله عز وجل الى نبيه امر دينه
فقال عز وجل وما آتيكم الرسول فخذوه و
نهيكم عنه فانتهوا فقد فوض الله ذلك الى الائمة ع
وعلامة المفوضة والغلاة واصنافهم نسبتهم الى مشايخ
القم وعلمائهم الى القول بالتقصير وعلامة الحلاجية
من الغلاة دعوى التجلي بالعبادة مع تدينهم بترك
الصلوة وجميع الفرايض ودعوى المعرفة باسماء الله
العظمى ودعوى انطباع الحق لهم وان الولي اذا اخلص
وعرف مذهبهم فهو عندهم افضل من الانبياء ومن علاماتهم
ايضا دعوى علم الكيميا ولا يعلمون منه الا الدغل



وتبقيق الشبهه والرصاص على المسلمين اللهم لا تجعلنا
منهم والعنهم جميعا باب الاعتقاد في الظالمين
قال الشيخ ابو جعفر رض اعتقادنا فيهم انهم ملعونون
والبراءة منهم واجبة قال جل ثناؤه وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ
افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِبًا اُولٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَ
يَقُولُ الْاَشْهَادُ هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ اَلَا لَعْنَةُ اللهِ
عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَيَبْغُونَهَا
عِوَجًا وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ قال ابن عباس رض في
تفسير هذه الاية ان سبيل الله في هذا الموضع علي
ابن ابي طالب والائمة ع في كتاب الله عز وجل امامان
امام عدل وامام ضلالة قال عز وجل وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً
يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ وَ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لَا يُنْصَرُونَ وَاَتْبَعْنَاهُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً
وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ولما نزلت هذه الاية



وانه

واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة قال

النبي صلى الله عليه وآله من ظلم عليا مقعدي هذا بعد وفاتي فكانما

قد جحد نبوتي ونبوة الانبياء عليهم السلام من قبلي ومن تولى ظالما

فهو ظالم قال الله عز وجل يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا

اباءكم واخوانكم اولياء ان استحبوا الكفر على الايمان ومن

يتولهم منكم فاولئك هم الظالمون وقال الله عز وجل

يا ايها الذين امنوا لا تتولوا قوما غضب الله عليهم

قد يئسوا من الاخرة كما يئس الكفار من اصحاب القبور

وقال تعالى لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الاخر

يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا اباءهم او ابناءهم

او اخوانهم او عشيرتهم اولئك كتب في قلوبهم الايمان و

قال الله تعالى ومن يتولهم منكم فانه منهم ان الله لا يهدي

القوم الظالمين وقال عز وجل ولا تركنوا الى الذين ظلموا

فتمسكم النار والظلم هو وضع شيء في غير موضعه فمن



ادعى الامامة وليس بامام فهو الظالم ملعون ومن قال

النبي ص من جحد عليا امامته بعدي فقد جحد نبوتي

ومن جحد نبوتي فقد جحد الله ربوبيته وقال النبي ص

لعلي ع يا علي انت المظلوم بعدي من ظلمك فقد ظلمني

ومن انصفك فقد انصفني ومن والاك فقد والاني

ومن عاداك فقد عاداني ومن اطاعك فقد اطاعني ومن

عصاك فقد عصاني واعتقادنا فيمن جحد الامامة امير المومنين

والائمة من بعده ع انه بمنزلة من جحد نبوة جميع الانبياء ع

واعتقادنا فيمن اقر بامير المومنين وانكر واحدا من بعده

من الائمة انه بمنزلة من اقر بجميع الانبياء وانكر نبوة محمد ص و

قال الصادق ع المنكر لاخرنا كالمنكر لاولنا وقال النبي ص الائمة

من بعدي اثنا عشر اولهم امير المومنين علي ابن ابي طالب ع

واخرهم المهدي القائم طاعتهم طاعتي ومعصيتهم معصيتي

من انكر واحدا منهم فقد انكرني وقال الصادق ع من شك في كفر



اعدائنا والظالمين لنا فهو كافر وقال امير المؤمنين ما زلت
مظلوما مذ ولدتني امي حتى ان اخي عقيلا كان يصيبه
الرمد فيقول لا تذروني حتى تذروا عليا فيذروني و
ما بي رمد واعتقادنا فيمن قاتل عليا قول النبي ص من قاتل
عليا فقد قاتلني ومن حارب عليا فقد حاربني ومن حاربني
فقد حارب الله وقوله ع لعلي وفاطمة والحسن والحسين ع
انا حرب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم واما فاطمة ص اعتقادنا
فيها سيدة نساء العالمين من الاخرين والاولين وان الله
يغضب لغضبها ويرضا لرضاها لان الله تع فطمها وفطم
من احبها من النار وانها خرجت من الدنيا ساخطة
على ظالميها وغاصبي حقها ومانعي ارثها من ابيها وقال
النبي ص ان فاطمة بضعة مني من اذاها فقد اذاني ومن غاضها
فقد غاضني ومن سرها فقد سرني وقال النبي ص ان فاطمة
بضعة مني وهي روحي التي بين جنبي يسوئني ما ساءها



ويسرني ما سرها واعتقادنا في البراءة انها واجبة من الاوثان
الاربعة فيغوث ويعوق ونسرا وهبلا ومن الانداد الاربعة
فاللات والعزى ومنات والشعرى ومن عبدهم ومن جميع
اشياعهم واتباعهم وانهم شر خلق الله وان لا يتم الاقرار بالله
وبرسوله وبالائمة المعصومين الا بالبراءة من اعدائهم و
اعتقادنا في قتلة الانبياء وقتلة الائمة المعصومين ع
انهم كفار مشركون مخلدون في اسفل درك من النار ومن
اعتقد فيهم غير ما ذكرناه فليس عندنا من دين الله في شيء
والله اعلم

باب الاعتقاد في التقية

قال الشيخ ابو جعفر رض
اعتقادنا انها واجبة من تركها كان بمنزلة من ترك
الصلوة وقيل للصادق ع يا ابن رسول الله انا نرى في المسجد
رجلا يعلن بسب اعدائكم ويسميهم فقال ماله لعنه الله
يعرض بنا وقال الله ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله
فيسبوا الله عدوا بغير علم وقال الصادق ع في تفسير هذه الاية



لاتسبوا

لا تسبّوهم فلأنّهم يسبّوا عليكم وقال الص ع من سبّ
وليّ الله فقد سبّ الله وقال النبيّ ص لعليّ ع من سبّك
يا عليّ فقد سبّني ومن سبّني فقد سبّ الله تع ومن
سبّ الله كبّه الله على منخريه في نار جهنّم والتقيّة
واجبة لا يجوز رفعها الى ان يخرج القائم ع فمن تركها
قبل خروجه فقد خرج عن دين الله ودين الامامية وخالف الله
ورسوله والائمة ع وسئل الص ع عن قول الله عزّ وجلّ
انّ اكرمكم عند الله اتقيكم قال اعملكم بالتقيّة وقد اطلق
الله تبارك وتع اظهار موالاة الكافرين في حال التقيّة
وقال عزّ وجلّ لا يتّخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون
المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء الّا ان تتّقوا
منهم تقاة وقال عزّ وجلّ لا ينهيكم الله عن الذين لم يقاتلوكم
في الدين ولم يخرجوكم من دياركم ان تبرّوهم وتقسطوا
اليهم انّ الله يحبّ المقسطين انّما ينهيكم الله عن

خ تركها

الذين قاتلوكم في الدين واخرجوكم من دياركم وظاهروا
على اخراجكم ان تولوهم ومن يتولهم فاولئك هم
الظالمون وقال الصع اني لاسمع الرجل في المسجد وهو
يشتمني فاستتر منه بالسارية كيلا يراني وقال ع
خالطوا الناس بالبرانية وخالفوهم بالجوانية مادامت
الامرة صبيانية وقال ع الرياء مع المؤمن شرك ومع المنافق
في داره عبادة قال الصع من صلى معهم في الصف الاول
فكانما صلى مع رسول الله صلعم في الصف الاول وقال ع عودوا
مرضاهم واشهدوا جنائزهم وصلوا في مساجدهم وقال ع
كونوا لنا زينا ولا تكونوا لنا شينا وقال ع رحم الله
امرء حببنا الى الناس ولم يبغضنا اليهم وذكر القصاص
عند الصع فقال لعنهم الله يشنعون علينا وسئل ع
عن القصص ايحل الاستماع لهم فقال لا وقال ع من اصغى القصاص
الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبد الله



وان كان

وان كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس وسئل الص ع
عن قول الله عز وجل والشعراء يتبعهم الغاوون قال هم القصاصون
وقال النبي ص من اتى ذا بدعة فوقره فقد سعى في هدم
الاسلام واعتقادنا فيمن خالفنا في شيء من امور الدين
كاعتقادنا فيمن خالفنا في جميع امور الدين باب
الاعتقاد في اباء النبي ع قال الشيخ ابو جعفر رض اعتقادنا
في اباء النبي ع انهم مسلمون من ادم الى ابيه عبد الله وان
ابا طالب كان مسلما وامه امنه بنت وهب كانت
مسلمة وقال النبي ص خرجت من نكاح ولم اخرج من
سفاح من لدن ادم وقد روي ان عبد المطلب كان حجة
وابا طالب وصيه باب الاعتقاد في العلوية قال الشيخ
ابو جعفر رض اعتقادنا في العلوية انهم من آل رسول الله
وان مودتهم واجبة لانها اجر النبوة قال الله عز وجل
قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى والصدقة



عليهم محرمة لانها اوساخ ما في ايدي الناس وطهارة لهم
الا صدقتهم لاماتهم وعبيدهم وصدقة بعضهم على بعض
واما الزكوة اليوم فانها تحل لهم عوضا عن الخمس لانهم قد
منعوا منه واعتقادنا في المسيء منهم ان له ضعفي العقاب
وفي المحسن منهم ان له ضعفي الثواب وبعضهم اكفاء بعض
لقول النبي ص حتى نظر الى بني ابي طالب علي وجعفر بناتنا
لبنينا وبنونا لبناتنا وقال الصع من خالف دين الله
وتوالى اعداء الله عم وعادا اولياء الله فالبراءة منه واجبة
كائنا من كان من اي قبيلة كان وقال امير المؤمنين ع
لابنه محمد الحنفية تواضعك في شرفك اشرف لك من
شرف ابائك وقال الصع ولايتي لامير المؤمنين ع احب
الي من ولادتي منه وسئل الصع عن آل محمد من حرم
على رسول الله نكاحه وقال الله عز وجل ولقد ارسلنا
نوحا وابرهيم وجعلنا في ذريتهما النبوة والكتاب فمنهم



مهند

مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ وسئل الصع عن قول الله
عز وجل ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا
فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ
بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ فقال ع الظالم لنفسه منا من لا
يعرف حق الامام والمقتصد العارف والسابق بالخيرات
باذن الله هو الامام وسئل اسمعيل اباه الصع فقال
ما حال المذنبين منا فقال ع لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ
أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا وقال ابو جعفر الباقر ع في حديث طويل
ليس بين الله وبين احد قرابة احب الخلق الى الله و
اكرمهم عليه اتقاهم له واعملهم بطاعته والله ما يتقرب
الى الله عز وجل الا بالطاعة ما معنى براءة من النار
ولا على الله لاحد حجة من كان لله مطيعا فهو
لنا ولي ومن كان لله عاصيا فهو لنا عدو

ولا ننال ولايتنا الا بالورع والعمل الصالح وقد قال نوح

ربّ ان ابني من اهلي وان وعدك الحق وانت احكم الحاكمين

قال يا نوح انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح فلا

تسألن ما ليس لك به علم اني اعظك ان تكون من الجاهلين

قال رب اني اعوذ بك ان اسألك ما ليس لي به علم والا

تغفر لي وترحمني اكن من الخاسرين وسئل الصادق ع

عن قوله تع ويوم القيمة ترى الذين كذبوا على الله

وجوههم مسودة أليس في جهنم مثوى للمتكبرين

قال من زعم انه امام وليس بامام قيل وان كان علويا

فاطميا قال وان كان علويا فاطميا وقال الصادق ع ليس

بينكم وبين من خالفكم الا المضمر قيل واي شيء المضمر

قال الذي تسمونه البراءة فمن خالفكم فابرؤا منه

وان كان علويا فاطميا وقال الصادق ع لاصحابه في ابنه

عبد الله انه ليس على شيء مما انتم عليه واني بريء منه



برانی الله منه باب الاعتقاد فی اخبار المفسره والمجمله قال
الشیخ ابو جعفر رض اعتقادنا فی الحدیث المفسر انه یحکم علی
المجمل کما قال الصادق ع باب الاعتقاد فی الحظر
والاباحه قال الشیخ رض اعتقادنا فی ذلک ان الاشیاء
کلها مطلقه حتی یرد فی شیء منها نهی باب
الاعتقاد فی الاخبار الوارده فی الطب قال الشیخ ابو جعفر رض
اعتقادنا فی الاخبار الوارده فی الطب انها علی وجوه
منها ما قیل علی هوا مکة والمکة فلا یجوز استعماله فی سایر
الاهویه ومنها ما اخبر به العالم ع علی ما عرف من طبع السائل
ولم یتعد موضعه اذا کان اعرف بطبعه ومنها
ما دلسه المخالفون فی الکتب لتقبیح صورة المذهب
عند الناس ومنها ما وقع فیه سهو من ناقله ومنها
ما حفظ بعضه ونسی بعضه وما روی فی العسل انه
شفاء من کل داء فهو صحیح معناه انه شفاء من

المدینة



كل داء بارد وما روي في الاستنجاء بالماء البارد لصاحب
البواسير فان ذلك اذا كان بواسيره من الحرارة و
ما روي في الباذنجان من الشفاء انه في وقت ادراك
الرطب لمن يأكل الرطب دون غيره من سائر الاوقات و
اما الادوية العلل الصحيحة عن الائمة عم فهي آيات القرآن
وسوره والادعية على حسب ما وردت به الآثار
بالاسانيد القوية والطرق الصحيحة وقال الصادق ع كان في
ما مضى يسمى الطبيب المعالج فقال موسى ع يا رب ممن
الداء فقال مني قال يا رب فممن الدواء فقال مني يا موسى
قال فما يصنع الناس بالمعالج فقال تطيب انفسهم بذلك
فسمي الطبيب طبيبا بذلك واصل الطب التداوي وكان داود ع
ينبت في محرابه كل يوم حشيشة فتقول خذني فانني اصلح لكذا
وكذا فرأى آخر عمره حشيشة تنبت في محرابه فقال لها
ما اسمك فقالت الخرنوبة فقال داود ع خرب المحراب



فلم يلبث

فلم يثبت فيه شئ بعد ذلك وقال النبي صم من لم تشفه
الحمد فلا شفاه الله **باب** الاعتقاد في الحديثين المختلفين
قال الشيخ رض اعتقادنا في الاخبار الصحيحة عن الائمة ع
انها موافقة لكتاب الله تبارك وتعالى متفقة المعاني
غير مختلفة لانها ماخوذة من طريق الوحي عن الله
سبحانه وتع ولو كانت من عند غير الله لكانت مختلفة
ولا يكون اختلاف ظواهر الاخبار الا لعلل مختلفة
مثل ما جاء في كفارة الظهار عتق رقبة و
جاء في خبر اخر صيام شهرين متتابعين وجاء في خبر
اخر اطعام ستين مسكينا وكلها صحيحة فالصيام
لمن لم يجد العتق والاطعام لمن لم يستطع الصيام
وقد روي انه يتصدق بما يطيق وذلك محمول
على من لم يقدر على الطعام ومنها ما يقوم كل
واحد منها مقام الاخر مثل ما جاء في كفارة اليمين



اطعام عشرة مساكين من اوسط ما تطعمون اهليكم او
كسوتهم او تحرير رقبة ومن لم يجد فصيام ثلاثة ايام فاذا ورد
في كفارة اليمين ثلاثة اخبار احدها بالاطعام وثانيها
بالكسوة وثالثها بتحرير رقبة كان ذلك عند الجهال مختلفا
وليس بمختلف بل كل واحدة من هذه الكفارات تقوم مقام
الاخرى وفي الاخبار ما ورد للتقية وروي عن سليم بن
قيس الهلالي انه قال قلت لامير المؤمنين ع اني سمعت من
سلمان ومقداد وابي ذر شيئا من تفسير القران ومن الاحاديث
عن النبي ص غير ما في ايدي الناس وسمعت منك تصديق
ما سمعت منهم ورايت اشياء كثيرة من تفسير القران
ومن الاحاديث عن نبي الله ص انتم تخالفونهم فيها وتزعمون
ان ذلك كله باطل افترى الناس يكذبون على رسول الله ص
متعمدين ويفسرون القران بارائهم قال فقال علي ع
قد سالت فافهم الجواب ان في ايدي الناس حقا وباطلا



وصدقا وكذبا وناسخا ومنسوخا وخاصا وعاما ومحكما
ومتشابها ووهما وحفظا وقد كذب على رسول الله ص
على عهده حتى قام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت
الكذابة علي فمن كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده
من النار ثم كذب عليه من بعده وانما اتيكم الحديث من اربعة
اوجه ليس لها خامس رجل منافق مظهر الايمان متصنع
بالاسلام ظنوا انه لم يأثم ولم يحرج ان يكذب على رسول
الله ص متعمدا فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا
منه ولم يصدقوه ولكنهم قالوا هذا قد صحب رسول الله
وراه وسمع منه فاخذوا عنه وهم لا يعلمون حاله وقد
اخبر الله تع عن المنافقين بما اخبره ووصفهم بما وصفهم
فقال عز وجل اذا رايتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا
تسمع لقولهم خشب مسندة ثم تفرقوا بعده وتقربوا
الى ائمة الضلال والدعاة الى النار بالزور والكذب و



البهتان فولوهم الاعمال واكلوا بهم الدنيا وحملوهم على رقاب
الناس وانما الناس مع الملوك والدنيا الا من عصمه الله
فهذا احد الاربعة وسمع رجل اخر من رسول الله ص
شيئا لم يحفظه على وجهه ووهم فيه ولم يتعمد كذبا
فهو في يده يقول ويعمل به ويرويه ويقول انا سمعته من
رسول الله ص فلو علم المسلمون انه وهم فيه لم يقبلوه
منه ولو علم هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع
من رسول الله ص شيئا امر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم
او سمعه نهى عن شيء ثم امر به وهو لا يعلم فحفظ المنسوخ
ولم يحفظ الناسخ فلو انه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمين
اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه ورجل رابع لم يكذب
على رسول الله ص مبغضا للكذب وخوفا من الله عز وجل
وتعظيما لرسول الله ص لم يسهو بل حفظ ما سمع وجهه
فجاء به كما سمع لم يزد ولم ينقص منه وعلم الناسخ والمنسوخ



فعمل

فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ وانما امر النبي صلعم مثل القرآن
ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه وقد كان
يكون من رسول الله صلعم كلام له وجهان كلام عام وكلام
خاص مثل القرآن قال الله تع في كتابه المجيد وما اتيكم
الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا فاشتبه على من يعرف
ما عنى الله ورسوله وليس كل اصحاب رسول الله
يسئلونه ويستفهمونه لان فيهم قوما كانوا يسئلونه ولا
يستفهمونه وان قوما يسئلونه ويستفهمونه لان الله تبارك نبهم
وتعالى ينهيهم الله عن السؤال حيث يقول يا ايها الذين امنوا
لا تسئلوا عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم وان تسالوا عنها
حين ينزل القرآن تبد لكم عفا الله عنها والله غفور رحيم
قد سالها قوم من قبلكم ثم اصبحوا بها كافرين فامتنعوا
من السؤال حتى ان كانوا ليحبون ان يجي الاعرابي
او البدوي فيسئل وهم يسمعون قال علي عم وكنت ادخل

على رسول الله ص في كل ليلة دخلة واخلوا به كل يوم
خلوة واسئله عما شئت وادور به حيث ما دار وقد
علم اصحاب رسول الله ص انه لم يكن يصنع ذلك باحد
غيري وربما كان ذلك في بيتي وكنت اذا دخلت عليه
في بعض منازله اخلا لي واقام نسائه فلم يبق غيري وغيره
واذا اتاني هو للخلوة واقام من في بيتي ولم تقم عني فاطمة
ولا احد من ابني وكنت اذا سالته اجابني واذا سكت ونفدت
مسائلي ابتداني فما نزلت على رسول الله اية من القران و
لا شيء علمه الله تع من حلال وحرام او نهي او امر او طاعة
معصية او شيء كان او يكون الا وقد علمنيه واقرانيه و
املاه علي فكتبته بخطي واخبرني بتاويله وظاهره وبطنه
فحفظته ثم لم انس منه حرفا وكان رسول الله ص اذا اخبرني
بذلك كله يضع يده على صدري ثم يقول اللهم املا قلبه
علما وفهما ونورا وحكما وايمانا وعلمه ولا تجهله وحفظه و



ولا

٨٤

ولا تنسه فقلت له ذات يوم بابي انت وامي يا رسول الله
هل تتخوف علي النسيان والجهل فقال يا اخي لست اتخوف عليك
النسيان والجهل وقد اخبرني الله عز وجل انه قد اجابني فيك
وفي شركائك الذين يكونون من بعدك فقلت يا رسول الله و
من شركائي قال الذين قرن الله عز وجل طاعتهم بطاعته
وبطاعتي قلت منهم يا رسول الله قال الذين قال تبارك
وتعالى فيهم يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول
واولي الامر منكم قلت يا نبي منهم قال الاوصياء بعدي ولن
يتفرقوا حتى يردوا علي الحوض هادين مهديين لا
يضرهم كيد من كادهم ولا خذلان من خذلهم هم مع
القران والقران معهم لا يفارقونه ولا يفارقهم بهم تنصر
امتي وبهم مطرون وبهم يدفع البلاء وبهم يستجاب لهم
الدعاء قلت يا رسول الله سمهم لي قال انت يا علي ثم
ابني هذا ووضع يده على راس الحسن ع ثم ابني هذا ووضع



يده على راس الحسين ع ثم سميتك يا اخي سيد العابدين
ثم ابنه سمي محمد باقر علمي وخازن وحي الله تع وسيولد
علي في زمانك يا اخي فاقراه مني السلم وسيولد محمد في
حياتك يا حسين فاقراه مني السلم ثم تكمل اثنا عشر اماما
من ولدك الى مهدي امتي اسمه محمد الذي يملأ الارض
قسطا وعدلا كما ملئت قبله جورا وظلما والله
اني لاعرفه يا سليم حيث يبايع بين الركن والمقام واعرف
اسماء انصاره وقبائلهم قال سليم ابن قيس ثم لقيت الحسن
والحسين ع بالمدينة بعد ما ملك فحدثتهما بهذا الحديث
عن ابيهما قالا صدقت قد حدثك امير المؤمنين ع بهذا
الحديث ونحن جلوس قد حفظنا ذلك عن رسول الله ص
كما حدثك فلم يزد فيه حرفا ولم ينقص فيه حرفا قال
سليم بن قيس ثم لقيت علي ابن الحسين ع وعنده ابنه
محمد بن علي ابو جعفر ع فحدثته بما سمعت من ابيه



وما سمعت

وما سمعته من امير المؤمنين ع فقال علي ابن الحسين ع قد اقرأني
امير المؤمنين ع من رسول الله ص وهو مريض وانا صبي ثم قال
ابو جعفر واقرأني جدي ع عن رسول الله ص وانا صبي قال ابان
بن ابي عياش فحدثت علي بن الحسين ع بهذا الحديث كله
عن سليم بن قيس الهلالي فقال صدق فقد جاء جابر بن
عبد الله الانصاري الى ابني محمد وهو يختلف الى الكتاب
فقبله واقرأه السلم من رسول الله ص قال ابان بن ابي عياش
فحجت بعد موت علي بن الحسين فلقيت ابا جعفر محمد بن علي
بن الحسين ع فحدثته بهذا الحديث كله عن سليم
فاغرورقت عيناه وقال صدق سليم رحمه الله عليه وقد اتى
الى ابي بعد قتل جدي الحسين ع وانا عنده فحدثه بهذا الحديث
بعينه فقال له ابي ع صدقت والله يا سليم قد حدثني
بهذا الحديث ابي عن امير المؤمنين ع وفي كتاب الله عز وجل
ما يحسبه الجاهل مختلفا متناقضا وليس بمختلف و



متناقض وذلك مثل قوله تعم فاليوم ننسيهم كما نسوا لقاء
يومهم هذا وقوله عز وجل نسوا الله فنسيهم ثم يقول بعد ذلك
وما كان ربك نسيا ومثل قوله تعم يوم يقوم الروح
والملائكة صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا
ومثل قوله تعم ويوم القيمة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم
بعضا وقوله تعم ان ذلك لحق تخاصم اهل النار ثم يقول عز وجل
لا تختصموا لدي وقد قدمت اليكم بالوعيد ويقول عز وجل
اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما
كانوا يكسبون ومثل قوله عز وجل وجوه يومئذ ناضرة الى
ربها ناظرة ثم يقول عز وجل لا تدركه الابصار وهو يدرك
الابصار وهو اللطيف الخبير وقال تعم وما كان لبشر ان يكلمه
الله الا وحيا او من وراء حجاب ثم يقول عز وجل وكلم الله
موسى تكليما وقوله تعم وناداهما ربهما الم انهكما عن
تلكما الشجرة ويقول يا ايها النبي ويقول يا ايها الرسول



ومثل قوله

ومثل قوله تع عالم الغيب لا يعزب عنه مثقال ذرة في
السموات ولا في الارض ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الاية
ثم يقول ولا ينظر اليهم يوم القيمة ولا يزكيهم ثم يقول
كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون ومثل قوله عز وجل
ءامنتم من في السماء ان يخسف بكم الارض فاذا هي تمور
وفي قوله عز وجل الرحمن على العرش استوى وقوله تع
وهو الله في السموات وفي الارض يعلم سركم وجهركم ثم
يقول جل جلاله ما يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم
ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنى من ذلك ولا اكثر
الا هو معهم اينما كانوا ويقول عز وجل ونحن اقرب من
حبل الوريد وهو معكم اينما كنتم ويقول عز وجل هل ينظرون
الا ان تاتيهم الملئكة او ياتي ربك او ياتي بعض ايات ربك
ومثل قوله لا ينفع نفسا ايمانها ومثل قوله عز وجل قل يتوفيكم
ملك الموت الذي وكل بكم ثم يقول توفته رسلنا ويقول

الذين تتوفيهم الملائكة وبقول الله عز وجل يتوفى الانفس حين

حين موتها ومثله في القرآن كثير فقد سئل عنه رجل من

الزنادقة امير المؤمنين ع فاخبره بوجوه اتفاق معاني هذه

الآيات وبين له تاويلها وقد اخرجت الخبر في ذلك مسندا

بشرحه في كتاب التوحيد وساجرد في هذا كتابا بمشية الله

وعونه انشاء الله وهذا اخر ما وجد من

اعتقادات الشيخ قدس الله سره

ونفعنا الله ببركاته على يد اقل

العباد واحوجهم الى رحمة ربه

ابن حاجي علي رضا محمد

هادي شيرازي

يوم السادس من شهر

ربيع الثاني في ملك

بين عصر

سنة ١٠٨

من امروز حرف محرم بزرحمی

السلام سرد مارسه ال سرداد

این کتاب

این کتاب ۱۲۴۳



بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان
زهوقا چون بموجب فرمان قضا جريان شهريار گيتی
ستان شاه حقايق آگاه مباحثه علماء گمراه را وجه
همت ساخته حسب الحکم جهان مطاع علماء پايه
سرير خلافت مسير مثل مولانا پير محمد و شيخ جعفر
که از مقربان بارگاه پادشاه بحر و بر و شمهٔ از حال ايشان
رقم زده کلک بيان گشته و مولانا عبد الاول که از فحول
علماء دکن بود و قاضی محمد انانيته المخاطب بافضل خان
که بفنون فضايل صوری اتصاف داشت و قاضی زين
العابدين که قاضی معسکر ظفر اثر بود و سيد الحق گشتا
دار و قاضی ولايت انبر و ديگر علماء از هر ولايت و

قل به



کسود

کشور بر درگاه سپهر ارتفاع اجتماع نموده مجلس جهه
مناظره انعقاد یافت شاه ارشاد پناه شاه طاهر
نیز دران محفل حاضر گشته شهریار کامکار نیز از فر
قدوم سعادت لزوم ان مجلس را رشک فلک اطلس
ساخت چون مجلس منعقد گشت شاه معارف اگاه
باشاره حضرت پادشاه ابتدا بکلام هدایت فرجام
نموده فضلاء ان محفل را مخاطب فرموده که بر همگان
روشن و مبرهن گردد که بر هر فردی از افراد انسانی
بعد از تحصیل معرفت یزدانی و تصدیق نبوت پیغمبر اخر
الزمان واجب و لازم است که در تحقیق عقاید مذاهب
حق و یقین و تفتیش قواعد ائین دین مبین که مقصود
بالذات از تحصیل کمالات جز این نیست که کمال سعی و



اجتهاد بتقدیم رساند و تعصّب و عناد را در طلب
راه صلاح و سداد بر یکسو نهاده عقل تنگ اندیش
خویش را مصباح راه نجاح و فلاح و صراط مستقیم دین
قویم خداوند علیم و ترویج و تعظیم شرایع رسول واجب
التعظیم که موصل مطلوبست حاصل نماید و تبعیّت
جهّال سلف که گویند انّا وجدنا اباءنا علی امّة وانّا
علی آثارهم مقتدون اند ننماید خاصّه علماء زمان
و فضلاء دوران که بمعرفت علوم ظاهری و باطنی قلوب
ایشان تنویر یافته و دلایل عقلی و نقلی حق از باطل و
صحیح از فاسد تمیز نمانند فرمود چه معلومست که بی نتوانند
دست مایهٔ علم از معرفت ربّانی منتفع نتواند شد بیت
هر کرا علم نیست گمراهست * دست او زان سرای کوتاهست



علم سوی درگاه برد نه سوی نفس و مال و جاه برد و

حضرت مُدرّسِ مدرسه انا مدینة العلم و علی بابها سبب

نجات نگردد و طالب حق را بمطالب به یقین نرساند قد سرح

فرموده از آن بخداوند منان استعاذه نموده حیث قال

النبی صلی الله علیه و آله و سلم اللّهمّ انی اعوذ بک من

علمٍ لاینفع تجنب باید داشت در کردن خواندن علم و کار نا

کردن چه مراد از علم نه حفظ اقوال متداوله و ضبط عبارات

متعارفه است بلکه مراد یقین بمطالب حقیقی و وصول بعقاید

یقینی است خواه بنظر استدلالی که آداب علماست و خواه

بطریق تصفیه و استکمال که شیوه عرفان و اولیاست

اعوذ بالله من ان اکون و ایاکم قال الله عز و جل فی شانهم

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ



منیر و اذا قیل لهم اتبعوا ما [stain] الله قالوا بل نتبع ما وجدنا

علیه اباءنا اولو کان الشیاطین یدعوهم الی عذاب السعیر

بسی دریغا کر از فکر مقصود اصلی دلت را فریب جهان

کشت شاغل بجنب جواهر همین نفعت که کردی از ان

جوهر فرد ز اهل در اقسام اعراض در فن حکمت جز اعراض

نفسانیت نیست حاصل ز ترتیب برهان مرادت همینست

که با اهل تحقیق کردی مجادل چو انانه هر دم ز نقصان فطرت

زنی طعنه بر کشف پیران جاهل اکر دامن همت را در این

کامل

ره شود خلعت خاص توفیق شامل زنی دست و دامان

مقصود کیری بهم در نوردی بساط وسایل نکردد سرا

پرده چرخ و انجم میان تو و کعبه وصل حایل در مکت

ضا و شریعت حضرت محمد مصطفی علیه من الصلوة

اباءنا

مقصود



انمها

انتها اختلاف بسیار و مذاهب و طریق بسیار است

چنانچه حدیث مصدوقه ستفرق امتی علی ثلث

و سبعین فرقة مخبر از انست و شک نیست که مؤید حکم منهم

همین حدیث صحیح که واحدة ناجیة والباقیة هالکة

یکی از طریق مختلفه طریق نجاح و نجاة است و سبیل

سداد و صلاح اکنون ملتمس آنست که اگر حقیت یکی

از مذاهب بموجب دلایل عقلی و آیات و حدیث نقلی

بر شما ظاهر شده باشد خاطر نشان فقیر سازند تا

شرایط متابعت بجای آورد مولانا پیر محمد و مولانا عبد

الاول و دیگر علماء که از افاضل آن محفل بودند بجواب

مبادرت نموده گفتند که مناسب حق مذاهب اهل

سنت و جماعت است و تبعیت آن خشنودی حضرت

بالغت



رسالت صلی الله علیه وآله جراکه عقاید اینطایفه
تابع افعال رسول حضرت ذوالجلال است و وجه
تسمیه این جماعت با اهل سنت نیز همین است
شاه طاهر فرمودند که ظاهر است مذاهب اهل
سنت در یک طریق نیست جراکه مجتهدین این مذهب
چهارند واختلاف در عقاید وقواعد ایشان بسیار است
بموجب حدیث مذکور که متفق علیه جمهور است
ظاهر است که طریق متعدده مختلفه موصل مطلوب
نیست پس ازین چهار مذاهب کدام حقیقت و موافق
فرموده رسول عربست علما در جواب گفتند که مذهب
امام اعظم ابو حنیفه کوفی که از سایر مجتهدین
اعلم وافضل بود در فنون فضایل وکمالات از دیگران

کدام حقست

اکمل

اکمل و بحقیت اقرب است و در ان مذاهب ثلاثه باقیه نیز احتمال
حقیت هست شاه حقایق آگاه فرمود که از سخنان شما چنان
مفهوم میشود که بحقیت هیچ مذهب رسوخ ندارید
چه با آنکه بر حکم حدیث مذکور بحقیت یک طریق و بطلان
باقی بالضرورت قایل میشوید مع هذا میگویید که مذاهب
دیگر احتمال حقیت آن دارد بیان فرمایید تا اگر موافق واقع
و مطابق نفس الامر باشد تبعیت نمایم علماء فرمودند که
اعتقاد کافه اهل سنت و جماعت اینست که بعد
از رحلت حضرت رسالت خلافت بر حکم اجماع امت با بی
بکر بن ابی قحافه تعلق یافته و بعد از ابی بکر بر حکم وصیت
او بعمر خطاب بارتکاب امارت اصحاب نموده بعد از او
عثمان بن عفان بر حکم شعاری خلیفه پیغمبر آخر الزمان



بود بعد ازان امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلم
متصدی امور دین و متکفل مهام امت رسول رب
العالمین گشته و احادیث و روایات بل آیات بینات در
فضایل خلفاء بسیار است ازان جمله آیة وافی هدایه
لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ اِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ است
در شان اصحاب رفیع المکان که دران بیعت که بیعت الرضوان
اشتهار یافته وارد گشته و آیة ثانی اثنین فی الغار که باتفاق
امم در شان ابی بکر وقوع یافته و حضرت عزت تعالی عز
شانه عن العلیه ابی بکر را صاحب حضرت رسالت خواند
و فضیلت بل افضلیت کسی که حق سبحانه تعالی او را صاحب
حبیب خود خوانده باشد بر همگان ظاهر و هویداست و دیگر
احادیث و روایات در شان خلفاء مرویست زیاده ازانست



که درمیان

که در بیان نجد و شک نیست که بمقتضای ایه کریمة وما
ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی جمیع اقوال رسول
المتعال موافق وحی سماویست و مخالفتان موجب
سخط و غضب الهیست شاه هدایت پناه فرمود که ایا
حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله در وقت
انتقال از ین دار پر ملال بجوار رحمت ذو الجلال وصیت
فرمود و نص بخلافت ابو بکر نموده یا نه علماء جواب دادند
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت نموده نفرموده اند
هیچکس را بخلافت تعین ننموده اند لیکن بعد از فوت ان
حضرت جمیع امت بر خلافت ابو بکر اجماع نموده امور ملت
را برای تفویض فرمودند شاه طاهر فرمود که این قول نمود
ذو القول معقول نمی نماید و عقل تجویز نمیفرماید که حضرت



رسول رب العالمین وصی را که سنت جمیع نبیین بوده باشد
و هیچ پیغمبری بی تعین وصی و خلیفه رحلت ننموده اند
حضرت خیر الانبیاء نیز وصیت امت خود را مامور ساخته
و در آن باب مبالغه بسیار فرموده باشند و خود از دار دنیا
رحلت فرمایند خلیفه و وصی تعین ننمایند و امور جمهور
چون صح
امت را مهمل و ابتر گذارند بیت ز روی جهل بتقلید دیگری
مگو که روز حشر نباشی باین حدیث معاف کسی که
نفس پیمبر بُد او بقول خدا فرو گذاری و آنکه زند ز ایمان
لاف و اجماعی که حجت خلافت تواند شد صورت نیافته
چه اجماع عبارت از اجتماع اهل حل و عقد است علماء
و صلحاء در عصری از اعصار یا آنی از آنات بر امری از امور
دینی و بعضی در عبارت نیز افزوده اند تا انقراض عصر
در تعریف اجماع



خود

خود بران عقیده باقی باشند واین متحقق نشده چنانچه امام

محمد حنبل موافق این گفته مَنْ ادَّعی الاجماع فهُوَ کاذِبٌ

بلکه ممکن الوقوع نیست چنانچه امام فخر که از اکابر علماء

اهل سنت است فرموده که اجماع ممکن نیست وبر تقدیر

علم بان حجت نمیشود ومع هذا اگر اجماع که حجت خلافت

اهل سنت است باین نوع صورت یافته باشد که جمیع اهل

اسلام برخلافت ابوبکر اتفاق نموده باشند وبامارتش راضی

گشته مفید مطلو نیست وحال آنکه در کتب اهل سنت مرویست

که جمعی از اشراف مهاجر واخیار انصار که از جمله مقربان

بارگاه نبوت ونزدیکان آستان رسالت بودند بان امر

راضی نبوده با ابوبکر بیعت ننموده اند وعلماء گفتند بلی حضرت

امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام با



جمعی از صحابهٔ عظام در اول بآن امر راضی نبوده با ابوبکر بیعت
نه نمودند اما روایتست که بعد از چهار ماه یا چهل روز
بعضی بعد از فوت حضرت فاطمه زهرا صلواة الله علیها السلام
گفته اند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بمتابعت
ابی بکر مبادرت فرموده بخلافت او راضی گشته از
روی انصاف ترک خلافت فرموده و اگر بالفرض آنحضرت
بخلافت ابوبکر راضی نمیبود با کمال شجاعت و قوت و نهایت
شهامت و قدرت چون مطالبه حق خویش نمیفرمود پس
سکوت آنحضرت در مقام مطالبه بر حقیت خلافت
خلفا دلیل است در کمال ظهور و ارشاد شاه ارشاد
دستگاه فرمودند آنحضرت که رضاء حضرت شاه اولیاء
بخلافت خلفا و بیعت فرمودن آنحضرت با آن سه تن

ایضاح

نزد



نزد طائفه امامیه مسلم نیست و در کتب ان طریق از ین
چیز اثری نیست و آداب مناظر آنست که بروایتی استدلال
نمایند که متفق علیه فریقین باشد تا موجب استکانت
خصم گشته منع ورد ان ممکن نباشد تمسک بروایات طرق
خویش نمودن و انرا دلیل حقیت مذهب خود ساختن
مفید و مطلوب نیست و موافق داب نه چرا که در کتب
فریقین مسطور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه
وآله بجوار رحمت خداوند غفور منتقل گشتند حضرت
امیر المومنین با بعضی از رجال بنی هاشم به تجهیز و تکفین
و تدفین حضرت سید المرسلین علیه الصلوات من رب
العالمین مشغول شدند حضرت امیر المومنین حیدر
مباشر تغسیل القالب مطهر انحضرت گشته بشرایط تعزیت



ولوازم مصیبت قیام فرموده امامی که بعد از فوت پیغمبر
خلافت کنار دو به ماتم نشیند وخلفاء ثلاثه تجهیز
وتکفین حضرت رسالت را معطل گذاشته بطلب
امارت وخلافت مجتمع گشته به سقیفه بنی ساعده که محل
قبض وبسط کلیات امور بود رفتند پس گفتند در خلافت
ولی عهد آدمم مشنو خلاف شان که ابلیس پرفنند خود را فن نیند
همای دولت خوانند وغافلند الا اعراب دین وجغد
دمن اند بعد از رسول خدا آنچه که درمیان اصحاب افتاد
وارباب تعیین خلیفه واقع گشته بسعی عمر بن خطاب
وابو عبیده جراح بود که مردمان طریق صلاح از دست
داده بابی بکر بیعت نمودند وحال آنکه حضرت امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام باتفاق فریقین



بعداز

بعد از رسول الثقلین از جمیع امم افضل و اعلم و اشجع و اکرم
و در اسلام بر همه اقدم بوده عباس بن مطلب با فرزند و سایر
بنی هاشم و دیگر یاران پیغمبر آخر الزمان چون سلمان فارسی
و ابوذر غفاری و مقداد اسود و عمار یاسر و بریده ابن
الحضیب و خزیمه بن ثابت و الشهادتین که حضرت رسالت
پناه شهادت او را بمنزل شهادتین اعتبار فرموده و ابو
ایوب انصاری و جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری
که در آن مجمع حاضر نبودند با ابو بکر بیعت نکردند پس
قول عایشه بگذار و دعوی اجماع چه اعتبار بقول زن
و تعصب عام و این جماعت که از اکابر مهاجر و اخیار
انصار بودند بر علانیه میفرمودند که ما بغیر علی ابن
ابی طالب علیه السلم با کسی بیعت نکنیم و بخلافت دیگری



راضي نكرديم چنانچه عباس [illegible] المطلب كه عم سيد عرب

وعجم بود دران وقت بيتي چند انشا فرموده كه ترجمه اش اين است

بيت ندانم خلافت چرا متفرق شد بني هاشم انگاه از بو الحسن

نه او اولين مقبل قبله بود نه او بود اعلم بوحي وسنن نه

اقرب بوحي وسنين بود وبود معين جبرئيلش بغسل وكفن

جز او مجمعه جمله اوصاف كيست ز قدر علي وخلق حسن

وعدم منازعه ومطالبه حضرت امير المؤمنين علي ابن ابي

طالب عليه السلام جهت قلة اتباع وبيم هلاك اهل بيت با

غير اين حقيقت خلافت خلفاء ثلاثه لازم نمي ايد چه در اين

[illegible] حضرت امير المؤمنين علي عليه السلام با وجود قرب

[illegible] منزلت وقوت وشجاعت امت حضرت رسالت صلى

الله عليه واله وسلم است وحضرت رسول در شجاعت وقوة



زيادة

زیاده از امیر المؤمنین بوده چنانچه آثار و اخبار شاهد این
معنیست هرگاه حضرت رسالت پناه پادشاه ولایت
دستگاه و سایر اصحاب حقیقت مآب با وجود عدم حقیقت
کفار قریش لازم نیاید از عدم محاربه حضرت امیر المؤمنین
تنها حقیت خلفا چگونه لازم آید چه وجهی که شما
بر عدم محاربه حضرت رسول رب العالمین و امیر المؤمنین
و سایر مسلمین باجمعهم گویند در مادهٔ عدم محاربه حضرت
امیر المؤمنین منفردا همان وجه عیانست مع شیء زاید
بلکه نزد اهل تحقیق این نقص در عالم بالا نیز جاریست چرا
که هر یک از فرعون و نمرود و شداد سالها با دعوی الوهیت
و بیداد بر مسند سلطنت کافهٔ عباد تمکن داشته
اند الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نساخته هرگاه



در ماده حق تعالی تاخیر دفع خصم کنند در ماده سند بطریق
اولی میکنند و بر تقدیر تسلیم بیعت امیر المؤمنین علی
علیه السلام با ابوبکر بعد از چهار ماه یا بیشتر چنانچه
عقیده شماست نه متمم اجماعست و اجماع دیگر
نه چه مذکور شد که اجماع عبارتست از اجماع جمیع اهل حل
و عقد است در عصری از اعصار یا در آنی از آنات بر امری
از امور دینی پس رضاء شاه اولیاء بعد از ان نه اجماع
هر آینه میتواند بود چه دران زمان اتفاق مستحق نشده
متمم آن اجماع چه آن زمان تقریر یافته و احادیثی که اهل
سنت در باب فضیلت و افضلیت خلفاء روایت مینمایند
و میفرمایند که بمقتضای آیه کریمه وَمَا یَنطِقُ عَنِ
الهوی کلام معجز نظام حضرت خیر الانام موافق



دی

وحی ملک العلام است پس خلفاء بموجب وحی حق تعالی

افضل واشرف امت اند وخلاف این معتقد مستلزم رد وحی

مخالفه

ومخالفت وحی کفر است در جواب اینمقدمه قبل ازین گفته

شد که تمسک بروایات واحادیث طریق خویش که تصدیق

آن ننماید از آداب مناظره دور است وشك نیست که اهل

اسلام منحصر درین دو فرقه اند چه اگر بعد از حضرت رسالت

ابوبکر را خلیفه میدانند اهل سنت اند واگر حضرت امیر المؤمنین

علی علیه السلام را بعد از حضرت خیر البشر خلیفه وسرور

امت میدانند شیعه وقول ثالثی نیست وهریك ازین فریقین

احادیث بسیار از حضرت سید الابرار روایت نموده اند

پس هر حدیثی که متفق علیه فریقین باشد مجمع علیه اهل

اسلام خواهد بود وهیچکس دران قدحی نمیتواند نمود اما



مختلف هو فیه باشد جهت ابطال متفق علیه مفید نیست
واحادیثی که اهل سنت در منقبت خلفاء روایت میکنند مختلف
فیه است چرا که در کتب شیعه ازان روایات اثری نیست
مع هذا بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت
کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نباشد خصوصاً
وقتی که ناقل وضع حدیث کند یا عادل نباشد وخبر متفق
علیه بر خلاف ان دال باشد اما آیاتی که دلیل فضیلت خلفاء
ثلاثه ساخته اند مفید ومطلوب نیست چه مدلول آیه
لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ الی آخر الآیة رضاء خدا تعالی است
ازان خاص که بیعت باشد واین دلالت بر حسن خاتمت
نمیکند چه ممکن است که بعد از ایشان افعال قبیحه واعمال
ذمیمه بوقوع انجامید باشد که منافی آن عهد وبیعت

تجویزم



باشد و حال آنکه در ان اوان که مصالحه حدیبیه وقوع
یافت اجماعت صلح با حضرت رسالت پناه نفرموده
بلکه با سرور کاینات تعرضات نمودند چنانچه در اکثر
کتب سیر از عمر منقولست که از بعد از مصالحه مذکور
در خاطر من دغدغه عظیم پیدا شد در خدمت حضرت
رسالت پناه آمده گفت آیا تو پیغمبر بر حق نیستی آنحضرت فرمود
که هستم گفتم ما بر حق هستیم و دشمنان بر باطل فرمود
چنین است گفتم پس سبب چیست که اینهمه منقصت
قبول میکنیم و باین طریق صلح نموده معاودت مینمائیم حضرت طریقه
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود یا ابن خطاب بدرستی
که من فرستاده خدایم و او مرا ضایع نگذارد و بروایتی
فرموده که من فرستاده خدایم نافرمانی او نکنم

او نصرت دهنده منست عمر گوید گفتم نه تو گفته بودی
زود باشد که بزیارت خانهٔ کعبه رویم و طواف بجای
آوریم حضرت فرمود بلی امّا هیچ گفته بودم که امسال این
حال روی خواهد نمود بعد از آن چند مرتبه پیغمبر آخر
الزمان یاران را به تجهیز شتران و حلق رؤس فرمودند بسیار
نه نمودند تا آنحضرت از روی غضب بنفس مبارک
اقدس بحلق راس مبارک و تجهیز شتران خاصّه اقدام
نمودند آنگاه بالضرورة اصحاب نیز از آن ارتکاب نمودند
بیت از این آشنایان بیگانه خوی دوری طلب بکرانی
بجوی دل من ز پیوندشان دور باد زبانم بدین گفته
معمور باد و همین جواب در باب حدیثی که در باب فضیلت
اصحاب خلافت بطریق اهل سنّت مرویست بر تقدیر



تسلیم

تسلیم صحت جار نیست چه صدور ان احادیث قبل از حدوث
مخالفت ایشان دلالت بر حسن سلامت و عاقبت خاتمت نمیکند
زیرا که عقوبت قبل از صدور عصیان با انکه معلوم الصدور
باشد لایق نیست لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از عمل ابن ملجم ملعون اخبار فرموده و عقوبت نفرموده
وانکه حضرت حق سبحانه و تعالی ابو بکر را در آیه کریمه اذ یقول
لصاحبه ولا تحزن ان الله معنا صاحب حبیب خود خواند
و نیز دلیل فضیلت و شرف او نمیشود و لازم نمی آید که ابو بکر
مستحق ذم نباشد چه ظاهر است که مصاحبت مثل اخوت
در نسبت بدیکری برادر است خواه مسلم خواه کافر کل واحد
از رفیقین و مصاحبین نیز نسبت بدیکری رفیق و مصاحبست
مسلمان کان او کافر ابیت زمرد و کیه سبز هر دو هم رنکست

هو متوافق الطرفین یعنی همچنانکه هر یک از اخوین در نسبت هم



ولی آن را نه نگین می نهند ازین بجوال · و آیه یا صاحبی السجن

أأرباب متفرقون خیر أم الله الواحد القهار نیز مؤید اینست

چو اکثر صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر لصاحبی فی السجن

نموده اند یعنی آن دو صاحب من در زندان پس حضرت

یوسف علیه السلام که پیغمبر است دو کس را که بت پرست

بودند صاحب خوانده و ازین ظاهر شد که صاحب پیغمبر بودن

دلیل شرف و فضیلت نمیگردد بیت هر کرا روی به بهبود نبود

دیدن روی نبی سود نبود و ازین تمسک جستن احادیثی که

اهل سنت در باب فضیلت خلفاء ثلاثه روایت مینمایند

که بمقتضای آیه وما ینطق عن الهوی کلام حضرت معجز نظام

خیر الانام موافق وحی ملک العلام است و خلفاء بوحی کریمه

وحی الله تعالی افضل و اشرف امت اند و خلاف معتقد

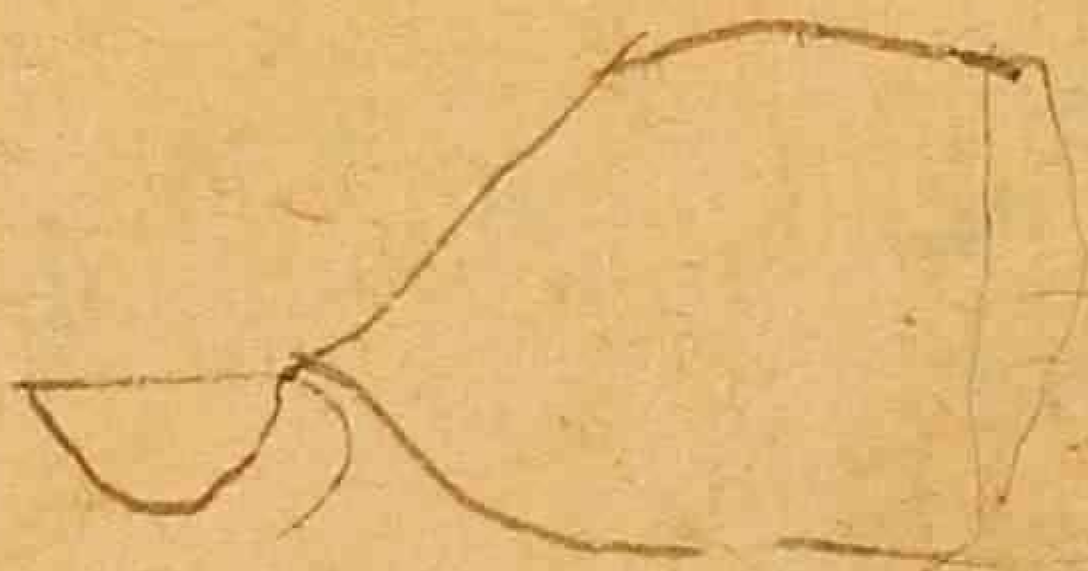


مستلزم مخالفت وحی و مخالفت وحی کفر باشد که
تمسک بروایات خویش و احادیث طریق خود که خصم تصدیق
آن نماید از اداب مناظره دور است و شک نیست که اهل
اسلام منحصر درین دو فرقه اند چه اگر بعد از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله ابوبکر را خلیفه میدانند اهل سنت اند
و اگر امیر المؤمنین حیدر را بعد از حضرت خیر البشر خلیفه
و سرور امت میدانند شیعه اند و قول ثالث نیست و از تمسک
جستن بآیه وافی هدایه وما ینطق عن الهوی قدح خلفاء
و بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا در جمیع کتب امامیه
و اهل سنت خصوصا در شرح مواقف که از کتب معتبره اهل
سنت است از امدی که از اکابر علماء آن طائفه است
منقول است که قریب بوقت رحلت حضرت رسالت صلی الله



علیه و آله در میان مسلمانان مخالفتی روی نمود و آن اول
خلافی بود که در میان اهل اسلام بوقوع آمد و آن چنان بود
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در مرض الموت
بود که جمعی از اکابر مهاجر و انصار بعیادت آن سرور ابرار آمدند
و آنحضرت فرمودند که ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئاً لن تضلوا
بعدی یعنی بیارید نزد من کاغذی که بنویسم جهت شما
چیزی که بعد از من گمراه نشوید از جمله اصحاب عمر بن خطاب
بار نکاب این امر راضی نشد گفت ان الرجل غلب علیه الوجع
یهجر او یهجر و عندنا کتاب حسبنا یعنی بدرستی که این مرد را
درد غلبه کرده و سخنش معتبر نیست و نزد ما کتاب خداست
که ما را کافی است و بقول بعضی گفت ان الرجل یهجر یعنی بدرستی
که این مرد از عقل مهجور و محروم گشته و کلامش مسموع نیست





خالِ اقوال مختلف درمیان اصحاب پدید آمده بعضی بقول
عمر خطاب قایل کشته برخی بامتثال فرمان حبیب الله
تعالی رضا داده اند چون تطویل قال وقیل وحکایات
وارتفاع اصوات منجر شد سید کاینات علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات ازین معنی بتنک آمده فرمود برخیزید از پیش
من بدرستی که نزد هیچ پیغمبری نزاع وارتفاع اصوات سزاوار نیست
وبعضی روایت نموده اند که مع هذا فرمود که شما را سه وصیت
میکنم یکی انکه اهل شرك را از جزایر عرب بیرون کنید و دوم
انکه وفود عرب نزد شما آیند کرامی داشته جوایز وصلات
بدهید سلمان احول که یکی از راویان حدیث است کوید
نمیدانم که وصیت سیم را سعید مصلحت کفتن ندید یا کفت
عنا کب نسیان بر خاطر من تنید ودر کشف الغمه مسطور است



کرا وصی النبی فابلهم قل ظهر هجر سید البشر و اری ابابکر احباب
لم یهجر وقد اوصی العمری چون حسن یوسف را حسد بودند جمعی
ناسپاس قول احمد را خطا گفتند جمعی ناسزا و ایضا در صحیح
بخاری وسایر کتب اهل سنت وشیعه منقولست که حضرت
خیر البشر وشافع روز محشر علیه الصلواة الله الملک الاکبر
ودر ماه صفر یازدهم از هجرت اکثر اکابر و مهاجر و انصار
ورا به تهیه اسباب سفر مامور ساخته اسامه بن زید را
و بر ایشان امیر کرده فرمان واجب الاذعان از دیوانخانه
نبوت صدور یافت اسامه با سایر مسلمانان غزو دوم
را وجه همت ساخت و تا نواحی بنی که مقتل جعفر طیار و
و زید رضی الله عنهما ست بتازید و بشرایط کشیدن انتقام
ارباب ظلام بر دارید اسامه بحسب الفرموده حضرت



رسالت

رسالت پناه موضع حرب را لشکرگاه ساخته معیت
اصحاب بود و در خلال این احوال ذات عدیم [illegible] رسول
ذو الجلال را آسیب عین الکمال از درجهٔ اعتدال منحرف
ساخته مرضی بر طبع اقدس آنحضرت که کشاف قواعد شرایع
حضرت باریست طاری شد ابابکر و عمر و عثمان و غیر
ایشان که امارت اسامه کاره بودند بیماری حضرت رسول
را بهانه نموده از رفتن متقاعد گشتند و فرمان واجب
الاذعان پیغمبر آخر الزمان نسیاً منسیاً انگاشته دست
از تهیهٔ اسباب سفر باز داشتن چون قصهٔ کراهت اصحاب
[illegible]ت اسامه را در تعلل در تهیهٔ اسباب بسمع اقدس
[illegible]ردون جناب رسید با وجود کثرت زحمت و محنت
تب و صداع عصابه بر سر مبارک بسته بمسجد تشریف





اذانی فرمودند بعد از ادای صلوة بمنبر برآمده فرمودند

ایها الناس این چه سخن است که در باب امارت اسامه [از]

شما رسیده اگر شما امروز در امارت او طعن میکنید [در]

امارت پدر وی نیز طعن کرده اید بخدا سوگند که [زید]

قابل امارت بود و پسرش نیز لیاقت این امر دارد از خدا [بترسید]

و وصیت مرا در شان او قبول کنید و با او نیکوئی بجا آورید که

اسامه از جمله خیار شماست و بقولی در همین روز بروایتی

چند روز بعد ازین بار دیگر حضرت سید المرسلین صلی الله [علیه]

علیه و آله وسلم جهت عدم تاخیر اصحاب فرمودند جهزوا [جیش]

الاسامة لعن الله من تخلف عن جیش الاسامة یعنی مهیا شوید

لشکر اسامه را و لعنت خدای بر کسی باد که تخلف کند از جیش

اسامه بالجمله چون اصحاب نهایت مبالغه و تاکید آنجناب

پیش از این سه





علم

علیه السلم متابعت وموافقت اسامه مشاهده نمودند بحسب
ظاهر خیمه ها بلشکرگاه اسامه فرستادند و رخصت میگرفتند
امّا در باطن مایل برفتن نبودند وهر روز به بهانهٔ توقف مینمودند
ومنتظر این بودند که به بینند که تا احوال حضرت حبیب متعال
بچه منجر میشود ودر خلال این احوال آنمقرب بارگاه ذوالجلال
بجوار رحمت ایزد متعال انتقال فرمود لاجرم مامورین جیش
اسامه ازان سفر تقاعد نموده بتلاش امارت مشغول
شدند بنابرآن استدلال شما آیه وانی هدایه وما
ینطق عن الهوی جمیع اوامر ونواهی حضرت رسالت پناهی
موافق وحی الهیست ومخالفت حکم آنحضرت در باب
وصیت نامه وجیش اسامه فرمودند وحی بوده باشد ومخالفت
آن کفر است علی ما اعترفتم به وعلی ما دل علیه قول الله تعالی

مخالفت صحابه [illegible] حکم آنحضرت



الکافرون

من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم المفلحون وشك نیست
که کافر قابل خلافت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم نیست اذا کان الغراب دلیل قوم فیهدیهم سبیل
الهالکینا وهریك از روایتین مذکور اثبات مذهب
شیعه ونفی خلافت آن لازم می آید بیت امام نص خدا
باید ووصی رسول نه انکسی که تو درپیش داری اش بگزاف
زهی خلف که طلب کرده خلافت را همین بست ترا باخفای
خویش خلاف تو شاهباز عصفور باز نشناسی چگونه
فرق کنی از همای تا خطاف یقین بدان که سلونی به از
اقیلونیست چرا برون روی ای خواجه از ره انصاف
وایضا اخراج فرمود حضرت رسول انس وجان مروان را
از مدینه موافق فرموده الهی ومطابق وحی سماوی بود



واسفو داد

واسترداد عثمان آن انست ملعون را بمدینه و تفویض بودن
مهام اهل اسلام بان پیشوای اهل شرك و ظلام و تعظیم و تکریم
آن سردفتر ارباب جهنم و کفر موجب عذاب الیم است بود
وجه اول آیه کریمه وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ که شما دلیل خود
میدانید وجه دویم قوله تعالی لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ
أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ و ازین قبیل است مخالفتی که
در نص خلافت حضرت شاه ولایت بموجب فرموده رب
الجلیل بحکم تنزیل يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ
وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ
در مقام غدیر خم بهترین مردم بآن قیام فرموده و بعد از آن
اکثر اصحاب مخالفت نص آنجناب نموده اند چنانچه در کتب

فریقین مسطور است که حضرت مقدس نبوی بتاریخ سیزدهم
ذی الحجة الحرام عام عاشر هجرت در مقام غدیر خم که از کثرت
مردم و دواب و قلة علف و آب قابلیت نزول موکب رسالت
نداشت نزول اجلال فرموده و سببش این بود که قبل ازین ازان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بموجب وحی
الهی بنصب حضرت ولایت پناهی امیر المؤمنین علیه السلم
بخلافت مامور شده بود و اظهار این صورت جهة دریافت وقتی
که از وقوع اختلاف مصون و مامون باشند در عقده تاخیر
و توقف مانده چون پس از تجاوز از آن مکان طوایف انسان
متفرق گشته بجانب اوطان خویش میرفتند و اراده
ازلی مقتضای آن بود که کافه امت از خلافت شاه ولایت
پناه وقوف یابند آیه وانی هدایه مذکور منزل گردید و چون



نصب خلافت شهسوار مضمار امامت و ولایت بتحقیق انجامید
لاجرم حضرت مکرم نبوی امر فرمودند در ان مکان از جهاز
شتران منبر برافراختند و جمیع مسلمانانرا آگاه ساختند و
بعد از اجتماع مردمان حضرت حبیب رحمان دست خیبر
کشای امیر المؤمنین علی مرتضی را گرفته بران منبر برآمد
و بعضی روایت نموده اند که حضرت رسالت پناه شاه ولایت
دستگاه را بپهلوی خویش جا داد و قول جمعی اینست که حضرت
امیر المؤمنین یکپایه پایین تر از سید المرسلین ایستاد و
علی التقدیرین رسول الثقلین بعد از ادای حمد و ثنای خداوند
جل و علا امت را از انتقال خویش بعالم بقا آگاه کرده
فرمود که من در میان شما دو امر بزرگ از امیر عظیم الشان میگذارم
اگر دست در ان زنید گمراه نگردید از ان دو امر بزرگ از دیگری



وآن کتاب خداوند واهل بیت سعادتمند ارجمند منند
واین هر دو امر از یکدیگر جدا نشوند تا روز قیامت در لب
حوض کوثر بمن رسند بیت هر که زد این در به یقین کام
یافت عاقبت او نیک سرانجام یافت سر مکش از صحبت روشن
دلان دست مدار از کرم مقبلان خار که هم صحبتی گل کند
غالیه در دامن سنبل کند گرد در دولتیان جرح ساز تا شوی
از جرح زدن بی نیاز هر که کند صحبت نیک اختیار آید روز پیش
ضرورت بکار روز قیامت که برات آورند خلق جهان در
عرصات آورند حکم چو بر حکم سرشتش کند محرم خلخال بهشتش
کند بعد از آن فرمود که اَیُّهَا النَّاسُ اَلَسْتُ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ
اَنْفُسِهِمْ از اطراف واکناف آواز بر آمد که بلی یا رسول الله پس
دست خیبر کشای حضرت شاه ولایت پناه گرفته بر داشت



جامه

سبب خاطر مبارك قرة العین رسول الثقلین از ایشان آزرده

کشته بنوعی که زبان بنفرین آیشان جاری ساخته ولعنة العمر

آن کلفت و رنجش از خاطر اقدسش بیرون نرفته چنانچه در

صحیح بخاری و دیگر کتب معتبره مسطور است واین عبارت

نیز در صحیح مذکور است فخرجت عنه ولا تتکلم معه حتی

ماتت یعنی بیرون رفت حضرت فاطمه علیها الصلوة والسلم

از نزد ابوبکر و دیگر تکلم نفرمود تا که فوت شد مخالفت حکم

حضرت رسالت پناهی که مطابق وحی الهی بوده باشد

و مخالفت وحی الهی کفر چرا که در جمیع کتب معتبره نیز

منقول است که چون آیه وافی هدایه وآت ذی القربی حقه

نازل گشت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله

از جبرئیل علیه السلم پرسید که خویشان من کیانند وحق ایشان



جیست جبرئیل فرمود که فدک را بفاطمه زهراء علیها السلم [صلوات]
الله تع تفویض نمود درین باب صیغه نوشته بآن داد و فدک
نمایید حضرت تفویض بعض
در تصرف حضرت فاطمه زهراء علیها السلم بود تا حضرت
رسالت بعالم بقا رحلت فرمود ابابکر فدک را از آن حضرت
خیر النسا منع نمود و حضرت فاطمه علیها السلم نزد ابی بکر
آمد استفسار فرمود که وجه منع فدک از اولاد رسول
چه بود ابی بکر گفت من از رسول خدا شنیدم که نحن معاشر
الانبیاء لا نرث ولا نورث یعنی ما معاشر پیغمبرانیم کس
از ما میراث نبرد و ما از کس میراث نگیریم حضرت فاطمه
فرمود که آیا در کلام ملک علام واقع نشده که و ورث
سلیمان داود و در موضع دیگر فهب لی من لدنك ولیا
یرثنی ویرث من آل یعقوب نزول یافته ابابکر در غضب

شد

شده گفت النبی لانورث بعد از آن حضرت فاطمه علیه السلم علیها

وثیقهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دران قلمی

فرموده بود با بوبکر نموده فرمود که حضرت رسول در زمان

حیات خویش فدک را بمن بفرموده خالق ذو المنن تفویض

فرموده و در آن باب این وثیقه قلمی نمود روایتی که ابوبکر و شقه

حضرت رسول را قبول ننموده از حضرت فاطمه زهرا گواه

طلبید و با آنکه حضرت امیر المؤمنین و سلمان فارس و

غیرها ادای شهاده نمودند مسموع نیافت و فدک بحضرت

فاطمه نداد و بعضی روایت کنند که چون ابابکر وثیقه حضرت

رسول علیه السلم بدید منفعل گردید فدک را بفاطمه زهرا

واگذاشت و در آن باب حجتی نوشته بآنحضرت داد

چون بتول علیها السلام متوجه حجره مبارک شد در راه عمر

آمده از آن حضرت پرسید که دختر خیر البشر از کجا می آئی

واین جه کاغذ است که در دست داری آنحضرت ماجرا را

تقریر فرمود عمر کاغذ را از دست مبارك حضرت زهراء

کشیده بدرید ونزد ابا بکر آمده اورا توبیخ نمود وحضرت

فاطمه از غایت اعتراض فرمود که بَدَّقَ اللهُ بَطْنَكَ كَمَا مَزَّقْتَ

كِتَابِي وآن دعای مستجاب گشته ابولؤلؤ شکم عمر را

بکارد بدرید وَعَلَى كُلِّ الرِّوَايَتَيْنِ فدك را بفاطمه زهراء

ندادند وخاطر مبارك آنحضرت بغایت آزرده گشته و

در صحیح بخاری در مناقب آنحضرت حدیث نبوی مسطور است

كه اَلْفَاطِمَةُ مِنِّي بِضْعَةٌ مَنْ اَذَاهَا فَقَدْ اَذَانِي وَمَنْ اَذَانِي فَقَدْ اَذَى

الله یعنی فاطمه پاره ایست از من هرکه اورا آزرده کند مرا

آزرده کرده باشد وهرکه مرا آزرده کند خدایتعالی را



آزرده

از اتفاقات حسنه که لطیفه غیبی عبارت از آنست که وقتی که
شاه ارشاد پناه هدایت دستگاه متوجه درگاه عالم بود پناه
صحیح بخاری ابتیاع نموده همراه داشت چون اهل خلاف از عادت
شقاوت و عدم انصاف که در آوردن کتاب تعلل و اهمال
مینمودند کتاب خویش را طلب داشته احادیث و روایات
مرویه را خاطرنشان علماء سنیه نمود علماء شقاوت
شعار منفعل و شرمسار گشته از آن گفتار که اظهار بطلان
عقاید ایشان میکرد درگذشتند و بحضرت شاه هدایت پناه
گفتند که عایشه صدیقه که محبوبه حبیب رب العالمین بوده
و آنحضرت را رغبت باو زیاده از سایر ازواج طاهرات است
و بنص الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات
للطیبین والطیبون للطیبات طهارت ذیل او از کثافات

ونجاسات لازم و واجب است نزد شیعه بجهت مطعون است

ودر سخنان او چرا ناسزا میکویند شاه ارشاد پناه فرمودند شان او

که عایشه نیز بجهت مخالفتی که با شاه ولایت نموده باتفاق

طلحه و زبیر در نهج فتنه سعی کرده مخالفت حکم الهی که

مودی وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ است نموده بر شتر نشسته به بصره نشسته

آمد و با حضرت و با حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام

موجب حدیث نبوی که یا علی حربک حربی محاربه با شاه صحیح

ولایت نمود و باعث قتل چهل هزار کس از صحابه و تابعین

کشت مورد طعن و مستوجب لعن شد طرفه تر این که پدر

خود را و عمر را بعلت میراث در روضه منوره حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم دفن فرمود و چون

خواستند که حضرت امام زمن امیر المومنین حسن ابن علی



علیهما السلام را که جگر گوشهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و
سلم و نور دیدهٔ بتول صلوات الله علیها بود در اندرون روضه
دفن نمایند ممانعت نموده بر اشتری سوار شده در کوچهٔ
مدینه گشته مردم را بمحاربه اهل بیت رسول تحریض کرده
تا جنگ عظیم روی نمود سهام بر جنازهٔ متبرکه حضرت بسیار
امام حسن صلوة الله علیه و چند تیر بر بدن مبارک آن
حضرت نشست لاجرم امام حسین علیه الصلوة و السلام
جنازهٔ برادر بزرگوار خویش را گردانیده در گورستان
بقیع مدفون ساخت عجب حالتی است که پدرش دختر
حضرت خیر البشر را از فدک که فرموده خالق اکبر حضرت رسول
رب العالمین بدو تفویض نموده بود منع نموده متمسک بحدیث
مرویهٔ خویش که نحن معاشر الانبیاء لا یرث و لا یورث



کشت واو بعلت میراث پدر خود را وعمر را در روضه

منوّره آنجناب دفن کرده قرة العين رسول را از دفن [بمودن]

در آن روضه مانع آمد حال آنکه عایشه را از میراث [حضرت]

بر تقدیر وقوع تسع از ثمن میرسد چه ازواج طاهرات [سید]

کائنات در عقد نه [علیه] است انتظام داشتند و مجموع ایشان

در ثمن میراث شریک بودند در اینمعنی عبد الله عباس

گفته اَلا یا بنتَ اَبی بکرٍ لا کانَ ولا کنتِ اِلّا التسعُ مِنَ

الثمنِ وبالکلِ تملکتِ وتجملتِ وتغلبتِ واِن عِشتِ تفسلتِ

وانکه اهل سنت و جماعت بآیه الخبیثاتُ للخبیثین بر

فضیلت عایشه استدلال مینمایند مفید نیست چه

معنی این آیه نه آنست که زوجین در ممدوحیت و

مذمومیت مِن جمیعِ الوجوه شریک اند اگر احدهما [مستحق]



بهشت باشند یا دوزخ دیگر براچنین باید بود و آن منتقض

میشود بزوجه حضرت نوح و بزوجه حضرت لوط

علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام و بر عکس بآسیه

زوجه فرعون علیه اللعنه بلکه میتواند بود که آیه مذکوره

نازل باشد بآنچه در آیه دیگر صریح بآن که الزانی لاینکح الا

زانیة او مشرکة والزانیة لاینکحها الا زان او مشرک

پس بهآنچه مذکور شد عدم لیاقت خلفاء ثلاثه بر خلافت

بلکه کفر ایشان بوجوه لازم آمد و بر ثبوت پیوست و

هرگاه خلافت ایشان باطل باشد خلافت حضرت

امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلم بعد از حضرت

خیر الانام چنانچه عقیده امامیه است لازم می آید

و ثبوت مییابد چه سابقا مذکور شد که اهل اسلام منحصر

درین دو فرقه اند لاجرم بطلان احدهما الفریقین مستلزم
ثبوت فرقه دیگر است و فضیلت و شرف امیر المؤمنین علیه
السلام از جهت سبقت اسلام و نسبت قرابت و اخوت حضرت
خیر الانام و سعی و اجتهاد در ردّ عدو و جهاد و اعلای دین
و ملت اسلام و زوجیت بتول و ابوت سبطین نزد فریقین
ازان اظهار است که کسی انکار نتواند نمود بتخصیص ولادت
آنحضرت در بیت الحرام واقع گشته و از ابتدای آفرینش عالم
و آدم تا خاتم هیچ احدی را ازین نوع شرف نداده بیت دست ص
شد او در بیت الحرامش صدف کسی را میسر نشد این
شرف ایضا و آفتاب جهت ادای صلوة شاه ولایت سمات
بدعاء سید کاینات که در وادی القری وقوع یافته و
از آثار آن مسجد شمس است بر علو شان و سمو قدر و مکان



انس

برانس وجان برهان روشن و دلیل مبرهن است و آیات

بیّنات و احادیث حضرت سیّد کاینات که درباب فضیلت

شاه ولایت سمات و اهل بیت طاهرات نزول وصدور

یافته کتب فریقین از آن مشحون است و از حد بیرون است

بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست • که تر کنی سر انگشت

وصفحه بشماری • از آنجمله چند آیه و حدیث که از سایر

آیات بیّنات و احادیث اعجاز صفات اشهر و اظهر است

باتفاق فریقین در شان ولایت پناه و سایر اهل بیت

رسول الله واقعست که تعداد می یابد قال الله تعالی اِنَّمَا

وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلوٰةَ

وَیُؤْتُونَ الزَّکوٰةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ که درباب تصدّق فرمودن

آن ناسخ کرم حاتم بخاتم در حال رکوع نازل شده و متفق علیه



فريقين است وايضا قال الله تعالى أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ الخ اين آيه نيز در شان امير المومنين نازل شده در حين
كه بن عبد المطلب بسقاية الحاج وعمارت مسجد الحرام بر ان
مفتخر كرام مفاخرت ومباهات ميكرده وايضا در وقتى
كه حضرت امير المومنين عليه السلم در خوابگاه حضرت رسالت
پناه صلى الله عليه وآله وسلم مستضجع گشته حضرت سوا
از قريش مختفى گرديدند حق سبحانه تعالى بجبرئيل و
ميكائيل خطاب فرمود كه ميانه شما عقد مواخات
فرمودم وعمر يكى از شما را بر ديگرى افزودم اكنون كدام يك
از شما حيات برادر خود را از حيات خود ترجيح مى نهد
ايشان گفتند ما حيات خود را از حيات برادر خود دوستر



میداریم ندا آمد که چرا مانند علی مرتضی علیه الصلوة و
السلام نمی باشید که میانه او و حبیب خود مواخات فرموده ام
و او حیات خود را فدای حیات برادر خود نموده اکنون
بزمین روید و محافظت حیات علی نمایند که آسیب باو
نرسد جبرئیل و میکائیل هر دو بحجرهٔ مبارک درآمده یکی
بالین و دیگری پایین پای شاه ولایت پناه قرار گرفتند جبرئیل
فرمود بشارت باد مر ترا ای علی حق تعالی مباهات فرموده
بتو بر ملائکه مقربین آنگاه این آیه نازل شد قال الله تعالی
ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله
رؤف بالعباد در آیه مباهله که حق تعالی حضرت علی
مرتضی را نفس حضرت مصطفی خوانده کما قال الله تعالی
قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم و

انفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين

واین شرف هیچ کس را از اهل اسلام بغیر از آن امام عالی مقام

دست نداده از عایشه منقول است که در روز مباهله

آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از حجره مبارکه

حضرت را در زیر کسائی جای داد پس حضرت فاطمه علیها السلام

آمد او را نیز در آن کساء در آورد پس علی ابن ابی طالب

علیه السلام تشریف آورد آن سرور انبیاء امیر المؤمنین را نیز

در زیر کساء جای فرمود پس امام حسین علیه السلام آمد

نیز داخل کساء شد آنگاه حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه و آله و سلم فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وایضا سورة هل اتى و

آیه کریمه لقد جاء الحق وصدق اولئك هم المتقون

بیرون آمدن آن حضرت کسائی از شهر ساه

بود پس امام حسن علیه السلام عم محمد حضرت جعفر الامام آمده

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ع



کم در

که در شان پیغمبر آخر الزمان و امیر المؤمنین نازل شده جناب
که در تفسیر کاذر مسطور است که روزی حضرت رسول
اصحاب را خطاب فرمود که کیست از شما که از کلام خدا مدح
ابن عم مرا بیرون آورد عمار یاسر برخاسته گفت که یا رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم من بیرون آورم پس برخواند
که مراد از جاء بالحق رسول الله است و مقصود از صدق به امیر
المؤمنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شادمان
گشته فرمودند که کفاک الله یا عمار کل الهم از ابتداء
تا انتهاء در شان شاه اولیاء علی مرتضی علیه السلام نازل
گشته و آیه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی نیز در شان آن هادی طریق هدی و اهل البیت
مصطفی نزول یافته و آیه وافی هدایه یا ایها الرسول بلغ



ما اُنزِلَ اِلَیکَ مِن رَبِّکَ فَاِن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ
یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ جهت نصب خلافت شاه ولایت نازل
شده چنانچه مذکور شد و آیه کریمه اَلیَومَ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم
وَاَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الاِسلامَ دیناً من بعد
نص بخلافت و تعیین بحضرت نزول یافته و از احادیث
مشهوره که متفق علیه فریقین است و در شان امام المتقین
صدور یافته وَاَنا مَدینَةُ العِلمِ وَعَلیٌّ بابُها که دلالت بر اعلمیت
آنحضرت از سایر امت میکند و حدیث صحیح اَنتَ مِنّی بِمَنزِلَةِ
هارُونَ مِن موسی اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدی که نص امامت و وصایت
آنحضرت است و چون متفق علیه فریقین است جهت برهان
خلافت همین حدیث کافیست و همچنین حدیث صحیح اَنتَ
خَلیفَتی فی اَهلی وَاُمَّتی نیز بر خلافت آنحضرت نص صریح و



خلاف

حدیث انت اخی فی الدنیا والآخرة بر نسبت اخوت آنشاه
مسند امامت حجتی باهر است وحدیث متفق علیه ضربة
علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین بر فضیلت آن مقتدای
کونین برهانی ظاهر است وایضا حدیث صحیح اقضیکم علی
که متفق علیه فریقین است بر افضلیت واعلمیت واولویت
آنحضرت در امر خلافت دلالت مبین دارد وایضا لولا
انتبتنی اشفق ان یقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری
فی المسیح عیسی ابن مریم لقلت فیک الیوم مقالا لاتمر بملاء
من الناس الی اخذوا التراب من تحت قدمیک که در علو شان
وسمو مکان آن هادی انس وجان واقع شده حالت شاه ولایت
را بر عالمیان ومبرهن میکرده اند وفتح خیبر که بر دست امیر
المومنین حیدر واقع شده وحضرت رسالت پناه صلی الله

۱

علیه وآله وسلم فرموده که لَاُعْطِیَنَّ الرَّایَةَ غَدًا رَجُلًا کَرَّارًا غَیْرَ

فَرَّارٍ یُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَیُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ بر شجاعت

وقوت وقرب منزلت آن پیشوای امت حجتی ایست در نهایت

ظهور وغایت ایضاح وایضا حدیثی که حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه وآله وسلم در وقت رجوع قراءت سورهٔ

برات از ابوبکر بحضرت مسند نشین ایوان خلافت وولایت

فرموده نیز براولویت وافضلیت آنحضرت دلالت صریح

دارد وآنچنان که چون فرمان خداوند جهان نازل شد که

پیغمبر آخر الزمان سورهٔ برات را در موسم حج بیکی از مؤمنان

امت داده بمکه فرستد تا بمردمان قراءت نموده مناسک

حج بمردم آموزد واز حج کنار دن عریان منع نماید حضرت

رسالت ابوبکر ابی قحافه را بآن امر معین فرموده ارسال



داست

داشت جبرئیل امین از نزد رب العالمین نزول فرموده گفت
حق تعالی میفرماید که باین امر قیام ننماید الا تو یا کسی که از
تو باشد پس حضرت خیر البشر امیر المؤمنین حیدر را بر
ناقهٔ قصوی سوار فرموده از دنبال ابوبکر بر سبیل تعجیل
روان ساخت که هر جا با بوبکر رسد سورهٔ برات را از و
گرفته در مکه بقراءت آن قیام نماید و مردم را مناسک حج
تعلیم نموده از برهنه حج گذاردن منع فرماید و ابوبکر خواهد
بهمراهی آنحضرت بمکه رود و الا بملازمت رسول الله
معاودت نماید و چون حضرت امیر المؤمنین بفرمودهٔ
رسول حضرت رب العالمین در منزل عرج با بوبکر رسیده سورهٔ
برات را ازو گرفته متوجه مکه معظمه شد گویند که
چون ابوبکر حضرت امیر المؤمنین را دید پرسید که یا



علی امر آمده مامور و چون معلوم نمود که آنخدمت با آنحضرت

تعلق گرفته از نهایت خشم و غیظ بمدینه طیبه معاودت

نمود از روی عتاب بجناب نبوی خطاب کرد که از من

گناه صادر شد که از قرائت سوره برات ممنوع گشتم حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که از تو جرمی

صادر نشده ولیکن الامین هبط الی عن الله عز و جل انه

لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک علی منی و هو اخی

و وصیی و وارثی و خلیفتی فی اهلی و امتی یقضی دینی و

ینجز وعدی و لا یؤدی عنی الا علی و عاقل منصف که بصفت

فهم و ادراک متصف است پوشیده نیست که با وجود

امیر المومنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن

ابی طالب علیه الصلوة و السلام در دستان آنحضرت اینقسم

آیات واحادیث ورود یافته دیگری بخلاف بر مسند
حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه وآله وسلم نشانیدن
وهر بی سر و پائی را پیشوای امت کردن عین ضلالت
ومحض جهالت وحماقت است بیت فرق ز دیگران
نکند از کمال جهل ❁ انکس که فرق نکند فرق از صمد ❁ این شان
آن امام عالیشان بیان نموده شد از هزار یکی و از بسیار
اندکی بیت مجموع در وجودش الا پیمبری ❁ موجود منزلات
وکمالات کاینات ❁ واگر در مقام احصای تمام احادیثی
که در فضیلت آن امام عالی مقام صدور یافته در آیم
همانا که در صد مجلد از عهده بیرون نیایم بیت خرد بکنه کمالش
چگونه راه برد ❁ که نیست کنه خرد را در و مجال طواف ❁
مراچه زهره مدحش که در کلام الله فزون تراست



صفات جلالتش از آفات رساله کومش ز انفعال توقیع طرا

نامه قدرش ز سورهٔ اعراف القصه چون کلام هدایت

فرجام شاه عالیمقام با تمام رسید علماء اهل سنت که

اقبح وجوه الزام یافته بودند از اقامت دلایل براهین بر اثبات

عقاید مذهب خویش بلکه بر ایراد جواب معقول عاجز

گشته مانند جهال از غایت خجالت و انفعال آغاز

سفاهت کرده بشناعت اشتغال نمودند یکی چون آن قوم

بی سعادت را عنایت ازلی نصیبی نبود از آن هدایت

محروم ماندند هدایت چون بندشان در بدایت بدان

ماندند محروم از عنایت شاه هدایت پناه را از آن

وقال ملال و کلال حاصل گشته بشهریار گردون جناب

خطاب فرمود که بیت شاها توئی که جز در دولت



برای تو ارباب علم را بنود مقصد اهم ارباب ظلم و دور بعهد
تو خوار و زار اصحاب شرع دین بزمان تو محترم در حل
مشکلات بود سر عقل را حبل المتین بخت جوان تو معتصم
علم تو برد قایق مردانگی محیط طبع تو در مراسم فرزانگی
علم بر خاطر ملکوت ناظر شهریاری که کشاف دقایق
حکمت الهی و مؤسس قواعد شرع و ملت حضرت رسالت
پناهی است ظاهر و باهر است این جماعت که خویشتن را
سر دفتر ارباب ضلالت میدانند از جواب بنده عاجز
گشته در تیه خجالت و حیرت مانده اند بیت فرعونیان
پی فرعونند لاجرم اصحاب بینش ید و بیضا منیند
چون قدرت بر اقامت دلیل معقول ندارند بسفاهت
و شناعت مشغول گشته اند کما الغریق یتشبث بکل



حشیش بیت من قرین کنج وانبها خاک بیزان هوس من

چراغ عقل وانبها روز کوران هوا دشمنند این ذهن وفطرت

راحریفان حسد منکرند سحر ومعجز راحریفان دغا من

همی در هند معنی را است همچون آدم وین خران در چین صورت

راست چون مردم کیا اکر حقیت مذهب امامیه و صدق

قول بنده بر ضمیر حقایق تاثیر افکند وازا اقامت ودلایلی

که بر اثبات مذهب حق وابطال عقاید ارباب ضلال کفته

باشند غدغه در خاطر ملکوت ناظر نماند وبجهت قطع

زبان این سفهان کراه راکوتاه باید فرمود بیت مراز

آفت مشت زیاد باز رهان که بر زبان زن زید کشته

کواه شهنشاه دین پناه هدایت دستکاه بر زبان

الهام که ترجمان سرایر یزدانی بود جاری ساخت که



بطلان عقاید سنیان برای دوربین ما کالشمس فی وسط
السماء ظاهر وهویدا گشت وبیقین دانستیم جمعی که حق
امیر المومنین وامام المتقین را غصب نموده خلافت
ومخالفت برافراشته اند وحکم الهی ونص حضرت رسالت
پناهی را کان لم یکن انگاشته اند مستحق سخط ومستوجب
لعنت گشته اند بنابرین محبت مخالفین مبدین از دل صدق
آیین ما قدم بیرون نهاده دوستی وولای شاه اولیای
وسایر آل عبا کشور دل ما را فرا گرفته بنوعی که محبت
غیری را در وجای نمانده وبخلافت شاه ولایت بعد از
حضرت رسالت بی فاصله احدی وبعد از ان امامت
ائمه معصومین صلوات الله علیهم که مقتدایان مبتدین
وهادیان راه صدق ویقین اعتقاد ثابت جازم وموافق

نفس الامر حاصل نمودم بیت بحضرتش ز سر صدق کرده ام
تصدیق نه بر عقیده جد و طریقه پدرم همای بر سر من
من سایه شرف افکند چو در فضای هوایش دهند بال و
پرم بروز حشر نباشد برای فوز و نجات بجز محبت ذاتش
وسیله دگرم اگر کوردلان تیه جهالت و ضلالت در
انکار بگفتار صدق آثار اقرار کنید و به حقیت مذهب
عترت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اقرار ننمایند هر
آینه بر تعصب و عناد و وحشت نژاد و نقصان عقل و فساد
بر رای ایشان دلالت کند بیت گر ز خورشید بوم بی نیروست
از پی ضعف خود نه از پی اوست قل الحق من ربکم فمن شاء
فلیؤمن و من شاء فلیکفر زهی توفیق الهی که رفیق روزگار
فیض آثار حضرت شهنشاهی گشته به محض عنایت بی غایت

ازلی وسعادت وهدایت لم یزلی این شهریار بختیار را از
مضیق تنگی وخلاف بسرچشمه انصاف رسانید تا بمحبت
دوستی آل عبد المناف یافته بامامت وخلافت شاه باد کاه
ولایت اعتراف نمود وباین وسیله از مخاوف یوم لا ینفع فی ینفخ
الصور ولا یأتون الا من اتی الله بقلب سلیم مسلم ومعاف
گردید به بشارت یا عبادی لا خوف علیهم ولا انتم تحزنون
مسرور ومستبشر شد بیت ملک بدولت نه مجازی دهند
دولت کس را نه ببازی دهند بلی سعادتمندیرا که خالق
ارض والسماء از جمله اهل دنیا بذروه سلطنت و پادشاهی
که مرتبه نیابت وسایه الهی ارتقا فرموده برکافه برایا
وقاطبه رعایا پادشاه فرمان کرداناد لا محاله ذات خجسته
صفاتش را بجلیه فهم وذکا ونور حکم وضیا منصف ومجلی



ساخته خلعت ارجمند دولت ابدی و سعادت مستمند
سرمدی بر قامت قابلیتش چست سازد بیت بلی چنین
گوهر سنگ بست • بدولت توان آوریدن بدست • هر آن
دولتی کارجمندی گرفت • ز رای بلندان بلندی گرفت •
هنر هر کجا یافت قدری گرفت • بدولت خدائی بر آورد نام • تمام
شهنشه که با رای تدبیر بود • به نیروی دولت جهانگیر
بود • اگر نامدی دولتش رهنمای • نسودی سر چرخ در
زیر پای • بالجمله چون شهریار توفیق آثار اظهار تبعیت
مذهب ائمه اخیار و محبت ذریه سید ابرار فرمود علمای
بانکار
شقاوت شعار بیکبار آواز بر کشیده زبان بطعنه گردان •
مذهب عترت اطهار جاری ساخته بر سبیل اعتراض گفتند
که مناسب دولت شهریار فلک وقار نیست که بقول



بمدار

پیمان هر کس از دین و آئین آبا و اجداد بزرگوار و عقاید

سلاطین نامدار عدول فرماید و متابعت هر بی سروپا اعتبار

نماید از استماع گفتار ضلالت آثار ارباب انکار آتش خشم

جهانسوز بالتهاب اشتعال درآمد بیت شهنشه ز

گرمی چنان بر فروخت که از شعلهٔ او جهانی بسوخت کمان

گوشه ابروان خم گرفت رشیدش گوینده را دم گرفت گره بر

زد ابروی پیوسته را گشاد از کرم خشم دربسته را دو دید

چو نار دها در گوزن بچشم بد و را وفتاد از سنگ و زن دران

گرمی آتش بر افروختن کزو خواست مغز سخن سوختن

فرمود که ای اصحاب ضلالت و ارباب شقاوت بدانید که ما

در طلب حق هم عناد و تعصب را یکسو نهاده از روی

اخلاص و اعتقاد سلوک طریق صلاح و سداد پیش گرفته ایم

بجهت حجت فرموديم كه شاه ارشاد پناه بطريق مناظره و اقامت
بينه شمارا الزام دهند تا عالميان نگويند كه بى حجتى دست
از مذهب آباء و اجداد باز داشته ايم اكنون كه در مباحثه ملزوم
و از مناظره عاجز شديد ازين در در آمديد كه از طريق
آباء و اجداد عدول نمودن معقول نيست و اين كلام
غير معقول قول ارباب جاهليت و حق تعالى مدح ايشانرا
در فرقان حميد فرموده و اين معذرت در روز قيامت
مسموع و مقبول نخواهد بود بيت سامرى سيرم نه موسى
سيرتم تا زنده ام در سم گوساله نالائيد يد بيضاى من
نافه مشكم اگر گنجى شود در صد حصار سوى جان برواز جويد
طيب جان افزاى من اگر نجات دنيا و آخرت ميخواهيد از عقايد
فاسد خود دست باز داشته تبعيت ملت عترت طاهره

مقبول ر

سحوم ر



عمايد

نمایید الا شحنهٔ سیاست ما بیک نفس قفس ابدان شمارا
از طایر روح خواهد پرداخت و تیغ غضب سریر غرور
شمارا از ملک بدن دور خواهد انداخت هرچند شهریار
سعادتمند بنصایح و مواعظ ارجمند و وعید سیاست
و گزند آن گمراهان ناخردمند را بصراط مستقیم دین
قویم هدایت فرمود چون در طینت ایشان شقاوت ازلی
بود سودی بران مترتب وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ
وَمَنْ یَهْدِی اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ لاجرم جلاد سیاست و شحنهٔ
غضب شهریار عالی نصب کردند و قاضی ابن را که از سایر
ارباب فساد و شر و عناد بود و تعصب بیشتر داشت
سر از پیکر تن برداشت و مولانا عبد الاول را بانواع ایذا
وجفا و تعذیب مبتلا بساخت چنانچه با کل لحم کلاب و لحم

سود



الحذر بر وسایر عذاب تعذیب نمود دیگران نیز بعذاب گرفتا
ر مبتلا گردیدند آری بخت برگشتگان بسبب زبان ناخوش
بیان جان خویش را بزیان آورند و تن خود را در ورطهٔ دام
بلا و ورطهٔ عنا افکنند بیت کرا در سخن رای باشد بلند
نگوید سخنهای ناسودمند زبان گو بگوئی صبوری کند زدوری
کنی خویش دوری کند چه خوش گفت فرزانهٔ دوربین
زبان گوشتینست تیغ آهنی بحمد الله بیمن تایید الهی و متابعت
عترت حضرت رسالت پناهی در کم فرصتی و اندک مدتی
مذهب حق ائمهٔ معصومین صلوات علیهم اجمعین در
خاطر عالی و ادانی ملک دکن متمکن گشته دوستی اهل
بیت رسول الله المتین در دل دوست و دشمن استقرار یافت
چنانچه سلاطین آن سرزمین که عبارت از عادلشاه و



قطب شاه باشند اقتدا بان نموده آن کیش و آیین پیش
گرفتند و قواعد دین متین و شرایع ملت عترت طاهرین
شعار سکه آن دیار گشته روشن منابر و وجود دنانیر بالقاب
مستطاب ائمه گردون جناب آرایش و زینت پذیرفته
رسوم بدعت لزوم ارباب خلاف از اطراف و اکناف آن
ملک منسوخ شد بیت بفرمود تا شهری و لشکری
ندارند جز مذهب جعفری بشاه ولایت پناه آورند
همه پشت بر مهر و ماه آورند لاجرم روز بروز مراتب سلطنت
و حشمت آن زیبنده تاج و تخت خلافت متزاید و متضاعف
گشته آیینش در دل و دین پادشاهان جهان و سلاطین
دوران چنان جای گرفت که سپاه منصورش بهر طرف
از نزدیکی و دوری توجه فرمود اعدا مقهور گشته دل و اوادی



تعسف وتلهف افتادند وبمجرد دیدن سیاه صف شکن دانش

پشت داده رو بهزیمت نهادند بیت چو بر دین حق دانش

آموز گشت چو دولت فیروز د ز آفاق گشت بسی حجت

انگیخت بر دین حق پاك عمارت بسی کرد برروی خاك

بهر مرز و هر بوم که او راند رخش ز آبادی آن بوم را

داد بخش حق سبحانه وتعالی همگنانرا توفیق هدایت شامل

حال و مشفق مشفق آمال کرداناد و تشنه لبان تیه حرمان

وضلال را بزلال عنایت وافضال برساناد بحق النبی

وآله الامجاد وعلیه المبداء والمعاد قد تمت الکتاب حسب

مدقق کتب العلماء المتقدمین ومحقق الرس الفضلا

المتاخرین قدوة عسکر المؤمنین والمروج دین مبین

المؤدب باداب الصالحین زبدة سلالة ائمة المعصومین

سبیل



مع الفرقة الهالكين وقوم الضالين وكان هذا السو[بعد] فراغ م
في يوم الاربعا التي كان العشر الاول عن الشهر الثالث كمال م
من شهور الحرام في سنة الخمسه من العشر التاسع[بعد] سع
الالف في دار الحرب والنفاق والقيد والوثاق و ۱۰۸۵
قومها من السراق لانجاة فيها الى يوم الميثاق المسو المسوسومة
ببيركام من توابع الدكن على يد افقر خلق الله واحو[جهم]
واضعف عباد الله واحقرهم ابن الحاجي علي رضا محمد [هادي]
الشيرازي غفرالله ذنوبنا بغفرانه وستر الله عيوبنا
باستان محمد سيد المرسلين
وباله ائمة المعصومين
وباصحابه الصالحين







۱۱۹

محمد احمد صالح باقر اکبر

احمد صالح

احمد

احمد

احمد صالح









بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی منّ علینا بمعرفة الانبیاء والائمة المعصومین
بالدلائل والبراهین ونجانا برحمته من مضلات الاهواء الفاسدة
والمذاهب الباطلة بالصدق والیقین والصلوة والسلام
علی سید الانبیاء والمرسلین محمد وعترته اهل الدین اما بعد
چنین گوید فقیر حقیر بی بضاعت و غریب مهجور کم استطاعت
ابراهیم استرابادی الملقب بزکتی که چون این ذره بیمقدار
در تاریخ سنه ثمان وخمسین وتسعمائه شرایط طواف بیت الحرام
ومراسم زیارت حضرت سید الانام وائمه معصومین علیهم صلوات
الله الملک العلام بتقدیم رسانید مراجعت نموده بدار الخلافه دمشق
رسید وبا بعضی از مؤمنان وشیعیان معتمدان آن دیار صحبت
ومصاحبت نموده رساله حسنیه را که در زمان هارون الرشید



با علما و فضلای مخالفین بحث کرده بود و اثبات حقیقت مذهب حق

اهل البیت بدلایل و براهین نموده نزد سیدی که بتورع و تشیع

مشهور بود یافته من اوله الی آخره مطالعه نموده و بالتماس تمام آن

رساله شریفه را گرفته در قید کتابت در آورد و چون متوجه

بلاد عجم شد آن رساله شریفه را تحفه شیعیان و محبان خاص

و مباحثه و مناظره حسینه را با علماء اهل سنت و جماعت

بمسامع ارباب محبت و مودت رسانیده و چون رساله بزبان

عربی بود و اکثر محبان عجم را از آن حظ بهره نبود قبله سلاطین

عزیزی از احباب حکایت حسنه را با وجود اسباب بی حساب

طریق تکلف را مرعی بنا بر شایانی و اوایل شباب و عنفوان جوانی

شنیدن و نوشتن بار کاوش ملاعبه و مناهی نگذشته و پیوسته

اما ... ارباب علم و فضل و کمال و رعایت و مرافقت سادات

فرخنده حال و تعظیم و توقیر صلحا و اتقیا و متابعت جمیع اوامر نموده

و در دفع و رفع بمرتبه کوشیده که در جمیع ممالک محروسه هیچکس را یارای



تا آنکه یکی از اعیان حضرت و ارکان دولت قاهره خصه الله تعالی
بالطاف الباطنة والظاهرة بتقریبی حکایت حسنیه و مناظره
او را با مخالفان بی دین در مجلس بهشت آیین حضرت شاه ملایک
سپاه تقریر نمود خاطر اقدس اشرف را میل شنیدن شد باحضار
این بنده کمترین اشارت فرمود و کیفیت مناظره حسنیه را با
علمای زمان استفسار نمود این ذره بیمقدار رساله مذکوره را
بنظر اشرف آن ظل الله در آورده بغایت شگفته گردید باستکتاب
چنین گوید فقیر ناطقه را شکرخا ساخته فرمود که چون رساله
ابراهیم استرابادی الملقب باسم سامی و نام نامی همایون مشرف
در تاریخ سنه ثمان وخمسین وتسعمایه از آن عالی تر است
و مرا بسم زیارت حضرت سید الانام و بنده فرمان بردار حضرت سعادت
الله الملک العلام بتقدیم رسانید مراجعت نموده از اهل ایمان
رسید و با بعضی از مؤمنان و شیعیان معتمدان آن دیار صحبت
و مصاحبت نموده رساله حسنیه را که در زمان هارون الرشید



همایون شاهی تشریف و تزیین داد که بشرف سیادت
و پاکی طینت و متانت اعتقاد و صلاح نفس و طهارت ذیل و علو
حسب و جمال نسب و کثرت خیر و احسان و وفور بر و امتنان
و حسن معاش و لطف گفتار و نیکویی کردار از جمیع سلاطین کشور
کشا و خواقین فرمان روا بر روی زمین منفرد و ممتاز است
و حضرت مالک الملک نیز بحمایت عنایت از جمیع حوادث زمان
و آفات آخر الزمان حارس و حامی علم دین مبین و شرع متین
و رایت اثنا عشریه بسیار ز دولت قاهره آن قبله سلاطین
من المشرق الی المغرب مرفوع و معلی با وجود اسباب بی‌حساب
سلطنت و خلافت و جهانبانی و اوایل شباب و عنفوان جوانی
یک لحظه اوقات با برکات بملاعبه و مناهی نگذشته و پیوسته
تربیت ارباب علم و فضل و کمال و رعایت و مرافقت سادات
فرخنده مآل و تعظیم و توقیر صلحا و اتقیا و متابعت جمیع اوامر
و در دفع و رفع بمرتبه کوشیده که در جمیع ممالک محروسه هیچکس را یارای



آن نبود که نام مسکرات بر زبان جاری تواند ساخت و جمیع سلاطین
روی زمین طوق بندگی در گردن و سر بر خط فرمان او نهاده **بیت**

سلطان موالیان عالم ○ در مذهب جد خویش محکم ○ فرزند نبی و
هادی دین ○ تاج سر و قبلهٔ سلاطین ○ عالم ز جمال او منور ○ خاک
ره اوست تاج قیصر ○ حال دل هر ضعیف مظلوم ○ در خاطر پاک
اوست معلوم ○ عیسی نفس از دم فصاحت ○ آفاق ز عدل او براحت ○
آن صاحب کشور معانی ○ ثابت شده موسم جوانی ○ زو گشته بنای
شرع محکم ○ او داده رواج دین بعالم ○ هر کس که ز امر او کشد سر ○
با خاک سیه شود برابر ○ برداشته مرا تو از خاک ○ از پستی
سرم چو مه بر افلاک ○ تا در قدم تو سر نهادم ○ شد قدر ز مهر و مه زیادم ○

یا رب به نبی و عترت او ○ یا رب بعلی و عزت او ○ یا رب بدعای
صبح خیزان ○ یا رب بصفای اهل ایمان ○ شه را همه مدعا برآری ○
در حفظ و امان خویش داری ○ یا رب که مباد سایه اش کم ○ از
فرق موالیان عالم ○ میدار همیشه کار او خوش ○ یا یکجهان و دوستانش ○



این دولت و بخت جاودان باد پیوسته بصاحب الزمان باد

السلطان الاعظم الخاقان المعظم مولی ملوک الترک والعرب والعجم

ملاذ الخلایق اجمعین ظل الله فی الارضین قهرمان الماء والطین امر

العباد باقامة الفرض والنفل الموصوف بالشرف هو الذی جعله

خلیفة فی الارض المؤید بتاییدات الربانیة المخصوص بالالهامات

الرحمانیة صاعد مصاعد السلطنة الباهرة عارج معارج الامارة

القاهرات رافع رایات ناشر السلام فی الآفاق المتمکن علی سریر الخلافة

امام هفتم امام موسی ابن جعفر شاهی که یافت ملک بشمشیر او داد

آنکه بخط الهی گرفتار شده لعنتی کار المستعین من المستعان

مرحوم مذکور روایت کند که در زمان هارون الرشید

مردی بود بازرگان با نعمت فراوان و مشاهیر بغداد

و بمحبت اهل بیت شهرت تمام داشت و پیوسته در ملازمت

امام ناطق جعفر ابن محمد صادق ع بودی بعد از شهادت

امام علیه السلام بواسطه ظلم اعداء اهل بیت اموال و اسباب او



وچون مناقب معالی این خاندان عظیم الشان ازان اعلی
وارفع است که این فقیر حقیر شمه ازان بیان تواند نمود بهر اینه
عطف عنان قلم ازین صوب بجانب مقصود اولی اولی نمود بیت
شاها اساس ملک بتو استوار باد ∘ عمر تو بیحد و دور فلک بیشمار باد ∘
فلنشرع فی المقصود بعون الله الکریم المعبود روایت کند
محقق فاضل ومدقق کامل وعالم عامل جامع معانی معلم ثانی شیخ فاضل
ابو الفتوح رازی رحمه الله تعالی ∘ هرکس که ز امر او کشد سر بکار
هارون الرشید که پنجم خلیفه بود ا
...مرا تو از خاک ∘ از لست
وخزاین و مملکت ممتاز بود و
...دم تو سر نهادم ∘ شد قدر ز مهر فیه زادم یادم
یارب به نبی و عترت او ∘ یارب بعلی و عزت او ∘ یارب بدعای
صبح خیزان ∘ یارب بصفای اهل ایمان ∘ شر را همه مدعا براری ∘
درحفظ و امان خویش داری ∘ یارب که مباد سایه اش کم از
فرق موالیان عالم ∘ میدار همیشه کار اش ∘ با یکجهان و دوستانش ∘



مذهب مالکی داشت و عداوت آن ملعون مطرود مردود
کیود کد و حسود کمتر از یهود با اهل بیت رسول صلوات
الله علیهم بواسطهٔ خلافت و سلطنت بسیار بود و در اول
مرتبه ظاهر کنندهٔ مرقد امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن
ابی طالب ع او بود و تعظیم امام جعفر صادق بسیار کردی
اما در آخر بواسطه خلافت و ریاست چندین از سادات اهل
بیت را بجای سنگ و خشت در دیوارها گذاشت و قتل
امام هفتم امام موسی ابن جعفر ع را اختیار کرد و بغضب و
بسخط الهی گرفتار شده لعنت الله علیه و علی اعوانه و شیخ
مرحوم مذکور روایت کند که در زمان هارون الرشید
مردی بود بازرگان با نعمت فراوان و مشاهیر بغداد
و بمحبت اهل بیت شهرت تمام داشت و پیوسته در ملازمت
امام ناطق جعفر ابن محمد صادق ع بودی بعد از شهادت
امام علیه السلام بواسطه ظلم اعداء اهل بیت اموال و اسباب او

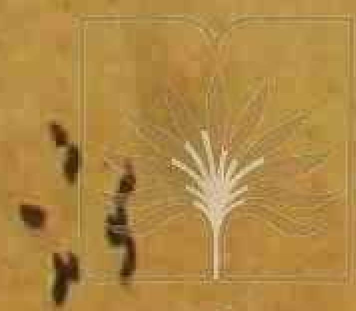


از دست او برفت و درویشی روی بوی داد و هیچ چیز بوی نماند الا کنیزی که در هیچ سالگی خریده بود بمکتب داده و مدت ده سال در حرم محترم حضرت امام جعفر علیه السلام بود و قریب بیست سال مطالعه علوم میکرد چنانچه از همه علم از انواع علوم نصیب برداشت و در حسن و ملاحت نظیر نداشت چون مشقت فقر و فاقه بر خواجه بازرگان اشتداد یافت و در آن زمان اکثر از شیعیان اهل بیت مخفی بودند روزی با کنیز خود اظهار شکایت نمود و گفت ای حسنیه تو مرا بمنزلت فرزندی و مرا بغیر از تو کسی دیگر نیست و از برای تو زحمت بسیار کشیدم که ترا بدین مرتبه رسانیدم و امروز بانواع فضایل و کمالات اراسته باید از روی فراست چاره کار من کنی که کار من از هجوم فقر و استیلای احتیاج و درویشی برسوائی کشیده چه چاره کنم و چه اندیشه نمایم حسنیه گفت ای خواجه هزار جان من فدای تو باد من بدولت تو بدین مرتبه رسیده لیکن مرا

وزرخریده تو ام و پرورده نعمت تو ترا بر من حق بسیار است اگر
مصلحتی بینم بعرض رسانم خواجه گفت اجازت است حسنیه گفت یک سخن
ای خواجه مصلحت آنست که که پیش هارون الرشید روی و عرض
کنی و اظهار فروختن من نمایی اگر از بهای من پرسند بگو که پانصد
هزار دینار زر خلیفتی اگر گوید چه هنر دارد که ویرا چنین بها
میکنی بگو که ویرا هنر نیست که اگر تمام علمای که در ممالک تو اند
حاضر آیند و با وی بحث کنند او مغلوب و ملزم نگردد خواجه چون
این سخن بشنید ابا کرد و گفت حاشا که من این کار کنم مبادا
که آن ظالم بعد از آنکه بر کیفیت فضیلت و صورت و سیرت
و حسن تو مطلع گردد بهر طریق که باشد ترا از من بگیرد و من بی
تو نتوانم بسر کرد و مرا آخر بی تو خرسندی نیست حسنیه گفت ای خواجه
مترس که به برکت اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیهم تا مرا حیات
هست کسی مرا از تو جدا نتواند کرد بر خیز و توکل بر خدای تعالی
کن آنچه خیر است آنچنان خواهد شد و درین امر مبالغه تمام نمود



خواجه بنا بر مبالغه برخواست و بخدمت یحیی ابن خالد برمکی که وزیر
هارون بود رفت و کیفیت احوال خود و کنیز را بدو عرض نمود
یحیی گفت برو و کنیز را بیار خواجه خایف و متفکر حسنیه را
برداشته به پیش یحیی برد یحیی چون صورت و فصاحت
و بلاغت وی را دید متحیر شد یحیی کنیز را برداشته باتفاق
خواجه بدار الخلافه رفت و کیفیت حال را عرض رسانید هارون
بفرمود که کنیز را بیاورند چون حسنیه بمجلس در آمد برقع بر
روی کشید دعای هارون بجا آورد و شعر چند در مدح وی
بخواند چنانکه هارون را بسیار خوش آمد بفرمود که برقع از
از روی برداشت صورت و سیرت موافق بود هارون در
ساعت از حرم بیرون آمد و خواجه را طلبیده گفت بهای کنیز را
بگوی که چند است و نام او چیست خواجه گفت نام او حسنیه است
و بهای وی پانصد هزار دینار خلیفتی هارون متغیر شد و گفت
بچه واسطه اینچنین قیمت میکنی گفت جهت آنکه اگر علمای زمان تو جمع شوند



در علوم دینیه و مسائل شرعیه او را منقطع نتوانند کرد هارون
گفت اگر منقطع و ملزم شود بفرمایم که گردن ترا بزنند و کنیز مرا
باشد خلیفه گفت اگر وی را ملزم نتوانند کرد چگونه گفت بفرمایم تا پانصد
هزار دینار خلیفتی بتو دهند و کنیز نیز ترا باشد خلیفه اندیشه کرد و گفت
مرا چندان مهلت ده که یکبار دیگر کنیز را ببینم هارون گفت
اجازت دادم خلیفه به نزد کنیز آمد احوال بگفت کنیز گفت ای خلیفه اندوه
مدار که از برکت حضرت رسول الله و اهل بیت او صلوات الله
علیهم ملزم نگردم خلیفه مجلسها بیاراست بطریقی که مذکور شد شرط کرد هارون
بفرمود که حسنیه را حاضر گردند حسنیه شرایط آداب بجای آورد هارون
گفت ای حسنیه چه مذهب داری و بر کدام دینی گفت بر طریق دین
مبین رسول الله و اهل بیت اویم الحمد لله رب العالمین هارون
گفت ای حسنیه خلیفه و وصی رسول که بود بعد از رسول خدا گفت
ای خلیفه زمان بفرمای که علما را حاضر کنند تا آنچه گفتنی باشد بگویم و
اگر کسی را در دین و مذهب سخنی ظاهر کند تا جواب وی بگویم هارون

دریافت که وی بر طریق اهل بیت است وزیر خود یحیی را
طلبید و گفت این کنیز بطریق ما نیست بفرمایم که او را بکشند
یحیی گفت وی دعوی بزرگ کرده که از جمیع علما مغلوب
نگردم اگر چنانچه از علما مغلوب شود و صدق وی ظاهر نگردد
وی را بقتل باید رسانید و اگر حقیقت مذهب خود ظاهر
کند و علما از وی مغلوب گردند لایق نباشد که کنیزکی که جمیع
علمای زمان ترا الزام داده بقتل رسانی بلکه رعایت
و شفقت در حق او اولی و انسب. ت هارون را خوش
آمد بفرمود که علمای بغداد را با شافعی حاضر کردند و از زمان
اول اجتهاد شافعی بود و با ابو یوسف بحث کرده و غالب
آمده و هارون را معتقد خود ساخته و ابو یوسف قاضی بغداد
بود و در ان زمان انقدر که از اهل علم و ادب و ارباب
دانش که در بصره بودند در اکثر ممالک نبودند هارون
بفرمود تا فرمان نوشته به بصره فرستادند مضمون انکه علمای



بصره را در دار الاماره بصره حاضر سازند و اتفاق نمایند
که اعلم و افضل کیست و کسی که در علوم دینیه مثل فقه و تفسیر
و حدیث و اخبار بر همه فایق بود اختیار نموده بزودی بدار الا
ماره بغداد فرستند چون فرمان بوالی بصره رسید در ساعت
امر نمود تا جمیع علمای را بدار الاماره بصره حاضر کردند چهار صد
دانشمند که در اکثر علوم متبحر بودند اتفاق نمودند که اعلم
و افضل واقعه در میان ایشان ابراهیم نظام است و آن
ابراهیم نظام از مشاهیر زمان بود و صد مجلد از تصانیف
او در هر علم در مصر و شام و عراق و بصره و در شام مردمان حیان
اشتهار تمام داشت پس والی بصره امر نمود تا جمازه
با دو پای دشت پیمای حاضر کردند و ابراهیم نظام را بر آن نشاندند
با مصاحب قاصدی بدار الخلافه بغداد فرستادند و چون
بوالی بغداد رسید بهارون عرض کردند امر نمود که مجلس را
بیاراستند و جمیع علمای بغداد را حاضر نمودند و جمیع اعیان را

بفرمود تا استقبال ابراهیم نظام کردند و او را بتعظیم تمام
بدار الخلافه در آوردند و امر کردند ندا در دادند که از ائمه و موالی
و اکابر و اهالی و اکثر خلایق بدار الخلافه حاضر شوند که امروز
روز مناظره خواهد بود پس از برای ابراهیم نظام کرسی زرین
نهادند تا وی برانجا نشست و جمله اهل بغداد حاضر شدند
هارون بجانب ابراهیم نظام التفات نموده شرایط پرسش
بجای آورد و بعد از ان بفرمود که حنیفه را حاضر کردند
و بجای بر دکان و حقیران بداشتند حنیفه رخصت طلبیده
پیش آمد و نقاب فرو گذاشته دعای هارون بجای آورد
آنکه او را جای نمانید برفت و در برابر ابراهیم بنشست
و ابراهیم باستقلال تمام بر کرسی زرین نشسته بود هارون
بجانب حنیفه متوجه شد و اشارت کرد بمباحثه و مجادله حنیفه
دریافت متوجه ابراهیم نظام شد و گفت تو ائی آنکس که صد
مجلد از تصانیف تو درمیان مردم اشتهار داده خود را



واز

وارث علم رسول میدانی ابراهیم برآشفت وگفت ای سلیطه
با من سخریه میکنی مرا با کنیزی معارضه و مباحثه کردن چه صورت
دارد این موجب اهانت علماشود یحیی برمکی گفت ای ابراهیم
اکابر دین گفته اند که انظر ما قال ولا تنظر الی من قال این
سخن از اهل فضل بدیع مینماید حسنیه گفت ای ابراهیم بتوفیق
الله تعالی این زمان ترا ازین کرسی زرین بصد خاری و
زاری بزیر خواهم آورد و شروع کرد در سوال کردن ابراهیم
گفت سبقت مراست که از راه دور آمده ام سوال من خواهم
کرد و ابراهیم شنیده بود که حسنیه بر مذهب اهل بیت
است حسنیه گفت سبقت ترا دادم بپرس از هر چه خواهی
ابراهیم سوال میکرد و حسنیه جوابهای فصیحانه میگفت تا آنکه
هفتاد مسئله ابراهیم را جواب گفت که اگر درین مختصر
ذکر آن میکردیم هر آینه قاری و مستمع را از خواندن و شنیدن
ملالت میشد حسنیه سوالات و اعتراضات او را بالبدیهه



جواب میگفت چنانچه هارون و جمیع خلایق از موافق و مخالف
بر صورت و سیرت و تقریر پاکیزهٔ حسنیه حیران مانده بودند
و محبت او در جمیع دلها متمکن شده انگاه حسنیه گفت ای
ابراهیم مناظره دراز کشید میترسم که سبب ملالت خلیفه
شود اگر رخصت باشد من نیز سوال کنم ابراهیم گفت سه
مسئله دیگر بپرسم اگر جواب گوئی منقطع شوم حسنیه گفت
بپرس ابراهیم گفت ای حسنیه بگوی که بعد از مصطفی خلیفه
بحق که بود حسنیه گفت انکه سابق الاسلام بود ابراهیم گفت
سابق در اسلام که بود حسنیه گفت انکه داماد و ابن عم و
برادرش بود هارون ازین سخن بغایت متغیر شد ابراهیم
دریافت که هارون متغیر شده در بحث دلیر شد و گفت
دلیل گفتی که علی سابق است در اسلام من میگویم که ابی بکر
سابق است از برای انکه چون پیغمبر صلعم دعوت کرد ابی بکر چهل
ساله بود و امیر المؤمنین علی کودک بود و ایمان و طاعت



وکفر و معصیت اورا اعتباری هست چنینه گفت اگر من
ثابت کنم که ایمان وطاعت کودک وکفر ومعصیت اورا
اعتباری هست و وی مستحق ثواب وعقاب هست تو اقرار
کنی بامامت امیر المؤمنین علی ع ابراهیم گفت اگر حجت
ودلیل بود بلی اقرار کنم چنینه گفت چگویی در قصه خضر
وموسی وآن کودک که خضر بکشت چنانکه قران مجید برین
ناطق است قوله تعالی فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا
فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ
شَيْئًا نُكْرًا وبعد از انکه موسی ع بروی اعتراض کرد در — شیئا امرا
قتل کودک خضر جواب موسی ع گفت که وَأَمَّا الْغُلَامُ
فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا
ای ابراهیم بگوی که کشتن آن کودک باستحقاق بود یا
خضر ظالم بود اگر گوی خضر ظالم بود نشاید که خدای تعالی
مدح ظالمان گوید ومدح خضر در قران فرموده وخضر پیغمبر بزر

گوارست



ای ابراهیم چرا سر در پیش افکنده و جواب نمیدهی و عناد
پیش گرفته ای ابراهیم بخدا که خالق اشیاست راست
بگو که این نقل که میکنم بنظر تو رسیده و از اصحاب حدیث
شنیده یا نه و از جمیع علما که حاضرند شهادت میطلبم
ابراهیم گفت بگو حنیفه گفت روایت کند ابو مجاهد از
ابو عمرو او از ابو سعید خدری که گفت ما نشسته بودیم نزد
رسول خدا که سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و مقداد اسود
و عمار یاسر و حذیفه یمانی و الهیثم الیمان و ابو الطفیل
عامر ابن واثله جمله همراه وی بودند و همه بخدمت حضرت
آمدند و اثر ملالت از ایشان ظاهر بود گفتند یا رسول الله
بدانکه ما بعضی حکایات می‌شنویم از جمعی حاسدان در حق
برادرت و ابن عمت و از آن اندوهگین میشویم رسول
فرمود که چه میگویند در حق برادر من علی ع گفتند میگویند که
فضیلت صاحب شما علی را بر دیگران در سبقت اسلام که



که وی دران حال طفل بود رسول صلعم فرمود که من شما را بیرون
آورم ازین اندوه چنانکه روشن شود دلهای شما و اعتقاد
که بدان خدای که مرا براستی بخلقان فرستاد و شاید که شما
در کتابهای پیشین خوانده و دیده باشید که پدر من ابراهیم
را اگر زایند ندانند از ان ملک طاغی و چون مادرش او را بزاد
در میان اثلاث در کناره جوی آب بنهاد و در آن حالتی که
افتاب فرو می شد چون وی را انجا بگذاشت ابراهیم ع
برخاست از زیر وی و سر در وی مالید و کلمه توحید بر زبان
جاری ساخت آنکه جامه بر گرفت و خویشتن را بدان
پاک میکرد و مادرش آن مشاهده می نمود و بغایت می
ترسید چنانکه خداوند جل جلاله در قران مجید میفرماید
که و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون
من الموقنین فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی
الی آخره تا انجا که گفت انی بری مما تشرکون ای یاران

بدانید که موسی ابن عمران که فرعون در طلب او بود و شکم
زنان باردار می شکافت و طفلان را می کشت تا موسی ع
کشته شود چون مادرش موسی را بزاد در ساعت بمادرش گفت ای
مادر مرا در تابوتی بنه و در دریاء نیل انداز مادرش ازین
سخن او بترسید و گفت که ترسم که در دریا غرق شوی
موسی گفت ای مادر مترس که حضرت الله تعالی مرا نگاه میدارد
و باز بسلامت بتو رساند مادرش وی را در تابوتی نهاده
و در آب انداخت و آب وی را بکنار برد تا آنکه خدای تعالی
وی را بسلامت بمادرش رسانید و مدت هفتاد روز از
طعام و شراب چیزی نخورده بود و بروایتی نه هفت ماه گویند
و خدایش وی را خبر داده از آن حال و گفت ولتصنع علی
عینی اذ تمشی اختک فتقول هل ادلکم علی من یکفله فرجعناک
الی امک کی تقر عینها و لا تحزن الی آخره و دیگر بیدا ای یاران
من که خداوند تعالی در حق عیسی ع فرموده که فنادیها من تحتها



الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا تا انجا که کفت نسیا منسیا
یعنی با مادر خویش سخن کفت دران حال بر زمین آمد و دران
که مادرش اشارة کرد چنانکه قران بدان ناطقست
فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا قال
انی عبد الله اتانی الکتاب وجعلنی مبارکا اینما کنت واو
صانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا یعنی سخن کفت
در حال ولادت و خداوند جل وعلا ویرا دران حال
ولادت طفولیت کتاب ونبوت ارزانی داشت
ودران حال ویرا وصیت کرد باقامت صلوة واعطای
زکوة و ویرا روزه بده که سخن کفت وشما نیز بدانید که
خدای تعالی بیافرید مرا وعلی را از یک نور وما در صلب
آدم بودیم وخدایرا تسبیح وتهلیل میکفتیم تا انکه نقل
کرد مارا از اصلاب طاهره بارحام زاکیه چنانکه تسبیح ما
میشنیدند در پشتها و در شکمها در عهدی وعصری تا انکه بعبد المطلب



رسیدیم و نورهای ما در رویهای پدران ما ظاهر بودیم
انکه آن نور بدو نیمه شد یک نیمه بعبد الله منتقل شد و یک
نیمه دیگر بابوطالب و پدر و عم من هرگاه در میان مردم
بنشستندی نورهای ما بر رویهای ایشان ظاهر بودی تا انکه به
شکم مادران آمدیم و بدرستی که دوست من جبرئیل ع فرود
آمد وقت ولادت برادرم علی ابن ابی طالب ع و گفت
یا حبیب الله خدای ترا سلام میرساند و تهنیت میدهد بولادت
علی ابن ابی طالب و میگوید اکنون وقت ظاهر شدن نبوت
تست و آشکار کردن وحی تو که ترا مؤید گردانیدم به برادر
تو و وزیر تو و همتای تو و خلیفه تو و ذکر تو بدو بلند گردد و نسل
تو بوی باقی ماند و چون علی ع متولد شد مادرش ویرا بروی
دست من نهاد من ویرا بر دامن خود نهادم علی ع انگشت
دست راست برگوش راست نهاد و آداب شهادت
نمود و برسالت من اقرار کرد و گفت بخوانم یا رسول الله



وگفتم بخوان بدان خدای که جان بفرمان اوست که علی ع

دانید اگر بصحفی که خدای تعالی بآدم فرستاده بود و شیث

بدان قیام نمود برخواند از اول تا آخر چنانک اگر شیث

حاضر بودی اقرار کردی که علی ع ازو حاضرتر بودی بعد آن از آنکه

توریت موسی برخواند چنانکه اگر موسی حاضر بودی اقرار

کردی که علی ع حافظ تر است آنکه زبور داود بخواند

آنکه انجیل عیسی برخواند بنوعی که اگر داود و عیسی حاضر

بودندی انصاف دادندی که علی ع حاضرتر است از ایشان

آنگاه قرآن که خدای تعالی بر من فرستاده است برخواند

و همچنان حافظ بود آنرا که اکنون حافظم آنگاه علی ع با

من سخن گفت و من با وی سخن گفتم بچیزهای که انبیا و اولیا

و اوصیا بدان سخن گویند با یکدیگر آنگاه علی ع با حال طفولیت

شد من مادر وی را طلب کردم و علی را بوی دادم ای یاران

شما بسبب گفتار دشمنان چرا اندوهگین میشوید اقوال

اهل شک و شر کسی را چه اعتبار تواند بود بدانید که فاضلترین
جمیع پیغمبران منم و وصی من علی ع فاضلترین اوصیا است انکه
سلمان و باقی اصحاب کبار خوش دل و خندان بر پای
خواستند و همی گفتند نحن الفائزون رسول فرمود که والله
شما اید رستگاران و بهشت از برای شما آفریده اند و
دوزخ از برای دشمنان ما و شما چون حسنیه این بیچاره شنیدند سخن
هارون بگریست و اکثر علما نیز بگریستند ابراهیم بر خود بلرزید
و قوت نطق نداشت آنگاه حسنیه گفت ای شافعی و
ای فلان و ای فلان این حدیث که من نقل کردم صحیح است
و بنظر شما رسیده یا نه اکثر علما گفتند که ای حسنیه این حدیث
از آن مشهورتر است که انکار آن توان کرد ابراهیم از
از جواب عاجز شد و گفت ازین مسئله درگذشتیم اما چه گویی
در صلح حق عباس و علی که ایشان با یکدیگر منازعت کردند
بسبب میراث و هریک دعوی کردند که میراث حق منست

سخن س



و بدعوی پیش ابی بکر رفتند چون دو خصم بحاکم روند
بهر حال یکی بر حق بود و دیگری بر باطل غرض از رسیدن
این مسئله آن بود که اگر حنیفه گوید که عباس بر
باطل بود پس کشتن پیش او را بجهت آنکه یارون
عباس بود و اگر گوید علی بر باطل بود ابطال مذهب
خود میکند پس حنیفه گفت ای ابراهیم این سوال ترا
جواب از قرآن مجید حاصلست که حق تعالی
با نبی محمد خطاب کرد که هل اتیک نبؤا الخصم اذ
تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم
قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم
بیننا بالحق ولا تشطط واهدنا الی سواء الصراط ان
هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال نعجة
اکفلنیها وعزنی فی الخطاب در تفسیر آمده که
دو خصم یکی جبرئیل بود و دیگری میکائیل و حاکم داود

بود آنکه بفرمای که کدام برحق بودند جبرئیل یا میکائیل
یا هر دو باطل بودند ابراهیم گفت هر دو برحق بودند
سهو داود و داود برای تنبیه پیش وی آمده بودند
گفت الله اکبر علی و عباس هر دو برحق بودند و
ای ابا بکر داود برای تنبیه پیش وی آمده بودند عباس گفت
که میراث حق منست که عم پیغمبرم و علی گفت که میراث
مراست که ابن عم و داماد و وصی پیغمبرم و قرة العین
او در خانه منست و حسن و حسین که سید جوانان بهشتند
فرزندان منست و نفس رسول بحکم آیه انفسنا و انفسکم
منم چون ابوبکر حکایات ایشانرا استماع نمود گفت
والله که از پیغمبر شنیدم که فرمود علی وصی و وارث
و قاضی دینی چون عباس از ابی بکر این سخن بشنید
بی طاقت شده گفت ای ابا بکر چون این سخن از پیغمبر
شنیدی چنین است چرا بر تخت خلافت نشستی

تنبیه را



وحی او را ضایع گردانیدی و مخالفت رسول کردی
چون ابی بکر این بشنید دانست که از برای الزام وی آمدند
و این را بهانه ساخته‌اند گفت از برای الزام من آمده اید
اعراض نموده از مجلس برخواست و برفت ابراهیم این حکایت
شنیده گفت ازین مسئله نیز در گذشتیم اکنون که عباس
فاضلتر بود یا علی حنیفه گفت تو بگو حمزه فاضلتر بود یا علی
توجه نماید به علی و عباس افتاده اگر عباس فاضلتر بود
فخر علی را که چون او عم دارد و اگر علی فاضلتر بود فخر عباس
را که چون وی برادر زاده دارد چون هارون فصاحت
و بلاغت حنیفه را بدید متحیر شد و روی با ابراهیم کرد
گفت حیف ازین علوم که با تست حنیفه گفت هشتاد و
مسئله وی را جواب گفتم اگر خلیفه نیز باید من نیز یک مسئله
از وی بپرسم اگر جواب گوید من منقطع و ملزم گردم هارون
گفت بپرس از هر چه خواهی حنیفه گفت ای ابراهیم چون

پیغمبر از دنیا رفت وصی تعین کرد یا نه ابرهیم گفت تعین
نکرد خنیفه گفت خطا کرد یا صواب و انچه صحابه کردند در
سقیفهٔ بنی ساعده خطا کردند یا صواب اکنون بخطا پیغمبر را
نسبت میکنی یا اصحاب را ابراهیم فرو ماند از انکه اگر میگفت
پیغمبر خطا کرده هم کشتنی بود و اگر میگفت که اصحاب خطا
کردند ابطال مذهب او میشد باندیشه فرو رفت و بر
جمیع خلایق ثابت شد که ابراهیم عاجز شده و در مقام
اضطرار است بیکبار بخندیدند و بر او سرزنش کردند که
چنین فاضلی عالمی از کنیزی باین طریق عاجز شود هارون
چون ابراهیم را مضطرب یافت دید که موجب فضیحت او
نیز شود در وی بوزیر خود کرد و گفت ای یحیی شنیده ام
که مدتی در میان فقهای بغداد و علمای بنی هاشم و فقهای
حله در مسئله قضا و قدر و افعال عباد از خیر و شر منازعت
بعه از ابراهیم سوال کن که چه میگوید هارون پیوسته درین مسئله



هم در

شد و بود هر چند دلایل بعرض او رسانیدند او را اطمینان
حاصل نمیشد غرض او آن بود که ببیند که حسنیه دران باب
چه میگویند یحیی از ابراهیم پرسید که چه میگویی درین باب
که خیر و شر و نفع و ضرر که از بندگان صادر میشود و بدیشان
عاید میگردد و معاصی و کفر و ظلم ایشان اسناد با الله تعالی
میکنی یا بقضا و قدر یا بنده را فاعل مختار میدانی چنانچه معتقد
بنی هاشم و اتباع ایشان است مطیع مستحق ثواب و عاصی
مستوجب عقاب هست یا نه ابراهیم گفت اعتقاد ما درین
مسئله چنانست که نفع و ضرر و خیر و شر بقضا و قدر خداوند
است که پیدا کننده آدم و هابیل و محدث ابلیس و قابیل
پیدا کننده آب و آتش و بهشت و دوزخ و حیوات و ممات
و صحت و مرض و ایمان و کفر و طاعت و عصیان اوست
و مبدع محبت و عداوت و ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون
و هارون و هامان و محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان اوست

و همه بقضا و قدر اوست از خیر و شر چون حسینه این مهملات
بشنید بی طاقت گشت و گفت ای ابراهیم از خدای شرم نمیداری
که این کفر و زندقه را بر خود و بر جمیع مسلمانان روا میداری
از برای ابلیس اقامت حجت و دلیل مینمایی بدانکه الزام تو و
انها که قبل از تو برین اعتقاد بوده اند باسهل وجوه میسر است اول
انکه گفتی خیر و شر و عصیان و کفر و فسق بقضا و قدر او ست
فاما برضای او نیست بدانکه در یک سخن دو محال ثابت کردیی
برای انکه چون کسی حکم کند و بران حکم راضی نباشد از عجز ذمیم
بود از مداهنت و ریا و تلبیس و ذات مقدس باری تعالی
ازین صفات منزه است و بدان ای ابراهیم این سخن را از
ینجهت وضع کرده اند انها که قبل از تو بدین اعتقاد بوده اند
که شاید بدین جهت و بدین سخن کفر و زندقه را از خود دفع
نمایند بدانکه اعتقاد شما السنت که خیر و شر و عصیان و کفر و فسق
جمله بقضا و قدر و رضای خداوند است و خود از ین سخن بشر منند اید



ابراهیم گفت ای حسنیه مگر اقرار بکلام خداوند تعالی
نداری حسنیه گفت والله اقرار بکلام خدا دارم و تفسیر
کلام که مشکلات و مؤلات اند ازو فرا گرفتم از کسانی
که قران در حق ایشان و جد بزرگوار ایشان نازل شده
ابراهیم گفت ای حسنیه چه میگوئی قول خدا را قل کل من
عند الله والله خالق کل شیء و همچنین در آیه است یضل
من یشاء و یهدی من یشاء و همچنین و لو شئنا لاتینا کل نفس
هداها معنی آیه اول یعنی گمراه میگرداند آنکس را و راه
مینماید آنکس را و معنی آیه دویم آنکه اگر خواهیم هر نفس
هدایت کنیم و همچنین میفرماید ختم الله علی قلوبهم و علی
سمعهم و علی ابصارهم غشاوة یعنی مهر نهاد خدا بر
دلها و شنوائی و بر بینائی ایشان که نتوانند که آورند
ای حسنیه چه گوئی درباب این همه آیات قرانی و چه اعتقاد
کنی درین احکام فرقانی حسنیه گفت ای ابراهیم ختم الله

کم میخواهد



قلوبکم

علی قلوبهم یعنی و اسماعکم و ابصارکم بدانکه اکثر ایات
قران محمول است و مشمول است بر وجهی که موافق و مطابق قضا
عقلست متناقض نگردد و ایات قران متفاوت نشود
اول انجا که فرمودی که یضل من یشاء و یهدی من یشاء و
بدانکه هدایت را معانی بسیار است و مرجع همه بدو معنی
است یکی بمعنی ارشاد و بیان و دیگری بمعنی لطف و
این هر دو عامست جمله مکلفان را از مؤمنان و کافران
بدانکه ای ابراهیم که هرچه خداوند تعالی در حق مؤمنان
کرده است از الطاف و ارشاد و ارسال رسل و قدرت و قوه
و تمکین و عقل و نصب ادله در حق کافران نیز کرده است
که اگر نکرده باشد کافران را بر خدای تعالی حجت بود که تو مهر
بر چشم و دل و گوش ما نهادی و ما را که قدرت و قوت دیدن
و شنیدن و دانستن را ضمنی نهادی در حق تعالی از کفار ملزم
گردد و خدای تعالی در قران مجید تصریح کرده که لئلا یکون



علی الله حجة بعد الرسل یعنی با این همه از برای آن کردیم
تا مردمان را حجت نباشد و حجت خدای تعالی را باشد چنانکه فرمود
فلله الحجة البالغة بدان ای ابراهیم هر جا که ذکر هدایت
کرده است مقید بمشیت که مراد از آن زیادتی الطاف است
که کرده واجب نباشد و منع بهشت کسانی را که معصیت
از ایشان در وجود آمده باشد اگر خواهد به تفضل از
سر گناه ایشان در گذرد و راه بهشتشان نماید و به بهشت
فرستد بدان ای ابراهیم اضلال را در معانی بسیار استعمال
کرده اند و معنی اصل او هلاک گشت و اضلال را بخدای تعالی
نسبت کنند بمعنی اهلاک و عذاب بود یضل من یشاء
و یضل الله الظالمین یعنی عذاب و عقاب کند خدای تعالی
ظالمان را از آنرو که ظالمان و کافران گمراه اند و اگر بمعنی
گمراهی بودی گمراهان را گمراه گردانیدن تحصیل حاصل بودی
و این محالست بدان ابراهیم این معنی را که تو با خدای تعالی



نسبت میکنی خداوند تعالی این معنی را باغیر خود حواله کرده است
که شیطانست چنانکه میفرماید ولقد اضل منکم جبلا کثیرا یعنی
شیطان گمراه کند از شما بسیار را و دیگر این معنی را بفرعون
نیز اسناد کرده واضل فرعون قومه وما هدی یعنی گمراه کرد
فرعون قوم خود را و راه شان ننمود پس اگر خداوند تعالی
بندگان را گمراه گردانیدی اسناد باغیر خود نکردی ای ابراهیم
آن معنی که تو میگوئی که خدای تعالی همه کافرانرا گمراه میکند
افترا و دروغست و این کفر محض بود حق تعالی میفرماید انما
انما یفتری الکذب علی الذین لا یؤمنون پس بدانکه لازم
بود تاویل نمودن آیاتی را که در آنجا اضافت اضلال بحق
باخدا ایست آیه یضل من یشاء ویهدی من یشاء یعنی خذلان
کند خدای از آنکه خواهد چون لطف را در وی اثری نباشد
و با آنکه خواهد بود چون لطف را در وی اثری باشد و چون
خدای تعالی بنده را بواسطه اصرار بر کفر و عصیان خذلان



کند و

کند وی را با خود گذارد چنانکه گوئی اضلال کرده است
و ضلالت خود از بنده باشد بدان ای ابراهیم که مدعای
ما از آیه ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة
آنست که اضافت مهر بر دل و گوش و پوشش بر چشم
بخود کرد بر سبیل تمثیل یعنی ایشان که مقام کردند بکفر بمنزلت
کسے اند که گوئی خدای تعالی با ایشان این معنی کرده
تا نتوانند ایمان آورند و ختم و طبع و مهر مانع نیست از
ایمان که اگر مانع بودی خدای تعالی نفرمودی که آیه بل طبع الله
علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا ای ابراهیم بنا بر اعتقاد
تو لازم می آید که دعوت انبیا قبیح بودی و بر خدای
لازم بودی که بر رسول ص اعلام نمودی که فلان و فلان
را دعوت مکن که ایشان ایمان نتوانند آورد از آن
سبب که من ایمان از ایشان نمیخواهم و مهر بر دلها و چشمها
و گوشها ایشان نهادم تا دعوت رسول ص عبث نباشد

و آن هدایت که پروردگار مؤمنان را کرده است کافران را
نیز حاصلست و قران مجید بدین ناطق است آیه انّا
که انّا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا یعنی ما هر دو
را راه نمودیم شاکر را که مؤمن است و کفور را که کافر است
و چون حق سبحانه و تعالی چنین فرموده چون توان
گفت که خدایتعالی کافر را هدایت نکرده هارون اگر
چه برطریق مخالف بود اما درین مسئله او را یقین حاصل گشت
بود و محبت حسینیه او را خوش آمد ابراهیم گفت ای حسینیه
چه گویی درین آیه که ابراهیم علیه السلام با مشرکان گفت
و در قران صریح شده آنجا که گفت آیه اتعبدون ما
تنحتون والله خلقکم وما تعملون یعنی پرستید آن چیزها را
که خود میتراشید و حال آنکه خدای تعالی خلق کرده شما را و
عمل شما را حسینیه بخندید و گفت والله که شما را که اعتقاد
بقران نیست ازین تاویل که موافق مدعای خود میکنید کلام



الهی را

الهی را ابراهیم گفت اکثر از مفسران و تابعین بر انند که
ما ما مصدریست و تقدیر کلام انست که ایه والله خلقکم
وعملکم یعنی خدایتعالی خلق کرد شما را و عمل شما را حنیه
گفت ای ابراهیم دلیل بر بطلان کلام شما قول الله تعالی
آیه که اتعبدون ما تنحتون بدانکه مورد ایه ملامت و توبیخ
است یعنی می پرستید انچیزی را که خود بدست خود میتراشید
و خدای افریده است شما را و انچه میتراشید ازا یعنی
چوب اگر ان بودی که فعل و عمل شما را خدا افریده است
این ایه بعذر کافران بودی و خدای عذر گفتی کافران از بدان
عمل که میکردند و مناقضه بودی جهت انکه اول کلام ملامت
ایشان و اخر کلام عذر ایشان جمع بین النقیضین بودی
و فحوای ایه مقتضی اینست که ایشان بت پرست و بت
تراش بودند و درین هیچ خلافی نیست خدایتعالی فرمود که
شما را و انچه شما می پرستید از بتان و اصنام که خود می تراشید

خدا آفریده است بدانکه ما فی و ما تنحتون می تواند بود
که مای نکره موصوفه باشد و ما فی و ما یعملون موصوله است
بمعنی الذی و اگر حمل کنیم بدانچه مراد شماست مناقضه بیشتر
و دیگر حضرت باری تعالی نسبت و اضافت عمل بایشان
کرد که اگر فعل خدا بودی نسبت و اضافت آن به بنده
نکردی چون اضافت به بنده کرد پس فعل بنده باشد نه فعل
خدا جهت آنکه عقلاً و شرعا اضافت فعل نسبت او بفاعلش
کنند ای ابراهیم اعتقاد شما انست که خدای تعالی میخواهد که
کافر را معصیت کند و نمیخواهد که طاعت کند و این اعتقاد
شما مستلزم اشیاء شنیعه است چراکه رب العرش را
فاعل قبیح میدانید و میگوئید که کفر و معاصی و هر فسادی که در
عالم واقع میشود بقضا و قدر اوست از سخن شما لازم
می آید که خدای تعالی از همه ظالمان ظالمتر باشد که عقاب کند
کافر را جهت کفری که خود تقدیر کرده است و چون حق تعالی



حق تعالی

خالق کفر در کافر کرده باشد و در وخلق قدرت بر ایمان
نکرده باشد و بعد از ان او را عقوبت کند از برای
کفری که در وخلق کرده و او عذاب کند و نیامرزد و عفو
نکند پس چون کناه از فعل بنده نباشد و فعل از خدا باشد
چکونه صحیح باشد که کویند خدای تعالی امرزنده وعفو کننده و
رحیمست حسنیه کفت ای ابراهیم اکر از دلایل عقلی زیاده برین
خواهی چندان بکویم که سامعین را ملالت باشد بدانکه از
دلایل نقلی از حدیثها انچه فریقین نقل کرده اند و در طریق سنیان
نیز واقعست انست که عبد الله عمر روایت کند از رسول خدا صلعم که
القدریة مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا
فلا تصلوا علیهم وان لقیتموهم فلا تسلموا علیهم قیل من هم یا رسول
الله قال الذین یعملون بالمعاصی ثم یزعمون انها من الله کتبها
علیهم یعنی قدریة مجوس این امت اند اکر بیمار شوند به پرسش ایشان
مروید و عیادت مکنید ایشانرا واکر بمیرند نماز برایشان مکنید



واگر ملاقات کنید سلام برایشان مکنید جمعی از صحابه پرسیدند
که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند آنحضرت فرمود که آنجماعتی
که معاصی بعمل آورند و زعم ایشان این که آن عمل از خدای تعالی
است در ازل نوشته که ایشان معصیت کنند و چنین
تقدیر فرموده واز عبدالله عباس روایت میکنند باسناد
از رسول صلی الله علیه وآله که آیه که لن تلقی العبد ربه باعظم من
الاشراک بالله وان یعمل معصیة ثم یزعم انها من الله عز وجل
یعنی ملاقات نمائید بنده پروردگار خود را بگناهی که آن گناه
اعظم از شرک بود واز آنکه معصیتی را بعمل در آورد پس
گمان برد که فعل معاصی از خدای تعالی است وعن انس بن مالک
عن رسول الله صلعم سیاتی قوم یعملون بالمعاصی ویقولون
من عند الله فاذا رایتموهم فکذبوهم قال ثلث مرات و همچنین
در احادیث که از اهل بیت منقولست بسیار ای ابراهیم بواسطه
چند آیه مؤول که در قرآن است این جمع کفر و زندقه وضع نموده اند



چندین از آیات قرآنی که خدای تعالی در قران فرموده است
و اسناد افعال بشریه به بندگان نموده ازانجمله خدای تعالی
سرزنش میکند کسانی را که گفتند که اگر خدای تعالی خواستی
که ما مشرک نشویم نمی شدیم و شرک ما بخواست خداست
چنانچه میفرماید سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا
اباءنا ولاحرمنا من شیءٍ یعنی نزدیک شد که بگویند انانکه
مشرک شدند اگر خواستی خدای ما شرک نمی آوردیم
و نه پدران ما و هیچ چیزی بی گفت او نمیکردیم ای
ابراهیم اگر این آیه سرزنش کفار است امافی الحقیقة
سرزنش شما است و شما با کفار شریکید درین اعتقاد
و درجای دیگر میفرماید که الیوم تجزی کل نفسٍ بما کسبت
و درجای دیگر گفت و من یعمل سوءً یجز به و درجای دیگر
میفرماید که ولا یظلم ربک احداً و همچنین میفرماید که وما
ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون و درجای دیگر



فرموده که ان لیس للانسان الاما سعی و دیگر ازینها صریح تر
میفرماید که من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها و در
جای دیگر میفرماید که فویل للذین کفروا و در جای دیگر فرموده
که وادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و درجای دیگر وارد شده
که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة
فلا یجزی بها الامثلها وهم لا یظلمون وهمچنین فرموده که ان الله
لا یظلم مثقال ذرة و ما ربک بظلام للعبید وما الله یرید
ظلما للعباد و درجای دیگر میفرماید که ولا یرضی لعباده الکفر و
ازین صریح تر فرمود ما اصابک من حسنة فمن الله وما
اصابک من سیئة فمن نفسک یعنی هرچه میرسد بشما از حسنه
پس انرا از خدا دانید وانچه میرسد از سیئه بشما از نفس خود
شما رسیده وانرا نسبت بخدا مکنید وامثال این در قران بسیارست
که الله تعالی حواله واسناد معاصی وکفر به بندگان فرموده
وشیطان گفت لاغوینهم اجمعین اگر فعل فعل خدا بودی



جایز نبودی که بفعل خود لعنت بر ابلیس کردی و گفتی و ان علیک
لعنتی الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم ع بود گفت ربنا ظلمنا
انفسنا و ان لم یغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و اگر نوح ع
بود گفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و اگر یونس ع بود گفت
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ای ابراهیم
جمله انبیا توبه و تنزیه و تقدیس الله تعالی کردند و اگر عصیان
عاصی فعل او نبودی توبه چرا بایستی کردن ابراهیم نظام خجل
گشته گفت ای حنیفه ابطال مذهب خود کردی چرا که باعتقاد
تو جمله انبیا معصومند چون از ایشان جرم و معصیت واقع
نشد چرا توبه و استغفار نمودند یحیی بن خالد بخندید و گفت
ای ابراهیم مقدمه اول را اثبات نمودی و منع دلایل و حجت او
کردی که حالا شروع در عصمت و عدم عصمت انبیا میکنی اکثر خلایق
بخندیدند حنیفه گفت ای ابراهیم این بحث تو موافق اداب نیست



جواب

و دخل تو بی موقع است و درین مسئله نیز خود خواهی شنید بعد از

اتمام سخن درباب قضا و قدر بدان ای ابراهیم که مشرکان

قریش جمله جبری بودند چون اسلام ظاهر شد طریق جبری

برطرف شد بعد از وفات رسول صلعم و شهادت امیر المؤمنین

علی علیه السلام معاویه و یزید و باقی بنی امیه در زمان خود احیای

آن کردند و در اسلام جبریان تابع ایشان شدند و شما

نیز متابعت ایشان میکنید روزی عمر خطاب در میان خطبه

گفت که لا هادی لما اضللت و لا مضل لما اهدیت کبری

حاضر بود فریاد کرد و گفت الله اعدل ان یضل احداً ثم

لو لا عهدک لضربت عنقک و شما مخالفت قران و حدیث کرده

متابعت کلام او میکنید ای ابراهیم بخدای سوگند که رسول خدای

و اهل بیت عظام و اصحاب و اکرام او بدین اعتقاد نبوده اند

چون حسینیه سخن بدینجا رسانید فغانی از جمیع خلایق برآمد و جمله

تحسین میکردند ابراهیم گفت ای حسینیه این همه را مسلم داشتم

اثبات



از آیات قرانی و غیر آن جون اکثر تابعین برین رفته اند وچنین اعتقاد کرده اند که بنده مسلوب الاختیار است و تجویز نکرده اند که بنده شریک الله تعالی شود و ازین شرک لازم آید ما نیز برین اعتقادیم درین حال هارون روی خود را از ابراهیم بگردانید حسنیه کفت ای ابراهیم چگونه شرک لازم آید حال آنکه الله تعالی قادر است بر قهر بنده و اعدام او مثلا اگر سلطان والی کرداند شخصی را در بعضی از بلاد و آن والی دران بلاد ظلم کند و غارت نماید مسلمانان را و سلطان متمکن باشد که او آنچه بغیر حق گرفته باشد باز ستاند و او را بقتل رساند چگونه لازم اید آنگاه شرکت او با سلطان و چون توان کفت که او شریک سلطان است ای ابراهیم احکام الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی و اجماع اهل البیت و جمیع دلایل عقلی را معطل و ضایع میگذاری و نادیده و ناشنیده می انگاری که بعضی از تابعین چنین اعتقاد کرده اند ابراهیم کفت ای حسنیه ما بعصمت کس قایل نیستیم و



در عصمت انبیا نیز علما خلاف کرده اند حسینه گفت ای ابراهیم
اعتراض کردی در باب عصمت انبیا و اوصیا چنانست که جمله معصومند
در جمیع معاصی و واجبست که انبیا و اوصیای ایشان معصوم باشند
از خطا و گناه و فراموشی از ابتدای طفولیت تا انتهای
زمان نبوت و وصایت زیرا که ایشان امنای سر خدا اند چگونه
جایز بوده باشد که در مقام انقیاد شیطان که ارذل موجودات
و ابعد مخلوقات از جناب کبریا است باشند پس شیطان را
نصیبی نباشد از ایشان اگر از ایشان افعال شیطانی صادر
شود و طبایع از انقیاد و متابعت ایشان متنفر گردد پس
فائده بعثت که متابعت رعیت است مختل گردد باید که
نبی و وصی از سائر امت در تدبیرات و سائر کمالات اولی
باشد و از معصیت صوری و معنوی منزه و مبرا باشند و در
آبا و امهات ایشان عیبی که سبب قدح فرزند باشد نباشد
و طریق علم به نبوت و ولایت نسبت با شخص امت مختلفست



و بعضی از کلمات مناسبت و صفای فطرت محتاج بمعجزه نشوند
لیکن جمهور ناس احتیاج بمعجزه دارند و معجزه امری را گویند که بیرون
باشد از قدرت مخلوقات و مقارن دعوی نبوت و امامت
بود بدان ای ابراهیم که کمال نشاء انسانی در علم بمبدا و
معاد است چنانچه مقتضای دلایل عقلی و نقلی است و علم
بمعاد حاصل نشود مگر بنقل و اکثر نقلها بواسطه آنکه احتمال
تاویل دارد افاده یقین نکند پس عنایت الهی اقتضا
نمود که شخصی باشد معصوم که بر اقوال و افعال او اعتماد تام
بود تا مقصود الهی از قول شارع و مقصود شارع باعلام وصی
و نایب ظاهر گردد ای ابراهیم از غیر معصوم جایز بود شاید
عصیان واقع شود و هرگاه که انبیا و [illegible] دعوی خلافت میکرد
معاصی شوند جمله معاصی کذب بودی موجود نبودی وثوق — حسنبه
که هر چیزی که نبی و امام گویند در دعوی ابراهیم گویا که حیات از
دنیوی و اعتمادی بر قول نبی و وصی نمی آید و مذهب حسینیه

امام مگر بنقل یا بطریق اعجاز و باید که نبی و امام را آبا و امهات
باشند از دناءت و رذالت مثل انکه حایک و حجام و سرگین
کش نباشد و متصف بصفات ذمیمه نباشند مثل
بغض و جهل و حسد و غلظت و بخل و جنون و جبن و حرص
بر امور دنیا و افعال دنیوی و معلوم نباشد و ناقص و مبتلا نیز
نباشد به برص و جذام و گنگ نباشند و از جمیع نقایص
منزه باشند و کذاب و عاشق پیشه نباشند و ظلم به
هیچکس نه پسندند و تقویت ظالم نکنند و بدانکه کذب
قبیح بود و خدای تعالی در کلام مجید میفرماید ایه یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ای ابراهیم
نبی و وصی از سابق که امام افضل و اعلم و ازهد و اورع و اتقی
باشد و از معصیت صورت و اهل زمان باشد عقلا و سمعا چرا
آبا و امهات ایشان عیبی کنند قبیح است زیرا که مفضول محتاج
و طریق علم به نبوت و ولایت نسبه لازم می‌آید و امام باید که از جمیع خلق

مستغنی باشد در علم و منصوص علیه بود یعنی من عند الله
و من عند رسول الله یقین شده باشد نه آنچنانکه فاسق
چندی با وی اتفاق نمایند که ترا لیاقت و امامت و خلافت
هست و با وی بیعت نمایند یا غرتش کنند و مردم را بتکلیف
و اجبار بمتابعت وی فرمایند و بدانکه هر امام که رعیت
و امت او را نصب کنند و لا عزل کنند امامت او را نشاید
امام باید که منصوب از خدا و رسول بود تا خلق از متابعت
او گمراه نباشند و باید که معصوم بود چراکه غیر معصوم
نمیتواند بود که ظالم بود حضرت پروردگار میفرماید آیه
که لا ینال عهدی الظالمین چون حسینه سخن بدینجا رسانید
لرزه بر هارون الرشید افتاد که وی دعوی خلافت میکرد
بغیر حق و ازین صفات یکی در وی موجود نبود در وقت حسنیه
روی با ابراهیم کرد و گفت ای ابراهیم گویا که حیات از
تو مفارقت مینمود چراکه از کرسی زیر می آیی مذهب حسینه

اختیار نمیکنی چون از اطراف کنایات شنید گفت ای
حسینه چگویی درین ایه صریح است در قران که حق تعالی
امر کرد آدم و حوا را و گفت یا آدم اسکن انت و
زوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه
الشجرة فتکونا من الظالمین ای حسینه بلا شک ایشان
ازان درخت خوردند و از ستمکاران گشتند حسینه
گفت ای ابراهیم بدانکه نهی نمودن خدای تعالی مر آدم را
نهی تحریمی نبود بلکه نهی تنزیهی بود زیرا که نهی تحریم ان باشد
که بارتکاب آن مستحق ملامت دنیا و عذاب آخرت
نباشد گردند و نهی تنزیهی ان بود آن از فایده و مصلحتی
که در آن باشد از خود و فایت کرده بعد آمد ان مستحق
ملامت دنیا و آخرت نباشد پس اگر آدم ع ترک تناول
آن درخت کردی مستحق زیادتی الطاف و ثواب شدی
و چون بکرد مستحق عقاب نشد ابراهیم گفت اگر چنین بودی



وی از ظالمان نبودی و خدای تعالی میفرماید فتکونا من الظالمین

حسینیه گفت ای ابراهیم بدانکه ظلم وضع شی بود در

غیر موضع خویش کردن چیزی در جای ناکردن چیزی

در جای کردن وضع شی در غیر محل این کس پس معنی که ترکش

کنند وضع شی در غیر موضع این یا مرتکب مکروهی شدن و

ازان اجتناب ناکردن همین حکم دارد پس ظلم این چنانکه

در حق بوستان گفته ولم تظلم منه شیئاً یعنی ازان میوه

که هر سال حاصل آورد و هیچ کم نکرد پس معنی من الظالمین این

باشد که ازان کسان باشند که حفظ نفس خود باشد

از ثواب کم گردانیدن ابراهیم گفت ای حسینیه آدم

و حوا چرا گفتند ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و

ترحمنا لنکونن من الخاسرین و تو میگوئی که ایشان ترک

سنت و ب کردند و گناه نبود حسینیه گفت ای ابراهیم ایشان

اعتراف آوردند بظلم بر نفس خود بخشش خواستند و امر رش



طلبیدند از خدای تعالی دلیل بکند بر گناه زیرا که ظلم بمعنی نقصانست

و فوت منفعت که از ایشان شد و رحمت و غفران طلب کردن

عبادتیست که بدان مستحق ثواب خدای گردند و این دلیل نبود بر

انکه ایشان گناه کرده اند و رسول صلعم فرموده که انا استغفر الله

فی کل یوم سبعین مرة یعنی در هر روزی هفتاد بار استغفار

میکنم و رسول صلعم را هیچ گناهی نبود و دیگر طاعت انبیا و اولیا

انست که طاعت بسیار خود را اندک دانند و اندک ترک

ترک بی ادبی و سنتی را گناه عظیم شمرند و جرم بزرگ شناسند

و اگرچه از ایشان هیچ گناهی در وجود دنیا مده بود از برای

تذلل و مسکنت خود را مجرم و جانی خوانند پس اعتراف

ایشان بظلم و اقرار ایشان بگناه و استغفار ایشان

دلیل نبود بر گناه ایشان ابراهیم گفت ای حسینه چون

چنین است ادم را عاصی و غاوی شاید خواند و خدای تعالی

میفرماید و عصی آدم ربه فغوی حسینه گفت بدان ای ابراهیم



که اکثر آیات قرآنی بقول رسول خدا و اهل بیت و اصحاب کبار
او مشغول است و بظاهر آن حکم نتوان کرد بدانکه عصیان لغت مخالفت
چنانکه در واجبات باشد در مندوبات نیز باشد و در آداب نیز باشد
اما مخالفت مندوبات و آداب مستحق ملامت و عقاب نباشد و غوایت
در اینجا بمعنی گمراهی نباشد بلکه بمعنی خیبت و بی بهره ماندن است
یعنی مخالفت آن کرد که ما ویرا ترک آن فرمودیم و از ثواب
آنچه داده بودیم بی بهره مانده و از آن ضایع کرد و همو غوایت
در اشعار عرب بسیار آمده ابراهیم گفت ای حسنیه چون آدم و حوا
معصیت نکردند چرا ایشان را برهنه کرده از بهشت بیرون کردند
حسنیه گفت ای ابراهیم آدم را از برای خلافت زمین آفریده
بودند چنانکه حق تعالی میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفة و
اگر آدم از آن درخت تناول نکردی و از بهشت بیرون نکردی
ویرا بزمین نفرستادی از برای خلافت بهشت زمین پس بیرون
کردن وی از بهشت و برهنه کردن عقوبت گناه نباشد زیرا که



عقاب رنجی باشد که بغیر رسانند بر سبیل استخفاف واهانت بیرون

کردن آدم بنا بر مصلحتی بود چنانچه درویشی ورنجوری بر حسب مصلحت

میدهند نه بر سبیل عذاب ابراهیم گفت ای حسینه چه گویی در

باب نوح ع وی دعا کرد که خدای تعالی قوم او را هلاک کند چون

خدای تعالی قوم او را هلاک کرد بغرق طوفان نوح علیه السلام پشیمان

شد از آن دعا کردن و پانصد سال بران دعا کردن میگریست

بعد از گریه کردن بسیار نام وی را نوح کردند و پیش از آن

نام وی عبد الاعلی بود چون حسینه این حکایت بشنید بخندید

وگفت ای ابراهیم بدانکه این حکایت بر خلاف قرآنست که میفرماید

یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا و قوم بعد ازین به پانصد سال

غرق شدند و نام وی نوح بود کذب اول ثابت شد اما آنکه گفتی

نوح پشیمان شد از دعا کردن از دو حال بیرون نیست اگر قوم

نوح مسلمان بودند نوح دعا کرد که غرق شدند این خود کفر عظیم است

که شیخ المرسلین دعا کند تا عالم را طوفان گیرد و چندین هزار مسلمان



هلاک شوند واکر کافر بودند نشاید که نوح ع ندامت خورد
بر هلاک دشمنان خدا و رسول خدا تعالی در حق او و آدم ع
فرمود که ان الله اصطفی آدم و نوحا وال ابراهیم حنیفه
کفت ای ابراهیم حقیقت مذهب باین نوع زخرفات
ثابت نمیشود و این مهملات را بسیار شنیده ام از غیر تو
بدانکه بنی امیه و اتباع ایشان بلکه انهای که قبل از ایشان
متصدی امر خلافت و امامت شده بودند بظلم و تعدی باآنکه
ایشانرا از هیچ امر استحقاق آن نبود و اکثر اوقات از ایشان
ظلمها و فسادها بظهور می آمد و بر مسائل دینی جاهل و از احکام
فرقانی عاجز بودند و این فعل عمر بود و بعضی اوقات جنب
امامت میکردند و باز قطع نماز کرده اظهار جنابت میکردند و بعضی
اوقات مست و بیهوش امامت کرده نماز صبح را چهار رکعت
میکذاردند و مثل این افعال که اکر جمیع قبایح ایشانرا تعداد
نمایم موجب ملالت خلایق میشود و چون بعضی از اهل بیت



باجمعی از اصحاب کبار که بصفت ایمان موصوف بودند ایشانرا
فضیحت و ملامت میکردند و اکثر خلایق ایشانرا سرزنش مینمودند
ازبرای دفع ملامت از خود و اتباع خود این کفر و زندقه را
بخدا و رسول نسبت کردند و جمیع انبیا را که معصوم و مطهر آند
هر یکرا بمعصیتی و ذلتی و خطائی متهم کردند و بظاهر قران عمل
کرده برصحت تاویل فاسد حدیث وضع کردند و عقل را بمیزان
نقل نهادند و جمیع آیاتی قرانی را بر طبق احادیث موضوعه
تاویل کردند و چون مردم مهارت دفع شبهه نداشتند و طلب
علم نمیکردند و بتقلید یا بمثل آن قناعت میکردند و قوت تمیز
نداشتند طبع و هوا و میان عقل و رضای خدا و بعضی به ترغیب
جاه بی مدار و حکومت بی اعتبار پنج روزه ثواب ابدی و عقاب
سرمدی را در نظر نیاوردند و بعد از رسول صد سال و دویست
سال مذاهب وضع کردند و مقلدان بنای دین و ملت بر نشو و نما
نهادند و بر طریق انصاف در تتبع و طلب حق سعی ننمودند و بدین



قدر قناعت کردند آیه اینست که انا وجدنا آباءنا علی آثارهم علی امة وانا علی آثارهم

مهتدون حق تعالی در جواب ایشان و شما نیز گفت آیه اینست

که انتم وآباؤکم فی ضلال مبین و بعضی بتعلیم معلم قناعت کردند

و از سر انصاف تفحص حق نکردند که مذهب معلم دیگر چیست وجه

میگوید تا موازنه کنند میان اقوال و بنظر ثانی و عقل کامل طریق

اختیار کنند و مع هذا هر یک دعوی انا مع الحق میکنند قوله تعالی

کل حزب بما لدیهم فرحون بدان ای ابراهیم که حق خبر یکی

نباشد ازین مذاهب و دلیل برین اشارتست از صاحب

شریعت خاتم انبیا محمد مصطفی ص ستفرق امتی علی ثلث وسبعین

آیه اینست فرقة واحدة منها ناجیة والباقی فی النار یعنی پیغمبر ص

فرمود که زود باشد امتان من متفرق شوند بهفتاد و سه فرقه

از آن فرقه ناجی باشند و باقی در آتش از اصحاب گفتند فرقه جمعی

ناجیه کدام اند فرمود آنچه من برآنم و اهل بیت من برآنند اثنا فرمود و درین

مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح انه من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق



بدان ای ابراهیم که جمیع امت بر صحت این دو حدیث متفق اند
وجمیع اهل بیت و اصحاب رسول الله نه معتزلی بودند و نه حنفی
و نه شافعی و نه مالکی و نه حنبلی و بلاشک فرقه واحده آن طایفه اند
که پی رو رسول الله و اهل بیت اویند جهت آنکه در مسائل اصول معتقد
ایشان مباین جمیع مذاهب است و هیچ فرقه ازین فرق نمیتوانند کرد
که ناجی اند الا طایفه که پی رو اهل بیت اند بدان ای ابراهیم که مرا
از فسق و شنع شما باکی نیست و خایف نیستم و بحیات پنج روزه قیدی
ندارم و همیشه طلب شهادت از خدا میکنم که بر خلیفه زمان ظاهر شود
ازین که شما میگوئید و بیشتر از شما نیز میگفتند که جمله شقاوت اشقیا و
کفر و فسق و خیر و شر تبعیت رو اراده الله تعالی است و بنده را
اختیاری نیست که میخواهید که اصلاح قبایح اصحاب ضلالت که بحکم ظلم
بر اهل بیت رسول ص کردند چون غصب خلافت و غصب فدک و
ایذاء و آزار حضرت سیده النساء و ایذای صحابه کبار و زهر دادن
جگر گوشه سید مختار امام حسن ع و قتل سید شباب اهل الجنة



امام حسین ع و اولاد و احفاد و اصحاب آنحضرت و باز گرفتن
خمس از اولاد رسول خدا و محاربات با ابن عم و برادر و وصی
رسول خدای و اخراج ابی ذر غفاری و ایذای عبدالله بن مسعود و
سوختن مصحف وی و قتل عمار یاسر و چندین از صحابهٔ کبار و منجنیق
بر خانه کعبه انداختن و کعبه را خراب کردن و قتل مسلمانان
در مدینهٔ رسول خدای کردن و چندین از اولاد و احفاد رسول
را بقتل رسانیدن و چندین هزار بدعت و فساد و ظلم از ایشان
بوقوع آمده که زبان بیان از تعداد آن قاصر است از این جهت
اصحاب کبار و محبان و شیعیان اهل بیت رسول ص و مخصوصان
و مخلصان و تابعان رسول ص که بصفت ایمان موصوف بودند
ایشان را ملامت میکردند و بلعن خفی و جلی نوازش مینمودند و
بر افعال قبیحهٔ ایشان طعن میکردند و سرزنشها کرده تخویف
از خدا و رسول و عذاب و نکال آخروی مینمودند ایشان از برای
دفع ملامت از اصحاب ضلالت و تنزیه افعال دگر از شنیعی و ...



خلفای بنی امیه و دفع مطاعن و تشنیع اهل عالم بر افعال
ذمیمه و کفر و بدع ایشان این معتقدات و بدعتها وضع
نمودند و گفتند که بنده فاعل فعل خود نیست و جمله فعل الله
تعالی است و خدا چنین خواست و همچنین تقدیر کرد در ازل
ازین سبب اسناد معصیتها بر انبیاء کردند و معصومان را بعلت
کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم ساختند و شما نیز
بی روی نمودید و مینمایید و اگر کسی گوید که عصمت در نبوت
و امامت شرطست بدلایل عقلی و بمقتضای آیه و اذ ابتلی ابراهیم
ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال
و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین خدای تعالی ابراهیم را
گفت من ترا امام مردمان میگردانم ابراهیم دعا کرد و گفت
از ذریت من نیز هر که لایق امامت باشد امام گردان الله تعالی
فرمود که لا ینال عهدی الظالمین یعنی عهد من که امامتست
بظالمان نمیرسد پس الله تعالی از امام نفی ظلم نمود ظالم



۱۱۱۰

بر دو قسم است ظالم نفس خود و ظالم غیر و هر که این دو
ظلم از و منتفی باشد معصوم بود پس عصمت در امامت
شرط بود و بمقتضای آین آیه که ان الشرک لظلم عظیم
مشرک توبه کننده لایق منصب و مرتبهٔ امامت نباشد
و اگر کسی برین اعتقاد بود و یرا رافضی خوانند و قتل
وی واجب دانند و بی روی مینمایند سنت معاویه
را و خود را به پی روی سنت پیغمبر صلعم و اسم سنی اشتهار
داده اند و جمیع انبیا را در مقام و درجهٔ فساق و فجار میدارند
اگر کسی برین اعتقاد بود تکفیر وی میکنند چون حنفیه
را آتش محبت مشتعل شده بود و بر مسند فصاحت و بلاغت
نشسته لاینقطع در مذهب مخالفان و عصمت و طهارت
اهل البیت اقامت دلیل مینمود هارون و اتباع او را لرزه
بر اعضا افتاده از قبایح و اعمال ناشایستهٔ خود شرمنده
گشته همگی سرها در زیر افکنده متحیر بودند و علما را قوت نطق و یارای



سوال وجواب بنود ابراهیم کفت ای حسنیه عنان اختیار
را از دست داده مرکب تشنیع وتعریض در میدان وقاحت
وقباحت میرانی وصحابه وتابعین را طعن وقدح وتکفیر
میکنی اکرچه محبت ومودت اهل بیت رسول بر همه کس لازم
وحتم است ودرین باب کسی را با تو نزاع نیست فاما مودت
ومحبت اصحاب کبار وخلفای عالیمقدار را نیز که جانشین
سید مختار بودند بر همه کس واجبست ودر خلافت ایشان
اجماع امت است خصوصا ابی بکر وعمر که مضجع وهم خوابه
رسول خدا اند واز صحابه هیچکس را این مرتبه حاصل نشده وایشان
در حرم پیغمبر مدفونند حسنیه کفت ای ابراهیم خدا تعالی
بریزاناد این دندان ولبان وزبان ترا تو دلیل بر افضلیت
ایشان میکویی که ازان کفر وزندقه وظلم وفساد وجهل و
فساد ایشانرا ثابت میکنی ای جاهلترین خلایق ایشانرا در
حرم رسول خدای چه نسبت بود وبچه واسطه دفن کردند ایشانرا



دران حرم شریف حال انکه حضرت پروردگار منع کرده ایشانرا
و دیگرانرا از خلایق که داخل شوند در حرم پیغمبر مگر باذن
انحضرت و این نص صریحست آیه که یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا
بیوت النبی الا ان یؤذن لکم یعنی آنهای که ایمان اورده اید
داخل نشوید در خانهای رسول خدای مگر انکه اذن حاصل کنید
و رخصت دهد شمارا از برای دخول هرگاه که خداوند جل و علا
منع کرده باشد دخول و عبور از آن حرم شریف بگو ای ابراهیم
که ایشانرا که رخصت داد که دراینجا مدفون باشد اگر در طریق
و اخبار شما وار داست که ایشانرا با امر الهی و وصیت حضرت
رسالت پناهی در آن حرم شریف گذاشته اند بنما و بگو که در
کجا واقع شده و اگر گویی که ورثه رسول که اهل بیت رسولند
ایشانرا اذن داده اند دروغ گفته باشی زیراکه بر جمیع خلایق
که درین مجلس عالی حاضرند ثابتست که اهل بیت و سایر بنی هاشم
در گرد حرم بهشت آیین رسول شمشیرها برهنه کردند دران



روزیکه عایشه وعمر خطاب میخواستند که ابی بکر را در حرم

رسول خدا دفن کنند اغاز حرب کردند وجدال نمودند تا انکه

ابن عباس رفت بخدمت امیر المؤمنین علی ع وگفت یا علی

اگر امروز باز نداری بنی هاشم را این معامله خونها ریخته

شود و فتنه خفته بیدار شود حضرت امیر المؤمنین ع خود بیرون

آمده بانگ بر بنی هاشم زد وگفت والله که من شمشیر از نیام

بیرون نیارم ومنازعت نکنم با این طایفه ومن ماموروم

از جانب خدا و رسول وی که صبر کنم ودر خانه صبر فرا گیرم

وتحمل ایذا وجفای ایشان بکنم تا انکه حق بمرکز خود قرار گیرد

وهرگاه که چنین باشد ومن ایشانرا دفع نکنم از شما بلا سنگ

گشته شوید وشما اندکید صبر کنید وبگذارید که دفن کنند آن

ظالم غادر را درین حرم شریف وحال انکه نخواهند گذاشت

ملائک نقاله آن مرتد خبیث را درین مقام شریف بنی هاشم

چون از حضرت این حکایت شنیدند دست بداشتند وهر یک



بجائی رفتند مثل این ظلم که کفر محض است و مخالف امر الهی و غضب
حرم حضرت رسول از فضائل ابی بکر و عمر میشمری نه ابی بکر
و عمر و حمزه و دیگرانرا درها بود در مسجد رسول خدای که هر یک
از در خود آمد و شد کردندی بحدیث رسول خدای امر الهی
شد که جمله درهای برآورند الا در علی را و درین باب هیچکس
را خلاف نیست و این بر جمیع خلق ثابتست اگر بیان فضیلت
کنی این فضیلت را بیان کن که علی را ثابتست ابراهیم منفعل شده
سر در زیر افکند ابراهیم گفت ای حسنیه انچه بما رسیده در اخبار
انست که عایشه و حفصه ان موضع را بمهر خود گرفته بودند
و پدران خود را در انجا دفن که حسنیه گفت ای ابله مگر قران
نخوانده و نشنیده که حق تعالی میفرماید آیه که یا ایها النبی انا
احللنا لك ازواجك اللاتی اتیت اجورهن و این از
جمله مخصصات حضرت است انحضرت مامور بود باین که قبل از
دخول مهور زوجات را بدهد و بعد از ان دخول کند و این بعض



صریح است ایشانرا هیچ حقی بر پیغمبر نبود و اگر بودی در اخبار
و آثار مذکور بودی شافعی منفعل شده سر برآورد و گفت
ای حسنیه آنچه بما رسیده آنست که عایشه و حفصه از میراث
خود گرفته بودند از زمنی که ایشانرا بود ای ضال مضل چون از حسنیه گفته
برای حضرت سیدت النسا فاطمه زهرا ع که نور دیده رسول الله
بود میراث نبود چون حضرت فاطمه دعوی نمود که فدک حق و ملک
منست ابا بکر گفت فدک در تصرف تو بود بر سبیل طعمه و
رسول ع را میراث نیست و پیغمبر فرمود که نحن معاشر الانبیا
لا نورث ما خلفناه فهو صدقة یعنی ما گروه پیغمبرانیم آنچه از ما
ماند صدقه است و هیچ کس دیگر از صحابه رسول این روایت
نکرده مگر ابی بکر و عایشه و حفصه ای ابو یوسف درین باب
سخن بسیار است و عقلا و شرعا اگر ابی بکر ثابت الحال نبو
چون از برای فاطمه میراث نیست و از برای عایشه و حفصه
هست ابو یوسف سر در زیر افکند حسنیه گفت ای ابو یوسف



ابی نحی

ازین سخن درگذشتیم و مسلم داریم ازین سخن تراکه عایشه و حفصه
حجره رسول را بمیراث خود گرفته اند و پدران خود را در انجا
دفن کرده و درین مسئله نیز بمذهب تو چون حضرت پیغمبر صلعم
رحلت نمود از دار فنا نه زن در حبالهٔ زوجیت وی بودند
و یک دختر که حضرت فاطمه علیها السلام بود و یک عم که آن عباس بود
هرگاه که آن خانه را قسمت کنیم بمذهب تو که مخالف مذهب
رسول و اهل بیت است نصف و ربع آن نصف دیگر حصهٔ
فاطمه است پس باقی ماند سه ثمن دیگر دو ثمن ازان عباس
میرسد که عم پیغمبر است باقی ثمن دیگر چون ثمن آن خانه را قسمت
کنیم درمیان نه زن بدو زن که عایشه و حفصه اند شاید
که دو وجب زمین رسد یا نرسد ابو یوسف سر در زیر افکنده
و هارون خندیدن آغاز کرد و روی بازرگان دولتخواه
کرده گفت ای یاران من ندیدم مثل این کنیز محقق و مدقق ای
معاندان بی شرم باآنکه شما کشید بر قضایا که واقع شده و بر

حسبنه گفتم
ذ کام واقفیدم

و بر ظلمهای که از ابی بکر و عمر صادر شد و در انکه عایشه در حال
حیوة رسول خدای جند مرتبه مخالفت رسول نمود و فاش کردن سر
رسول خدای را باتفاق حفصه و اگر از روی انصاف سورهٔ
تحریم بخوانید بر شما روشن گردد در انکه عایشه و حفصه در حال
حیوة رسول خدای جه کردند و منافقه و کافره بودند و بعد از
رسول خدای پدران خود را بظلم و تعدی در حرم رسول خدای
دفن کردند و بعد از ان عایشه خود را از اشتر بیرون آمده
باتفاق طلحه و زبیر و بعضی از منافقان لشکرها جمع کرده متوجه
بصره شده و در انجا با امام حق و خلیفه خدا محاربه نموده اند
از رهگذر عداوتی که در حال حیوة رسول و اهل بیت داشت
و حکم الهی را معطل گذاشت و نادیده و ناشنیده انگاشت
جنانکه خدایتعالی میفرماید که و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج
الجاهلیة الاولی و اقمن الصلوة و اتین الزکوة و اطعن الله
و رسوله و همچنین میفرماید که یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة



مبینة یضاعف له العذاب ضعفین وکان ذلک علی الله یسیرا

وجمیع اهل اسلام در صحت این حدیث متفقند که رسول فرموده

یا علی ضربک ضربی وسلمک سلمی آن کافر ملعونه وان

منافقه مطعونه وآن عدو خدا ورسول یا علی ابن ابی طالب

محاربه نمود با جبهی وجهتی وچندین هزار خلق بقتل رسیدند

وای شافعی وابو یوسف ابی بکر وعمر مرتکب خلافت شدند با نفاق

چند فاسق که از منافقان صحابه بودند وبزعم شما امام بودند

وعلی ابن ابی طالب وصی رسول وخلیفه وبرادر آنحضرت بود و

امام جمیع خلایق بود از جن وانس بحکم آلهی ونص حضرت رسالت

پناهی واجماع امت است در امامت وخلافت وی غایت ما فی الباب

شما که مخالفید آنحضرت را خلیفه چهارم میدانید واعلم واشجع و

اورع واقرء واسخی وازکی اعتقاد دارید وخدای تعالی

بر عصمت وطهارت وی گواهی داده در آیت تطهیر اما در باب

کفر ونفاق دیگران اجماع اهل البیت است واتفاق صحابه کبار



دین دار که رسول خدای در فضائل ایشان مبالغات فرموده

برخی شما که مخالفند سلمان و ابی ذر و مقداد و عبدالله مسعود

و عبدالله عباس و خالد بن سعید الوقاص و ابی بن کعب و

جابر انصاری و سعد عباده و قیس بن سعد و مالک اشتر

نخعی و ابو ایوب انصاری و محمد بن ابا بکر و باقی دیگر سخن ایشان

در دین سند است و همچنین نصف امت که پیروان اهل البیت

اند متفقند در انکه ابی بکر و عمر و عثمان منافق بودند در حال

حیوة رسول خدای و بعد از وفات رسول خدای کافر شدند و

کافر از دنیا رفتند پس علی ابن ابی طالب که باتفاق موافق

و مخالف خلیفه خدا و وصی رسول و امام خلایق بعد پیغمبر زنی که بخلاف

خدا و رسول خدا خود را آراسته بیرون اید و لشکر کشیده

با امام حق محاربه نماید باتفاق جمیع اهل اسلام کافره و ملعونه

است و در جهنم خواهد بود ای حسینه شرمی بدار اگر کسی در خواب

بیند که قدم رسول خدا را بجا نه وی رسیده انکس را امید مغفرتست



و دیگر رسول ص فرمود که هر که مس جلد من کند بر آتش دوزخ بروی
حرام گردد عایشه و حفصه که سالهای دراز همخوابه و مدخوله رسول
خدا بودهاند چگونه حکم کنی بر کفر ایشان و چگونه در دوزخ باشند ابداً
حسنیه گفت ای ابراهیم همخوابه و همدم بودن و ملازمت و مخالطت
رسول خدای محل موجب غفران و خلاصی از نیران خواهد بود کسی را
بدل و زبان باو ایمان آورده باشد و به رسول و اهل البیت وی
منافق نبود و کفر و نفاق راجع که بعد از رسول با اهل البیت او
این همه فضیحت کردند نوح ع شیخ المرسلین بود و پیغمبر اولو العزم
بود و لوط ع پیغمبر مرسل بود و این دو پیغمبر بزرگوار زنان ایشان
منافقه بودند و این هر دو ازین دو پیغمبر فرزندان داشتند
و عایشه و حفصه از رسول خدای فرزندان نداشتند و زن
نوح را دایغه نام بود و زن لوط را واهله و دالغه والهنه نیز گفتهاند
و از ایشان زنا و فجور واقع نشده با نفاق و گناه ایشان همین
بود که سر شوهران خود را افاش کردندی و قوم را خبر کردندی از اسرار

ایشان وحضرت پروردگار میفرماید در قران مجید که ضرب الله

مثلا للذین کفروا امرات لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا الصالحین

فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیأ وقیل ادخلا النار مع الداخلین

مضمون ومدلول این ایه کریمه آنست که زن نوح وزن لوط در تحت

زوجیت دو بنده صالح بودند وازیشان خیانت بظهور رسیده

وخداوند تعالی بطریق تمثال میفرماید که آن دو پیغمبر بزرگوار بغو

یاد ایشان نرسند وشفاعت ایشان نکنند وگویند ایشانرا یعنی

آن دو زنرا که در دوزخ شوید با انکه در دوزخ میشوند یعنی

کافرانرا دیگر باین خرخرفات ومهملات امر نبوت وامامت وخلافت

را ضایع نتوان گذاشت این فضایح وقبایح کجا واقع شد که بعد

از رسول خدای خود را آراسته بر شتر سوار شوند ولشکرها جمع کنند

وبا وصی رسول خدای وبا برادر وابن عم وی بسبب محاربه چندین

هزار مؤمن ومنافق کشته شوند وبعد ازان پدران خود را بظلم

وتعدی در حرم رسول خدای دفن کنند وبعد ازان اشتر سوار شوند



و رجالهٔ مدینه را در پیش انداز ند باتفاق بعضی از منافقان
بنی امیه صندوق امام حسن را تیر باران کردند و نگذاردند
که نور دیدهٔ رسول خدای را در خانه جدش دفن کنند چنانکه
امام جعفر صادق ع میفرماید که تجملت تغلبت و ان شئت تفیلت عشت
لک الثمن من التسع و فی الکل تطمعت یعنی بر شتر سواری و با
امام حق و ولی خدا محاربه کردی و بر اشتر سوار شدی و فرزند
رسول خدا را تیر باران کردی و اگر زنده می بودی بر فیل سوار
میشدی و ترا در میانهٔ نه زن هشت یکی میرسد در حق جمیع
ایشان طمع کردی و بناحق تصرف نمودی هر که کفر عایشه
مضایقه کند اقرار بخدا و رسول خدا و قیامت و حشر نکرده
و اعتقاد به بهشت و دوزخ و وعد و وعید ندارد و در
کفر انکس نیز هیچ شک نبود و در انکه در حال حیوة رسول
خدا از ایشان راضی نبود هیچ دغدغه نیست و این ایه صریح است
و شاهد است بر این معنی عسی ربه ان طلقکن یبدله ازواجا



خیر آمنکن یعنی اگر تو ایشان را طلاق دهی من ترا بدل ایشان

بهتر از ایشان دهم چون بر حقیقت احوال عایشه اطلاع یافتی

و دانستی که مدفون بودن ابی بکر و عمر در حرم رسول خدای

محض ظلم و عناد و کفر و فساد است در دین دیگر بیار ای دایه

ابراهیم گفت ای حسنیه حق تعالی آیه غار ابی بکر را صاحب

رسول خوانده و او را از آن فضایل حاصلست حسنیه

گفت بخدای که ابی بکر را از آیه غار هیچ فضیلتی و منزلتی

حاصل نیست بلکه از ظاهر آن آیت فضیحت و عدم ایمان وی برسول

ثابت گفت بیان فرمای ای ابراهیم که آن فضایل کدامست

ابراهیم گفت کلام مجید ناطقست برین آیه الا تنصروه فقد نصره الله

اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول

لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته و ایده

بجنود لم تروها اول همراهی وی با رسول خدای که اگر کسی را بیشتر

از وی دوست داشتی آنکس را بروی تا اینجا همراهی وی چلیس وی بودی



فضیلت دویم انکه خدای تعالی وی را صاحب رسول خواند فضیلت
سیم انکه خدا و رسول او را محزون نتوانستند دید از برای دفع
حزن و خوف و بیم وی کفتند لا تحزن یعنی غمکین مباش فضیلت چهارم
انکه ان الله معنا بلفظ جمع کفت یعنی خدای با ما است پس معنیش
این بود که خدا یار رسول و ابی بکر بود ای حسنیه این کمال فضایل
است که از بهر ابی بکر را حاصلست چه کویی درین فضایل
حسنیه بخندید و کفت ای ابراهیم جواب بشنو بدانکه این فضیلت
که بدینها چشم عوام را می پوشید آنهای که ایشانرا دیده بصیرت
بود و عقل کامل بدین فضایل از راه نروند و بدین مناقب کسی را
فضل امامت نکویند و بر معصومان خاندان مقدم ندارند فضیلت
اول که بیان کردی که رسول ابی بکر را برای آن با خود برد که او را
از همه دوستر داشت والله غلط کفتی و آنهایی که این اعتقاد
کرده اند غلط کرده اند ای ابراهیم بدانکه جبرئیل ع بر رسول آمد
و کفت که یا رسول الله امشب کفار بقصد قتل تو خواهند آمد باید که امر کنی

که امشب هیچ یک از اصحاب تو بیرون از خانه نیایند و امر آن جناب است که علی
ابن ابی طالب که برادر بجان برابر تو است بر جای خود بخوابانی که آن کسی که
جان خود را برای تو فدا کند او است و خود متوجه شوی بقلان غار با شرائط
چند که مشهور است چون شب نزدیک شد رسول خدای اصحاب را طلبیده امر کرد
که امشب هیچ یک از اصحاب و احباب باید که از خانه بیرون نیایند که
خدا را درین مصلحتی است جمله متوجه خانها شده اند بامر رسول خدای بعد از آن
برادر و وصی خود را طلبیده گفت یا علی امر الهی شرف نفاذ یافته که تو بجای من
بخسبی تا من از شر کفار محفوظ و محروس بوجه شهر مدینه فرمایم و بقلان غار عازم
و این سخن اصلا بر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گران نیامد و از روی محبت و اخلاص
گفت که هزار جان من فدای حکم الهی و نفس رسول باد با وجه صعوبت بسی جان بکف
و ترسان نشد رسول او را در بغل گرفت و روی مبارک او ببوسید و گریه بسیار
کرد و گفت ای علی ترا بخدا سپردم و ویرا بر جای خود بخوابانید و برفت و چون
پاره راه برفت دید که شخصی از برابر حضرت می آید حضرت توقف کرد تا چون
نزدیک رسید دید که ابی بکر است گفت ای ابی بکر نه من حکم خدای بتو نمانیده ام



والحکم

و گفتم که شما امشب از خانهای خود بیرون نیایید چرا مخالفت حکم الهی کردی
گفت یا رسول الله دلم از برای تو خایف و هراسان بود نتوانستم که در خانه
خود قرار گیرم پیغمبر متحیر ماند بواسطه آنکه حکم الهی نبود که کسی را با خود بغار برد
در ساعت جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله بخدای که اگر او را بگذاری
کفار او را اگرفته از عقب تو بیایند و ترا بقتل رسانند پیغمبر بالضروره
او را با خود برد و در غار داخل شد ابو بکر مخالفت حکم خدا و رسول نموده
و از خانه بیرون آمد و این نوع که من بیان کردم اجماع است که پیغمبر صلعم
بالضروره او را با خود برد که مبادا که بدست کفار افتد و این موجب
ملال رسول خدا شود دیگر بدان ای ابراهیم که پروردگار عالم از نفاق
ابی بکر و یارانش رسول را خبر داده بود و از آنچه بعد از رسول از ایشان
واقع شدنی بود نسبت باهل بیت ع و چون بود پیغمبر ص از وی ایمن نبود
ضرورة او را با خود برد و آیه یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
و چندین آیات دیگر در باب نفاق ایشان نازل شده حسینه گفت ای
ابراهیم رسول صلعم خفی بود از جنس دانیس و انس او حضرت پروردگار تو بود

وجبرئیل امین و جلیس وی بود و جو ذلم تردها نشاید این حالست ای ابراهیم
انکه کفتی که خدا تعالی وی را صاحب رسول خوانده بجز صحبت او را هیچ شرفی
و فضیلتی حاصل نمیشود و در آن صحبت هیچ دفع ضرری از رسول نتوانست
کرد با عدای دین محاربه و مقاتله نکرد و از هیچ زحمتی از اعانت رسول
نتوانست نمود و الا چنانچه از دیگران در قصص و تواریخ مذکورست از
وی نیز بود و دیگر در قران صریح واقع شده که کافر را با مومن صحبت میباشد
و کافر را صاحب مومن خوانده چنانکه میفرماید و قال له صاحبه و هو یحاوره
اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا و همچنین در سوره
سبا مذکورست ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة ان هو الا نذیر
لکم بین یدی عذاب شدید و جای دیگر میفرماید که اولم یتفکروا ما بصاحبهم
من جنة و ازین نوع در قران بسیارست عجبست از شما حنفیه کفت
ای ابراهیم که از برای مشرکان نیز اقامت دلیل افضلیت نمیکند اگر
چه ابو بکر نیز از مشرکان بود باطنا و دیگر انکه زن نوح کافره بود و صاحبه
نوح بود و همچنین زن لوط کافره بود و او را با لوط صحبت بود و خر را نیز



صاحب

صاحب خوانده اند و ازین در میانهٔ عرب مثل شده که بئس الصاحب الحمار
یعنی بد مصاحبیت خر و سگ اصحاب کهف نیز صاحب ایشان بود در غار پس
ابی بکر ازین چه حاصل شده باشد دل پر از نفاق رسول و آل محمد تکلیفاً و اجباراً
با رسول الله همراهی کرده حنیفه گفت ای ابراهیم فضیلت سیم لاتحزن
را شمردی یعنی پیغمبر صلعم از غایت شفقت و مهربانی گفت غمگین مباش ای ابراهیم
حزن ابی بکر در آن حال که با رسول بود از غایت خوف بد دل طاعت
بود یا معصیت ابراهیم از ترس هیچ جواب نمیگفت حنیفه گفت ای ابراهیم
اگر حزن و خوف ابی بکر طاعت بود پس چرا حضرت رسالت او را از
طاعت منع کرده باشد و از حزن منع فرموده نعوذ بالله من هذا الاعتقاد که
پیغمبر کسی را از طاعت منع کند و اگر حزن معصیت بود و خوف و بیم او را
از سستی اعتقاد و عدم ایمان بخدا و رسول پس او را با معصیت ازین همراهی
چه فضیلت حاصل بوده باشد و لاتحزن او را نتیجه دهد و بدانکه پیغمبر طالب طاعتست
نه معصیت و مانع و ناهی معصیت است نه طاعت ای ابراهیم حزن ابی بکر
دالست بر قلت صبر او و عدم رضای او بقضا و قدر خدا و عدم رضای



او بصحبت رسول ص ثابتست که او را اعتماد بر قول رسول اصلا نبود

چرا که محل رفتن بجانب غار رسول ص او را اعلام کرد که بحکم الهی

متوجه این غار شده ام و ما محروس و محفوظ خواهیم بود از شر اعادی و

از کفار الهی و ضرری بما نخواهد رسید و دیگر بقول شما که میگوئید که ابی بکر

انیس و جلیس پیغمبر بود او را از غایت محبت با خود بغار برد پس چون بود

ابو بکر ندانست که پیغمبر بواسطه استخلاص بحکم الهی بغار رفت که آن همه

جزع و فزع بنمود و نزدیک بود که پیغمبر را رسوا کند بلکه غرضش از جزع

نمودن و فریاد کردن آن بود که پیغمبر را رسوا کند و کفار مطلع شوند غایتش

آنکه امر الهی بود و خدای تعالی حافظ و ناصر رسول بود ای ابراهیم اگر ابی بکر

به پیغمبر ایمان بودی خدای تعالی نگذاشتی که مار بر پای وی زند و خدای

تعالی او را نگاه داشتی از زخم مار چنانکه پیغمبر را نگاه داشت از شر

کفار با آنکه آمدند جمع کثیری و مکر کردند بر گرد غار گردیدند و علامات پای

آنحضرت بدر رسانیدند با وجود این خدای تعالی وی را نگاه داشت از

شر اعادی حسینه گفت ای ابراهیم فضیلت دیگر گفتی که رسول با ابی بکر



گفت که ان الله معنا یعنی خدای با ماست غرض رسول آن بود که حافظ
و ناصر منست بر تقدیر یکه شامل حال ابی بکر نیز بوده باشد او را چه فضیلت حاصلست
چرا که در قران تصریح فرموده که ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة
الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم بدان ای ابراهیم
که خدای تعالی منزه باید ازانکه گوینده سه کس مگر انکه چهارم ایشان خداست
و نیست پنج کس مگر انکه خدای ششم ایشانست و نه کمتر ازین و نه بیشتر
ازین که خدا با ایشان است این ایه شامل حال جمیع کفار و یهود و
ترسا و مؤمن و منافق و غیرهم هست پس ابی بکر را ازین چه حاصل و مجان
و یرا ای ابراهیم بدانکه مسجد نبی انحضرت هزار مرتبه از غار وجمع میشوند
با رسول مسجد مؤمن و منافق و کفار و همچنان جمع شدند در سفینه با نبی شیطان
و بهیمه ای ابراهیم شخصی را که حیوانی باشد مثلا اسب یا شتر یا حماری و از خوف
دزدان و حرامیان بناه بخانه یا بوادی برد و گوید که خدای با ماست
و ما را نگاه خواهد داشت درین منزل یعنی مراد حیوانیرا که با منست آیا
آن حیوان را چه فضیلت است و حیثیه سخن باینجا رسانید هارون بیمار



بخندید با آنکه او را تعصب بسیار بود با اهل البیت در مقام عداوت

و نفاق او را حسینه چنان مهربان کرده بود که اگر طعن مردم بودی — خدایه

و با منصب خلافت و سلطنت و تجبر و تکبر مانع نبودی برخواستی و بر

گرد حسینه گردیدی و دست وی بوسیدی دیگر مرتبه حسینه گفت ای ابراهیم

متوجه باش که هنوز مطاعن ابی بکر در آیه غار بیشمار است و از همه

رسواتر و بی بهره تر از ایمان بودن ابی بکر را این آیه که فانزل الله

سکینته علیه این خود راجع است بحضرت رسالت صلعم ضمیر واحد مذکر

مجرور است دلالت بر آنکه انزال سکینه بر ابوبکر نشد و او ازین بی — بادیم

نصیب است و اگر بر او انزال سکینه شده بودی فانزل الله سکینته علیهما

بایستی و بجای ضمیر واحد مذکر مجرور متصل بایستی والله که دلالت — ضمیر تثنیه

بر کفر و عدم ایمان ابی بکر بجهت آنکه الله تعالی در دو موضع اخبار

فرموده در قرآن که بحضرت رسالت انزال سکینه نمود اول

درین آیه که گذشت در غار و دیگر از غزای حنین لشکر اسلام شکسته

شدند و ابی بکر و عمر و عثمان و بسیار از صحابه گریخته اند و رسول را



ابدان

در میان کفار گذاشتند الا حضرت امیرالمؤمنین علی ع و همچنان و
نه کس دیگر از احبای رسول و مؤمنان صحابه که فرار ننمودند و در
ملازمت امیرالمؤمنین بپای همت و مردانگی در میان و قتال و جدال
محکم کرده بودند و از سر جان گذشته و غزاوت بتقدیم رسانیدند
حضرت حق در حق ایشان فرمود که لقد نصرکم الله فی مواطن
کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلا تغن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم
الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله
و علی المؤمنین و همچنین دیگر میفرماید که فانزل الله سکینته علی
رسوله و علی المؤمنین و انزل علی جنوداً لم تروها خروج وی
بگذار سکینه خروج ویست از ایمان و شما ازین غافل شده اید
ای ابراهیم چون در چنان روز و غیر آن با حضرت رسول ص مؤمنان
همراه بودند انزال سکینه بر رسول و مؤمنان شد در غار چون
غیر از ابی بکر دیگری همراه نبود از مؤمنان فرمود که فانزل الله
سکینته علیه و ابی بکر را ذکر نفرمود مطلقا و فی الحقیقة ابی بکر را



ایمان بودی بخدا و رسول بایستی که بجای ضمیر مفرد ضمیر تثنیه بودی

و علیهما گفتی ای ابراهیم چون حزن و تزلزل وی در غار خطا

و معصیت بوده و عدم سکینه مقوی آن پس او را از آیه غار هیچ

نصیبی نباشد بلکه عدم ایمان وی ثابتست ای ابراهیم این نوع

فضیلتی و منقبتی را که از و کفر ثابت میشود دیگر فضائل را که نقل

میکنید مثل انیست این نوع مزخرفات را در رشته کشید و در

لباس فضائل در نظر اهل عالم جلوه میدهید و احادیث موضوعه

را در زبان خلایق انداخته اید و افضلیت جمع فساق و فجار

بلکه اشد کفار را بر معصومان خاندان ثابت میکنید و علی بن ابی

طالب که جان فدای رسول کرده بود و بجای آنحضرت خوابیده تا

کفار وی را بجای رسول ص بقتل رسانند و حضرت پروردگار مباهات

کرده بود بجمیع ملائکه آسمان و زمین که ای ملائکه من اگر هر دو از

شما را برادری داده ام هیچ یک از شما هست که جان خود را

فدای برادر دیگر کنند گویند که هیچ یک از ملائکه جواب نکنند امر الهی



که بروید و ببینید علی بن ابی طالب را که جان خود را فدای
حبیب و رسول من کرده ملایکه ملأ اعلی گروه گروه با مر رب
العزت فرود می آمدند و زیارت علی بن ابی طالب میکردند و
صلوات بروی میفرستادند و بروی دعا میکردند و امر الهی نافذ
شد که جبرئیل و میکائیل یکی بر بالای سر وی و دیگری بر پایین پای
وی ساکن شوند و حفظ آنحضرت نمایند از شر کفار رای ابراهیم
از عبد الله عباس مرویست که گفته همچنانکه اسمعیل تسلیم ذبح خلیل کرد
با وجه مرتبه نبوت و خلت و اسمعیل میدانست که جرمیه از وی صادر
نشده که مستحق قتل گردد و امیر المؤمنین علی ع تسلیم شمشیر مشرکان
شد و ایشان همه کافران بی دین بوده اند و همیشه در مقام قتل
محمد و علی بودند و عداوت با علی بیشتر بود و فرصت نمی یافتند
اجتماع نموده قصد قتل محمد کردند و حضرت علی جان فشانی نمود و بجان قصد
خود جان محمد را حمایت کرد و این آیه در آن شب در حق علی
نازل شده که و من الناس من یشتری نفسه ابتغاء مرضات الله الآیه



در جمیع کتب شما مسطور است و در تفسیر شما مکتوب چرا اظهار این نمیکنید

و این فضائل در بیان و عیان نمی رسانید و چون در شب غار امیر المومنین

علی بر جای پیغمبر صلعم بود و جان فدای او کرد و بجانبازی خود وی را حمایت

کرد و در فراش او خلیفه و قایم مقام او بود و بعد از توجه رسول

از غار بجانب مدینه خلیفه و قایم بر سر اهل و عیال آنحضرت بود و جمیع

کثیر را از اهل حرم و اسباب ایشان و شتر و گوسفند تنها از مکه

بیرون آورده بمدینه رسانید و گروه گروه بقصد قتل و غارت

بر سر راه ایشان می آمدند و هیچکس را یارای آن نبود که رشته

از و برد و همه را بصحت و سلامت بمدینه رسانید و اگر کسی را

از مهاجر گویند بدین خصائل و فضائل توان گفت پس چون علی ع

در فراش رسول قایم او بود و بر سر اهل و عیال و در رسانیدن

ایشان بمدینه قایم مقام او بود و برسانیدن سوره برات

بکفار بحکم الهی قایم مقام او بود پس چرا بعد از رسول خلیفه و قایم

مقام نباشد ای ابراهیم بدانکه ابی بکر با رسول در غار بود و از غار



بلاد ایم لوه

بمدینه توجه نمود صحیح نیست که گویند که او مهاجر است جهت آنکه الله تعالی
فرموده که ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه
الموت فقد وقع اجره علی الله بدانکه هجرت رسول صلعم بحضرت
الله تعالی بود و هجرت مؤمنان برسول بود باید که هجرت او
بعد از هجرت رسول بود بعد از هجرت او و چون ابی بکر با رسول
از مکه بیرون رفت جایز نیست که شریک رسول بود در هجرت
او با الله تعالی از برای آنکه ابی بکر نوکر او بود و ملازم متعبد
بود برسول خدای و رسول الله واسطه بود در میانه او و میان
الله تعالی و متعبد بود بالله تعالی بی واسطه ابی بکر متعبد بود
برسول پس جایز نیست که شریک رسول صلعم بوده باشد در هجرت
و هجرت برسول متحقق نمیشود الا بعد از هجرت رسول صلعم و اگر کسی
قبل از و هجرت نموده باشد و صادق نیست که گویند او مهاجر است
چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون وزیر خود یحیی طلب نموده گفت
ای یحیی حسنیه هیچ تقصیر نکرد در دلیل گفتن بر امامت ابن عم



ای یحیی اگر حسنیه بر طریق ما بودی هر آینه وی را بنکاح خود در آوردمی
یحیی گفت ای امیر او بهر طریق که باشد در حق وی انعام و اکرام
از جمله فرایض است بعد از آن هارون بانک بر ابراهیم زد که
حقیقت مسئله قضا و قدر و مضمون و مدلول آیه غار برمن ظاهر شد
که چه گویی در باب کلام الله و حدث و قدم آن میخواهم که حقیقت
این مسئله نیز برمن روشن گردد از شرمندگی یارای حرف زدن
نداشت یحیی گفت ای ابراهیم چرا نگویی کلام خدا قدیمست یا محدث
ابراهیم گفت اعتقاد ما چنانست که کلام خدا قدیمست چرا که کلام
غیر حروف و اصواتست و کلام صفت خدایست و قایم است
بذات او و ذات خدای و صفات وی قدیمند و این حروف
مکتوب که در مصاحف است دال است بر کلام خدای و اعتقاد ما
چنانست که خدای تعالی قبل از خلق مخلوقات امر عالم بود و ما
چون ابراهیم این بگفت هارون روی از وی بگردانید چرا
که هارون معتزلی بود و ویرا خوش نیامد گفت ای حسنیه چه گویی



درین باب

درین باب حسینه گفت ای ابراهیم ترسایان سه قدیم ثابت
کردند خدای تعالی سرزنش کرد و تکفیر نمود ایشانرا که با شما سه گفتند در
تقدیر قدما آنجا که فرموده لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثه
یکی اقنوم الاب و یکی الابن و دیگری اقنوم روح القدس بود از
از اول خدا را خواستند و از دوم عیسی و از سیم جبرئیل و
گفتند که اگر نباشد نقصان خدای بود و شما که اشاعره اید نه
قدیم ثابت کردید ذات و قدرت و علم و حیات و ارادت
و ادراک و کلام و سمع و بصر این جمله از قدیم میدانید و سه
گونه شما ثابت است بحکم صریح قرآن و شش مرتبه از مدارج کفر
قدم بالاتر نهاده اید از ترسایان ای ابراهیم حاشا که کلام
خدای قدیم بود چرا که کلام خدای نزد اهل بیت و جمیع عقلا
این حروف منظوم نیست که مکتوب است در مصاحف اعتقاد ما
چنانست که خدای تعالی خواست که ایجاد حروف و اصوات
منظوم کند در جسمی از اجسام ذات خدا را باین اعتقاد متکلم گویند



وکلام چون مرکب از حروف بود هر آینه بعضی مقدم و بعضی
مؤخر و هر چه در تقدم و تاخر باشد هر آینه حادث باشد و دیگر
انکه او امر و نواهی و اخبار الله تعالی حادث است از برای
انکه محالست معدوم بیخبری امر کردن و از چیزی نهی کردن و دیگر انکه کردن
قرآن معجز محمد است و محمد محدث است چگونه تواند بود که معجز
وی قدیم بود و اگر گویند که قدیم ما بین الدفتین است این هم الدفتین
غلط است بواسطه انکه ما بین الدفتین کتابت است و بدیهی است
که کتابت محدث است و اگر گویند که حرف و صوت است این هم
محالست که حرف و صوت قدیم باشد زیرا که بعضی بر بعضی مقدم
و موخر است و بعضی سابق و لاحق و هر یکی بزبان نا متناهی
و محصور و هر چه چنین باشد قدیم نباشد و اگر گویند که قدیم آن معانی
است که از مکتوب و از حرف و صوت مستفاد و مفهوم میشود
و آن معانی باهر است یا نهی قصص و اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ
یا منسوخ و چنانکه گفتم محالست معدوم بیخبری وعده کردن و وعید



نمودن از چیزی و بخیری فرمودن و از چیزی نهی کردن و نیز
الله تعالی میفرماید فلیاتوا بحدیث مثله و مراد از حدیث قرآنست
و حدیث در مقابل قدیم است و هرچه حدیث باشد قدیم نتواند
بود و همچنین خدایتعالی میفرماید و ما یاتیهم من ذکر من ربهم
محدث مراد از ذکر قرآن است بدلیل انا نحن نزلنا الذکر
وانا له لحافظون و محدث در مقابل قدیم است و اگر قرآن
قدیم باشد ابنیا و اولیا و صلحا و فساق و فجار و جمیع کفار که
ذکر ازیشان در قرآن فرموده جمله قدیم باشند اقامت — حسنبه
دلیل میفرمود و ابراهیم سر بزیر افکنده بود حسنیه گفت ای
ابراهیم انکه گفتی که خدایتعالی قبل از مخلوقات آمر بود و
ناهی میگفت که یا ایها الذین امنوا یا ایها الناس اتقوا و یا ایها النبی
اتق الله و یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان
یؤذن لکم ای ابراهیم اگر شخصی در خانه تنها بنشیند و گوید
که ای سالم بیا و ای غانم برو و ای قابل برخیز ای مقبول بنشین



شخصی از وی پرسید و گوید که گر امیخوانی و با که سخن میگوئی گوید
که من در خاطر دارم که سی سال دیگر غلامی چند بخرم و ایشان را
سالم و غانم و قابل و مقبول نام خواهم کرد و ایشان را میطلبیم و
با ایشان سخن میگویم هر کس که عاقل باشد چنین کسی را که با
معدوم خطاب کند و مکالمه نماید و بسفاهت منسوب خواهند
کرد و مجنون خواهند گفت ای ابراهیم چگونه جایز بود که افعال
سفها و مجانین را بخدا نسبت کنند بواسطه مدعای چند که شمار انمیشد
چون حسینه بدینجا رسانید هارون بفرمود که طبق زر بیاورند — سخن
و بر سر حسینه نثار کردند و جمیع ارکان دولت و اعیان مملکت
که دران انجمن حاضر بودند همه حسینه را تحسین نمودند و اکثر از
سلاطین زمان که از اطراف و اکناف عالم که در دار الخلافه
جمع آمده بودند متوجه مناظره حسینه و ابراهیم بودند و اکثر را
داغ محبت اهل بیت بر جبین بود و حقیقت مذهب اهل بیت بر ایشان
ثابت بود غایتش از خوف بنی عباس اظهار اعتقاد و طریق خود



نمیتوانستند کرد جمله حسینه را دعا کردند و جمله از فصاحت و بلاغت

و تقریر پاکیزه او متحیر مانده بودند و اکثر علمای اشاعره از شرمندگی

سرها در زیر افکنده بودند و ابراهیم نظام بر بالای کرسی زرین خجل

و منفعل نشسته بود که حسینه گفت ای ابراهیم امروز اعلم و افضل این

عصر و زمانی و من کنیزکی بی کس بی اعتبارکه مرا از میانه کفار گرفته

باسیری آورده اند و این خواجه من که درین مجلس شریف حاضر است

مرا بچند درهم ناسره خریده شعار فرخنده آثار اهل اسلام و تقلیم و تلقین

نموده بشرف ایمان مشرف شدم و معرفت واجب الوجود

حاصل کردم و دیده بصیرت را گشودم پیغمبر و امام خود را شناختم

مرا شبه چند در خاطر است که بر سبیل تحقیق و ایقان نه بر سبیل

ستیزه و امتحان از تو سوال میکنم باید که این مشکلات مرا از

نفس من زایل کنی تا واجب شود که مدح تو گویم بانچه بقدور من شود و دانم

که تو از سواران این میدانی و از دلیران این سوارانی و بعد الیوم

در طلازمت تو بگذرانم بدان ای ابراهیم که فرزند چون از مادر



متولد شود نه جهود است و نه ترسا و نه مسلمان و نه مشرک و نه شیعه
و نه سنی پدران و مادران و معلمان و استادان او را مسلمان
یا کافر یا جهود یا ترسا یا مؤمن یا منافق کنند یا غیر اینها از مذاهب
مختلفه و بدان ای ابراهیم که هر که او را اعتقاد باطل بود یکی ازین
دو حال بیرون نیست یکی آنکه اعتقاد خود را حق تصور کند و داند
و بدان محکم باشد و بدان میرود یا آنکه داند که اعتقاد او باطل است
و تلبیس کند و حق را بپوشاند و مردم را بدان فریفته کند و این
هر دو صنف در دوزخ باشند و امروز آنچه از تو سوال کنم بی مداهنه
با من بگوی و بدانکه من بتوفیق خدای تعالی در دین پیغمبر و امام حنیفه
بیقینم آنچنانکه گفتم و صراط و حوض کوثر را بتحقیق دانسته ام
و اهل بهشت و دوزخ و اهل حق باطل را شناخته ام فاما تو واسطه
اختلاف چند که در میانه است واقع است نفس در آن میبرد داد
که عقل یکباره راه بجای میبرد و نقل آن را بجای دیگر می برد تحقیق
آن از تو مترصدم هشتاد و سه مسئله ترا جواب گفتم و عاجز شدم توقع دارم



را این شبهه چند که مرا در خاطر است چنان کنی که مرا یقین حاصل

گردد حسینه گفت ای ابراهیم بعد از معرفت الله تعالی و معرفت

رسول و معرفت بنای مسلمانی بر صوم و صلوات و خمس و زکوه

و حج و جهاد است بدانکه مرا معرفت صوم و صلوات حاصل است

و حسب المقدور بتقدیم میرسانم و امید میدارم که بدولت خلیفه

زمان مرا مکنت و استطاعت نیز حاصل شود که خمس و زکوه مال

خود بارباب استحقاق برسانم و بعد از ان بتوفیق حق سبحانه

و تعالی طریق تحقیق کعبه معظمه را طی کرده شرایط و مناسک حج

بجای آورم و چهار رکنی که از عبادت الحال بر من واجب شده

که بدولت خلیفه زمان باکسی که قصد دین من کند با وی جهاد

کنم و بدانکه جهاد بتیغ و سنان بر نسا واجب نیست فاما بسنان

لسان و تیغ زبان جایز است ای ابراهیم بدانکه این سقطها که

مستحال آن شده ام پیش رفتن مکه معظمه و بعد مسافت ان و واد

زکوه تا بفقرا و مساکین و روزه داشتن در روزهای دراز گرم و وضو



کردن در سرماهای سخت و نماز کردن و این همه تکلیفات که بر خود واجب
کرده ایم و زحمتها که بر خود نهاده ایم حال آن بشد که ماهیت و حقیقت
ایمان را نشناسیم و طریق فرمان برداری ندانیم و عالم نباشیم که راست
گوی کدام است و دروغ گوی کیست و خانه خدا را که بحقیقت وجود پیغمبرا نست
نشناسیم و وحی که بدو نازل شده باور نکنیم و بعصمت و طهارت و راست
گوی او ایمان نیاوریم چرا این همه زحمت بی فایده کشیم و چه لذّت درین
عملها و چه فایده درین مشقتها تصور کنیم و حال آنکه آنهائی که بعد از پیغمبر
این همه خلاف کردند تخلف ورزیدند و چندین خونها بناحق ریختند
و غصب اموال نمودند و با اهل بیت پیغمبر خود و آل جفا کردند و ایذاها
رسانیدند که بر جمیع خلایق ظاهر است و مخالفت خدا و رسول نموده کافر
شدند جمله کلمهٔ شهادت گفته بودند و نماز و روزه و حج و جهاد بجا می
آوردند و ضرورة اظهار اسلام مینمودند و الحال ایشانرا امام و پیشوا
و خلیفه الله و خلیفه الرسول میگویند من این مخالفانرا اندانم و این معتقدانرا
که از دو روز دیگر ندا میکنند نشناسم بدانکه اول خدای بر دانایان گیرد

چرا نیاموزانیند امروز تو پیشوای اهل زمانی بزعم علمای اهل سنت
جماعت با من بگو که آنانکه از برای جاه و اعتبار دنیا یا از تعصب و عناد
و بغض و عداوت طریق حق را پوشانیدند و مخالفت خدا و رسول
نمودند در لعنت خدا باشند یا نه و لعنت کردن بر ایشان واجب باشد
یا نه ابراهیم سر در زیر افکند و جمیع خلایق در هارون می نگریستند
و هارون نیز متغیر سر در زیر افکند دیگر باره حسینه گفت ای ابراهیم
بگو که هیچ یک از آدمیان بتحقیق احادیث رسند یا نه و اگر رسند
از راه هدایت و عطای خدای تعالی باشد یا از راه کسب حاصل
کردن یا هر دو جانب ابراهیم از ترس جواب نداد حسینه
گفت ای ابراهیم اگر مرا مشکلی باشد در دین بکجا روم و از که تحقیق
نمایم امروز درین مجلس بهشت آیین اکثر از علمای عراق و مصر و شام
و مکه و یثرب و بصره همه حاضر اند هیچکس جواب من نمیگویند گویند که
ابو یوسف که از تلامذه ابو حنیفه بود نزدیک ابراهیم نشسته بود
و قاضی بغداد بود سر بر آورد که ای حسینه سوال تو نه بر سبیل



تحقیقست بلکه از روی طعنه و تعرض و تشنیع است از هرچه میخواهی
سوال کن حسنیه گفت بدانید که بسیاری احادیث شنیده ام و تفاسیر
مطالعه کرده ام که نقل از امیرالمومنین علی بن ابی طالب ع و امام حسن و
امام حسین و سلمان و ابوذر و مقداد بعد و درین ولا بعضی از
مردمان برخلاف آن میگویند و شما نیز مخالف ایشان میگوید و انها را
باطل میدانید و هرکه بر آن عمل نماید بتکفیر وی میکنید و اکثر نقلهای شما
از معاویه و عمرعاص و انس مالک و عایشه و مثل ایشان است و بدرستی
که در دست مردمان حق هست و باطل هست و راست و دروغ هست
و ناسخ و منسوخ هست و محکم و متشابه هست و حفظ هست و وهم و ازین
دو گروه که مخالف ایشان بر جمیع خلایق ثابتست با من بگویید که ازین
دو گروه کدام یک دروغ گفتند و به پیغمبر افترا کردند و احادیث
موضوعه در میان خلایق انداختند و قرآن را موافق حدیث
موضوعه ساختند تاویل نمودند حال آنکه صاحب شریعت میفرماید
که حدیث از من بشما میرسد از چهار کس که ایشانرا ایمنیت کنند آنان



چه کسانند فرمود که اول مردیست منافق اظهار میکنند ایمانرا و دین
مسلمانی بباد داده و از خدای نمی ترسد و هیچ باک ندارد از
دروغ گفتن نسبت بخدا و رسول اگر مسلمانان بدانند که او منافق
است و بعد از دروغ میگوید بر پیغمبر خدای از و قبول نکنند
و سخن او را باور ندارند ولیکن مردمان میگویند که او در صحبت
پیغمبر بوده و آنحضرت را دیده و از آن حضرت شنیده پس آن حدیث
را از وی قبول کنند و اعتبار نمایند و حال او را ندانند و بر نفاق
او مطلع نشوند چنانچه حضرت پروردگار میفرماید وصفت میکند منافقانرا
که و اذا رایت تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم یعنی چون
ببینی یا محمد ایشانرا عجب آید غلیظی جسمهای ایشان و اگر سخن گویند
گوش کنی سخنهای ایشانرا پس چنین پیغمبر شناخت ایشانرا دیگران
چون شناسند پس ای ابراهیم چون ایشانرا نشناختند قبول
کردند سخنهای ایشانرا و ایشانرا بر مسلمانان حاکم گردانیدند و دنیا را
بایشان گذاشتند بدرستیکه مردمان تابع پادشاهان دنیا اند



الا کسی که خدای نگاه دارد او را پس این بود یک قسم از آن چهار که

گذشت قسم دویم از آنهایی که حدیث بمردمان میرسانند مردی که سخنی

از رسول خدای شنیده باشد و یاد گرفته پس دران غلط کرده باشد چرا

که سهو و نسیان و غلط از غیر معصوم متصور است پس آن شخص

عمدا دروغ بر پیغمبر خدای نگفت و آن حدیث در دست اوست که

میگوید و بدان عمل میکند و آنرا روایت میکنند و میگویند که چنین شنیدیم

از رسول خدای پس اگر مسلمانان بدانستندی آن غلط است از وی

قبول نکردندی و اگر راوی نیز بدانستی که آن غلط است هر آینه آنرا

سیم روایت نکردی بدان ای ابراهیم که از آنهایی که حدیث روایت

کردند مردی باشد از ایشان که سخنی از رسول خدای شنیده باشد که از

چیزی نهی کرد و بعد از آن امر کرد بآن و او حاضر نبود و لیکن شنیده

و یاد گرفته منسوخ را و نشنیده و نمیداند ناسخ را پس اگر آن شخص

بدانستی که آن حدیث منسوخ است روایت نکردی و اگر مسلمانان بدانستندی

چهارم که آن حدیث منسوخ است از وی قبول نکردندی ای ابراهیم از آنها که

حدیث روایت کنند هر دمی باشد که دروغ نگوید بر رسول خدای از ترس
خدا و تعظیم رسول خدا و هیچ سهو و غلط نکرده باشد در آنچه شنیده
باشد که خدا و رسول فرموده اند بی زیاده و نقصان همچنان
روایت کرده باشد و عالم بر ناسخ و منسوخ باشد پس بناسخ عمل
کرده باشد و منسوخ را انداخته بدرستی که در قرآن ناسخ و منسوخ
و خاص و عام و محکم و متشابه هست و حضرت پروردگار میفرماید
که ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله پس اگر
مشتبه شد بر و که ندانست که مراد خدا و رسول چیست آیا چه کند
پس بگوی ای ابراهیم که بنا بر اقوال کدام طایفه باید نهاد که
و سخن کدام طایفه عمل باید کرد آنها که خدای تعالی بر پاکی ایشان
گواهی داده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و با وجود طهارت و عصمت از اول اسلام تا
آخر عمر همه دم محرم رسول خدای و صاحب راز خیر البشر بودند آیا
بروایت ایشان عمل کردن اولی است یا از غیر ایشان ای ابراهیم



بدانکه همه اصحاب رسول الله را ای سوال کردن از رسول نبود
وتحقیق تفحص وتجسس هر چیزی نمیتوانستند نمود از برای انکه اکثر صحابه
را هیچ وقت سوال نبود جراکه ایشانرا خدای تعالی منع کرده بود
از رسول چنانچه فرمود که یا ایها الذین امنوا لا تسالوا عن اشیاء
ان تبد لکم تسوئکم یعنی ای آنها که ایمان آورده اید سوال مکنید
چیزی ظاهر شود که شما را بد باشد چون این آیه نازل شد ترک
سوال کردند و همیشه اصحاب درین آرزو بودند که اعرابی
بیابانی بیاید و سوال کند تا ایشان بشنوند ای ابراهیم مولای
من جعفر ابن محمد الصادق روایت کرد ومن از وی شنیدم که
او از جد خود علی بن حسین ع روایت میکرد واو از پدر بزرگوار
خود ابا عبد الله الحسین ع واو از پدر بزرگوار علیه السلام از خود
روایت کرد که امیر المؤمنین و امام المتقین وسید الاوصیاء المرضیین
وابو الائمه المعصومین و وصی رسول رب العالمین علی ابن ابی طالب
صلوات الله وسلامه علیه و آله فرمود سلمان فارسی رضی الله عنه

که ای سلمان هر شب یکبار نزد حضرت رسول ص درآمدی و با وی
راز گفتی و هر روز با او خلوت داشتی و جواب گفتی مرا از هر چه
پرسیدی و گشتی با وی هر جا که گشتی و همه اصحاب پیغمبر دانند که هیچ
کس غیر من چنین نکردی و پیغمبر غیر مرا محرم راز خود ندانستی و هیچکس
نتوانستی بغیر از من که در خلوت نزد او رود و بیشتر آن خلوت در
خانه من بودی و هرگاه که من به نزد پیغمبر شدمی در بعضی از منازل وی
خلوت کردی از برای من و زنان خود را و غیر ایشان را برخیزانیدی
تا نماندی در خانه غیر من و هرگاه که او برای خلوت بخانه من بیامدی
فاطمه و فرزندان مرا برنخیزانیدی و چندان سوال کردمی که هیچکس را
طاقت جواب آن نبودی مگر آنحضرت را و وی از روی شفقت
و مهربانی جواب من گفتی و جبرئیل در برابر من با وی سخن گفتی و هیچ
راز از من نهفته نگفتی با رسول خدای و جمله را شنیدمی و هیچکس دیگر را
این میسر نبودی بغیر من و هرگاه که سوالات من تمام شدی خود
ابتدا فرمودی پس هیچ آیتی از قرآن فرود یا من بودی و هیچ



چیز معلوم نکرد از حلال و حرام و یا امر و نهی و با طاعت و معصیت
و یا انچه بوده و خواهد بود و جمیع الخیزی که او را معلوم بود الا انکه
از این تعلیم کرد و بر من خواند و املا کرد و من بخط خود نوشتم و در ا
بتاویلات خبردار کرد و ظاهر و باطن او را بر من عیان ساخت
و هرچه او گفت یاد گرفتم و هیچ از آن فراموش نکردم چون حسنیه
سخن بدینجا رسانید هارون و اهل مجلس بسیار بگریستند و تصدیق
حسنیه و کلام وی کردند و ابراهیم نظام بعلت قولنج گرفتار شده
سر در زیر افکنده بود حسنیه گفت ای ابراهیم چون کیفیت احوال
و اقوال راویان اصحاب تفسیر و حدیث را شنیدی این زمان
معتقد این دو گروه را نیز بر تو بیان کنم بفرمای که اعتقاد کدام
طایفه موافق حقست و کدام باطل بدانکه اعتقاد اهل البیت و
آنهائیکه بر طریق ایشانند آنست که خدا را حکیم و عادل و پاک
و منزه میدانند و صفات قدیم با وی نسبت میکنند و همه غیبها بدو
حواله میکنند و او را عالم و قادر بر همه چیز و راست حکم و مهربان



بر همه کس میدانند و اعتقاد دارند که خداوند جل و علا خلاق آسمانها
و زمینها و ما فیها است و ما بینهما و آفریدن بندگان از خاک
و پروردن ایشان از نطفه و حیات و روح و اعضا و جوارح
و مشتهیات از اغذیه و ماکول و مشروب و ملبوس و منکوح که سبب
قوام حیات و معاش و راحت دنیا است اسباب عبادت
و عبودیت و دیگر نعمتهای دنیا و چون آفریدن عقل و قوت و بعثت
رسل و عصمت انبیا و اوصیا و ارسال کتب و اعلام شریعت
و بیان احکام از حلال و حرام و طاعت و عبادت و توفیق الطاف
و بهشت و دوزخ و ثواب نعیم باقی و حیات ابدی درین جمله
اتفاقست که فعل الله تعالی و انت میگویند که خدای تعالی فاعل
قبایح نیست و هر فعل که از و صادر میشود مشتمل است بر غرضی و حکمتی
و ظلم و عبث کار نیست و تکلیف ما لا یطاق نکند و بنده خود را تکلیف
کند باختیار نه باجبار ثواب دهد ایشان را به نیک کرداری و عقاب
نماید ایشان را به بد کرداری امر و نهی او حادث است از برای آنکه امر



بمعدوم محالست واو قادر است بر انچه بندگان بران قادر نیستند
وگویند که خدای تعالی هرگز بکفر بندگان رضا ندهد وکفر وظلم وفسق
بتقدیر وی نیست ویکذره ظلم نکند واگر کسی بندگی کند زیاده از آن
مزد دهد گویند که هیچ چشم اورا در نیابد و دیدن وی را محال دانند
بچشم سر وگویند انبیا همه معصومند از جمیع صغار وکبار وسهو ونسیان
بریشان روا ندارند وگویند که جمیع انبیا را خدا تعیین اوصیا نموده
وهرگز هیچ پیغمبری را امت وصی تعیین ننموده اند وهیچ پیغمبری بی
وصیت از عالم نرفته وگویند که اوصیای جمیع پیغمبران معصوم ومطهر
بوده اند وگویند که پیغمبر ما افضل انبیا بوده ووصی او بحکم آلهی سید
اوصیا است وخدا تعالی اورا تعیین نموده آیات قرانی شاهد
حال است وپیغمبر باجماع امت از مقدمین در غدیر خم امت را باوصیات
وخلافت وامامت او وصیت نموده بحکم آلهی گویند که خلفای رسول
بقول رسول خدای دوازده اند وجمله معصوم ومطهرند بحکم نص
قران وصاحب معجزه ودلالتند وصاحب علم لدنی وجامع جمیع علوم



و از موافق و مخالف هیچکس انکار عصمت و طهارت و سخاوت و
شجاعت و زهادت و کرامت و قرابت ایشان نتوانند کرد و شاهد
ایشان قبله حاجات عالمیانست و مطیع ایشان بحکم خدا و رسول
ناجی و رستکار است و منکر و مخالف ایشان ملعون و مردود
و خاسر و ابتر و اخس کفار است و گویند که عالم از لطف رحمت
پروردگار خالی نباشد و باید که امام معصوم و منصوص بود و در این
باب از دلایل عقلی و نقلی کتابها ساخته اند و گویند هر اجماع که مخالف
نص بود باطل و بی اعتبار است و اجماع فساق و فجار را اعتبار
نکنند و هرگز بی طهارت نباشند و بی نیت وضو و غسل نکنند حنفیه
روی با بو یوسف کرد که از شاگردان ابوحنیفه بود گفت با آب
پلید وضو نکنند و هر دو دست روی نشویند و گویند که پیغمبر فرمود که
الیمین للوجه و الیسار للفرج و مسح گوش و گردن نکنند و آنرا بدعت
دانند و بخلاف حکم الهی پای نشویند و نماز را بی نیت درست ندانند
و بسم الله از فاتحه بیندازند و معنی فاتحه بفارسی تجویز نکنند و بجای

سوره دو برگ سبز نگویند و سجود در رکوع و قیام و قعود طریقهٔ
رسول الله و اهل البیت و صحابه کبار فرموده اند بجای آرند
و بجای سلام بر انبیا و ملائکه باد رها نکنند چو حسینیه سخن بدینجا رسانید
خلایق و هارون بیکبار بخندیدند و با ابو یوسف تمسخر نمودند و حسینیه
گفت ای ابراهیم گوشت خرگوش مستحاضه حلال ندانند و گوشت
سگ بچه حلال ندانند و پوست سگ و هیچ نجس العین را بدباغت
پاک ندانند و شراب جوشیده حلال ندانند و شطرنج و جمیع سقوق
قمار را حرام دانند بحکم الهی و حدیث رسول و لواط را حرام دانند
و قتل فاعل و مفعول را واجب دانند و جمیع سازها را حرام دانند
از نی و طنبور و غیرها و در نماز اقتدا به فاسق نکنند و فاسق را
لایق امامت ندانند و اقتدا به عادل کنند و شغلج و متعه
نسا را البسمن یک فاسق و منع او ضایع و معطل نگذارند و روی
بشافعی کرده گفت که دختر خود را از زنا حاصل شده عقد نکاح
جایز ندارند و نگویند که فرزند چهار سال در شکم مادر باشد و چون



حنیفه این بگفت حضار مجلس در شافعی نگاه کرده بخندیدند و شافعی

را مجال نفس زدن نمانده بود و دیگر از انها نیز و نگویند که حد ساقط

میشود از کسی که عقد کند با مادر یا خواهر خود اگرچه دانسته بود

و نگویند که حد ساقط میشود از کسی که ذکر در لفیفه پیچد و

با مادر خود دخول کند در راه کعبه و نگویند که حد نیست بر لواطه

کننده و بقیاس عمل نکنند و بگویند اول کسی که بقیاس عمل کرد

ابلیس بود که گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین

دویم کسی که بقیاس عمل کرد ابوحنیفه بود که بجای خود رسید ابو یوسف

منتظر نشسته بود و از ترس هارون نمیتوانست که با حنیفه خصومت

کند و دیگر نگویند که نجات ما و امان ما در سنت است و جزم کنند

که فرقه ناجیه مائیم و یقین دانند که فرقه امامیه ناجیه اند که ائمه ایشان

پاک و مطهر و معصومند و شفیعانند محبان خود را و مخالفان خود را

هالک و خاسر و کافر و ملعون دانند بحکم خدا و نص رسول صلعم و تعصب

و عناد نکنند و از برای تشفی نفس خود خون و مال هیچکس را حلال ندانند



و بنا بر متابعت سنت رسول ص انگشتری در دست راست کنند و از
برای عناد دیگران ترک سنت نکنند و صلوات بر پیغمبر و ائمه خود صلوات
الله علیهم فرستند و نگویند که صلوات بر اهل بیت رسول الله جایز
نیست و بی روی سنت معاویه و یزید نکنند و گویند که خدای تعالی فرموده
که هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و علی بن ابی طالب علیه الصلوات و السلام
را امیر المؤمنین خوانند و این اسم را بحکم خدا و رسول مخصوص او دانند
و گویند که در زمان رسول ص همه کس او را باسم امیر المؤمنین خواندندی
و در زمان رسول هیچکس را بغیر از وی امیر المؤمنین نخوانده اند و گویند
بحکم آیه انما ولیکم الله اگر در زمان رسول وی را ولی الله خطاب کردندی
و ولی الله و ولی المؤمنین گفتندی و صلوات بر ایشان فرستادندی و اعدای
ایشان را بلعن خفی و جلی نوازش کردندی و گویند اجماع امتست در پاکی
و طهارت و عصمت ائمه ما و هیچکس از اعدا و مخالفین منقص ائمه ما نقل
نکرده اند و اجماع خاص امتست در کفر مخالفان ایشان و انهاک غصب
حقوق ایشان کردند و گویند که پی رو سنت پیغمبر و اهل او ما ییم و گویند

اکثر از عبادات و اعمال مستحبه که مخالفان ما بدان عمل مینمایند
و از سنت رسول میگویند دروغست و بهتان بلکه اکثر آن
در زمان شیخین فاسقین فاجرین ظالمین طاغین باغین کافرین
ملعونین مخذولین اشتهار یافت مثل تراویح و غیر آن چون حنیفه
زبان بطعن شیخین دراز کرد علمای بغداد فغان بر آوردند و دوات
بود نزد شافعی برداشته بجانب حنیفه انداخت هارون بخندید
و گفت ای شافعی وی کنیز لیست ما او را معاف داشته ایم
از هرچه کند و گوید از قتل وی چه خیزد اگر توانید الزام نمایید
بقران و حدیث رسول حنیفه چون از جانب هارون تقویت
یافت گفت ای شافعی ترا نه رتبهٔ آنست که در میان علما
نشینی و فضیلت نسبت تو ترا بس است تو چهار سال در شکم مادر
بودی بزعم خود دست و بعد از رفتن پدر چهار سال از ما در متولد
شدی الحال مسئله فتوی میدهی با این صحت نسب چرا مخالفت
اهل البیت نکنی ای شافعی بر جمیع خلایق و اصحت که تو مرید ای



چراکه در بدایت کار بر طریق اهل البیت بودی و خود را یکی از
بندکان و چاکران ایشان میدانستی و در اوایل هجو ابی حنیفه
کردی از رهکذر مخالفت او با اهل البیت و در قصیده هجو اظهار
مطاعن او از اجتهاد غلط و عمل نمودن بقیاس کردی و این
بر همه کس ظاهر است از حضار مجلس و درین ولا بواسطه جاه
و اعتبار پنج روزه دین خود را بدنیا فروختی و اظهار اجتهاد
کردی و ترا از روی امامت و پیشوایی خلق شد مثل ابو حنیفه
لعین که ثانی شیطان و شیطان ثانی بود و رفیق او شدی
در طریق خذلان بجانب نیران ای شافعی نوح با طول عمر و کثرت
عبادت و ابراهیم با خلت و موسی با درجه مکالمت و ذو القرنین
و سلیمان با سلطنت و مملکت و داود با شوکت و قوت و عیسی
با رفعت و منزلت سر بر آستانه دولت و عتبه ارادت پیغمبر ما
نهاده تمنای اللهم اجعلنی من امة محمد کردند و عترت و اهل البیت
او علیهم السلام که کمال دین برهان یقین و حفاظ شریعت



ومقتدا ان ملت وامنای رحمن ومفسران قرآن وحج خدای

واوصیان رسول ومعصومان آیه انما یرید الله لیذهب عنکم

الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ومنصوصان یا ایها الذین

امنوا اطیعوا الله اطیعوا الرسول واولی الامر منکم وسروران وراستان

وصدیقان یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین و

جان بخشان ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان

لهم الجنة ونان بخشان ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و

یتیما واسیرا اینان اند وراس ورئیس اهل البیت آن جناب

دولتیست که پیغمبر در حق او فرموده بقول وروایت شما که من

اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه الی ابراهیم

فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی

فی مناجاته والی ایوب فی بلیه

ابن ابی طالب علیه السلام ووقتی که پیغمبر ما را با علو شان وکمال

رفعت چنین عمی وبرادری ووصی بعد بینم که پیغمبر او را بجمیع پیغمبران

اولو العزم برابر کند پس برغم شما بجمیع اهل اسلام ای شافعی تراجه برین



که شاه راه محبت و مودت او را گذاشته قدم در طریق ظالمان
اهل البیت و گمراهان بوالفضول و غولان بیشه منقصت و اقوال
هادی خود داشته دست ارادت در دامن پیشوایان و امامان
وهم ائمة یهدون الی النار زده بغیر اعتقاد خود داده کمر
ارتداد در میان جان بسته شافعی از غایت خجالت سر در زیر
افکنده نه قوت جواب داشت و نه مجال خطاب دیگر مرتبه حسینه
متوجه ابراهیم شده گفت ای ابراهیم از روزیکه ابی بکر
بناحق متصدی امر خلافت شده تا غایت بغیر از علی ابن ابیطالب
و اصحاب کبار و بزرگوار او که بحجت و دلیل بکرات و مرات
الزام آن گروه بی ایمان نموده اند را در میان خلایق شرمنده
و بی اعتبار میساختند از آن روز تا امروز ~~در میان خلایق~~
~~شرمنده و بی اعتبار~~ از کثرت اعدای دین و ظالمان پر کین
هیچکس را از اهل ایمان زهره و یارای آن نبود که اظهار مذهب
حق و طریق مستقیم اهل البیت نماید و الزام اعدای آل محمد کند برین



وجه که امروز بدولت خلیفه زمان و ابن امیر المؤمنان مرا میسر شده
همه سرها بزیر افکنده اید و از افعال و کردار خود و معتقد ایشان خود
شرمنده اید ای ابراهیم بگوی که پیغمبری صورتیست که بچشم توان دید یا آنکه
معنی است که در صورت ایشان که جز اهل کشف و عیان و ایشان
ادراک آن نتوانند کرد و بگوی که چرا پیغمبر فرستادن بر خدای
واجبست و هرگاه که آن پیغمبر از دنیا برود معنی نبوت که پیغمبری
باشد پنهان از وجود او برود و غایب شود یا آنکه روحی است
و مقارن بروح پیغمبر است باید که آن پیغمبر را نگاه دارد
یا پیغمبری بر وی بشود و یا وقتی که پیغمبر دیگر پیدا شود یا در میانه
هیچ حاجت با ما هست که احیای دین پیغمبر دهد یا نه ای ابراهیم
بحق خدای جوابم بگو که هیچ شنیدی که ازین صد و بیست و چهار
هزار تن از انبیا و رسل و اولو العزم بی آنکه وصی تعیین
کرده باشند از عالم رفته باشند ابراهیم گفت نه گفت ای ابراهیم
آیا تعیین وصی بحکم الهی بود حسینه گفت ای ابراهیم چنین روا دارم



که پیغمبر ما که افضل انبیا و رسل بود خدای برای وی حفظ دین وی وصی
تعیین نکرده باشد و چون تواند بود که پیغمبر ما امر که باشد امت را بوصیت کردن
و خود بی وصیت از عالم فنا بعالم بقا رحلت نموده باشد و از برای حفظ
دین امت خود وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد زهی گمراهی که شما ایدای
ابراهیم پیغمبر باید که کسی باشد که متحمل شود امانتی را که همه آسمانها و زمینها
تحمل آن نتوانستند کرد چنانکه خدا تعالی میفرماید یا آنکه پیغمبر باید که
خطا گوید و سهو و غلط کند و مزال و عاشق پیشه و دروغ گوی
بود و روا بود که بمدعای نفس خود بر مردم تکلیف نهند تا آنکه چند بر او
جمع شوند و بر او گواهی دهند و بعد از او هر چه خواهد کند یا آنکه پیغمبر
را حجتی و دلیل از خدای می باید و عهد و میثاقی که خدای از پیغمبر ستانده است
چه چیز است و بچه چیز اشارت فرموده و چه گونه باشد عهد میان خدا و پیغمبر
و این معانی که در قرآن مذکور است اعتباری دارد یا اینها همه افسانه است
بگوی تا ما نیز این بارها از دوش خود بنهادیم و آسایش کنیم و زحمت
خود ندهیم تا مردم هر کرا پیغمبر سازند و هر کس را که دل ایشان خواهد امام



کنند

کنند ای ابراهیم بگوی که امامت چه چیز است و کدامست امامتی که
ابراهیم خلیل علیه السلام داده بود و گفته که انی جاعلک للناس
اماما و جای دیگر فرموده که و اجعلنا للمتقین اماما و در جای دیگر میفرماید
که وجعلناهم ائمة یدعون الی النار بدانکه در قران مجید خدای تعالی
دو قسم امامت را بیان فرموده یکی امام و مقتدای متقیان اهل ایمان
و فرموده که انی جاعلک للناس اماما و دیگر وجعلنا للمتقین اماما و قسم
دیگر امامت اهل دوزخ و مقتدای اهل کفر و نفاق را تعریف کرده
که وجعلناهم ائمة یدعون الی النار ای ابراهیم دو قسم امامت ظاهر
درویش شده امامت متقیان و امامت اهل دروغ یعنی آنهایی
که میخواهند مردم را بجحیم برند باش تا بدانی امام متقیان کدامست و چه
چیز است و امامت از پیغمبر بمشابه پیغمبری از خدای تعالی هست یا نه اما
وصی پیغمبر و امام مسلمانان باید که از نسل ابراهیم خلیل الله باشند
و آبا و اجداد وی بزرگ و شریف باشند هرگز بت نپرستیده باشند
و با طهارت مولود بود و درستی ایمان و نور علم و قوت نفس و معرفت



اسرار غیبش واحکام شرعی وآداب واخلاق پسندیده ومعرفت مبدا و معاد
وسیاست ملکی وصبر نمودن وعلم ورزیدن و مداومت نمودن بطاعتها
و دوری نمودن از شبهات وباکرم وسخاوت وعلم وشجاعت وعصمت وطهارت
وحکمت و زهادت بودن وبر کافران ومنافقان وظالمان وجباران
بزرگ وگران بودن وبر مؤمنان ومتقیان بارفق و مدارا وخوشخویی
بودن ونفقه کردن درراه خدای انچه مالک آن باشند واشکالات قرآنی
وتحقیقات فرقانی را باید که نکو داند وپیوسته با مسکینان صحبت دارد
از چیزهای گذشته واینده خبر دهد وخدا ورسول او را دوست دارند
چند از آیات قرانی درحق او نازل شده باشد برغم مخالف وموافق وچندین
از احادیث صحیح صریح پیغمبر درحق او فرموده باشد که مخالفان ناقل آنند ودر کتب
ایشان مسطور ومذکور است ودر جمیع وقایع دفع کفر وزندقه ولشکرهای
عظیم نموده باشد ویک ضربت او را رسول خدای باعمل جن وانس برابر کرده
باشد برغم مخالفان واین عم وبرادر پیغمبر بود وپیغمبر او را نور چشم خود
خوانده با اجماع امت ایا چنین کس بامامت اولی وانسب بود یا انکه



امام بود

امام باید که بعد از چهل سال ترک بت پرستی که بن و گوشت و پوست
و خون وی پرورده شده از خمر و گوشت خوک و مدت مدید طریق
عبودیت لات و عزی راطی که اظهار ایمان نماید و در منبر از جواب زنی
عاجز گردد و گوید کلکم افقه منی حتی المخدرات فی البیوت و بکرات و مرات
بقول موافق و مخالف در منبر اقیلونی بر زبان او جاری شده بسبب و اعتبار
و اختیار عمر خطاب و ابو عبیده جراح و سالم مولی و ابی حذیفه و اسید بن
حصین و بشیر بن سعد و خالد بن ولید لعنت الله علیهم اجمعین و چند
فاسق دیگر که در سقیفه بنی ساعده بد و بیعت کرده باشند امام شود و از
اراذل امت بوده و بیشتر اوقات بکرباس فروشی و جامه فروشی و خیاطی
اوقات گذرانیده بسبب او و پدرش در زمان جاهلیت هر روز
بر مایده عبد الله جزعان منادی زدندی تا مردم جمع شوند و طعام
خورند و طعام پس خورده و پس مانده بایشان دهند در ایام خلافت
نیز خیاطی کردندی و مردم اکثاوی و مذمت وی کرکردندی ای ابراهیم کی
روا بود امت را که اینچنین کسی را بر معصومان خاندان مقدم دارند و او را



بعد از رسول برغم فاسقی چند خلیفه رسول الله و قایم مقام وی دانند واکثر

ثوابا من عند الله خوانند با وجود عدم استحقاق که آن سلب فضیلت

ای ابراهیم بگوی که ازین دو امام که تعریف کردم کدام یکی بامامت

و وصایت سزاوارترند ابراهیم گفت ای حسینیه ما منکر و جاحد

فضایل اهل البیت رسول نیستیم و آنچه تو در فضایل علی بن ابی طالب

میگویی بر ما ثابتست زیاده از انچه عقول بشر ادراک آن تواند نمود

ولیکن در خلافت ابی بکر اجماع امت شده و رسول ص فرموده که لا تجتمع

امتی علی خطاء یعنی هر امری که امت من اجماع نمایند صواب خواهد بود

حسینیه گفت ای ابراهیم بدان خدای که آفریدگار عالمیان نیست راست

بگوی که تفاسیر شما واقع هست که در حجة الوداع رسول خدای در

غدیر خم فرود آمد بامر حضرت رب العالمین واین آیه نازل شده بود

که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت

رسالته بمردم رسانید و بعد از انکه رسول خدای خائف بود از رسانیدن

والله یعصمک من الناس نازل شد و بعد ازین دست علی بن ابی طالب



بگرفت و بر منبری که از جهاز شتر ساخته بودند برآمد و گفت من کنت
مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله والعن من ظلمه و بعد از ان این آیه نازل شده
که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
بگوی ای ابراهیم ترا بخدای سوگند دادم تا مداهنه و مکابره ناکرده
انچه واقعست بگوی ابراهیم متوجه شافعی و ابو یوسف و علمای دیگر شد
و سر در زیر افگنده و هیچ جواب نمیگفت حنیفه متوجه علما شد و گفت
بحق رسول الله که راست بگویید بتاج و تخت خلیفه که انچه واقعست
و هرچه شنیده اید بیان فرمایید چون علما را بتاج و تخت خلیفه سوگند
داده بودند نتوانستند که مداهنه نمایند ابو یوسف گفت ای حنیفه اکثر
از صحابه و مفسرین تصریح نموده اند که این آیه در حق علی ابن ابی طالب
نازل شده و آن حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولاه نیز مشهور است
حنیفه گفت ای ابو یوسف چه گویی آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه وهم راکعون بخدا این آیه



بگوئی که این آیه در حق علی بن ابی طالب نازل شده باجماع امت حسینه
گفت ای ابو یوسف چه گویی در آیه مباهله که قل تعالوا ندع ابناءنا
وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله
علی الکاذبین لعنت خدای بر تو باد اگر اخفای حق نمایی ای ابو یوسف
در روز مباهله از مردان بغیر از علی ابن ابی طالب و حسن و حسین واز
زنان بغیر از فاطمه کس دیگر با پیغمبر بود گفت نه حسینه گفت ای ابو یوسف
خدا تعالی علی بن ابی طالب را نفس رسول خوانده مخصوص آنحضرت است
یا نه ابو یوسف گفت ای حسینه هیچکس درین خلاف نکرده و کس انکار
این نتواند کرد حسینه متوجه هارون شد و گفت ای خلیفه زمان
بحق محمد رسول الله گواه باش بر زبان علمای مجلس جهت دیگر باره
حسینه متوجه علما شد و گفت یک سؤال دیگر میکنم بحق یکتائی معبود که
راست بگوئید که در محلیکه رسول خدای در حال نزع بود اشارت کرد
بجانب اصحاب که ایتونی بدوات وقرطاس اکتب لکم کتابا لن
تضلوا بعدی یعنی دوات وکاغذ بیاورید که بنویسم از برای شما چیزی

کر این آیه در حق که نازل شده ابو یوسف گفت


که بعد از

که بعد از من گمراه نشوید آیا که از صحابه که مانع شد رسول خدا را از وصیت
کردن و نگذاشت که دوات و کاغذ حاضر کنند ابو یوسف گفت
که این از قضایا مشهور است که عمر بن خطاب بواسطه آنکه مبادا مرض
حضرت رسول استشداد نماید مانع آن شد و گفت ان المرء لیهجر حسبنا
کتاب الله حسبنه بخندید و گفت ای ابراهیم وای ابو یوسف احکام
و نصوص الهی را معطل میگذارید و بیعت روز غدیر را کان لم یکن
می انگارید و مانع وصیت رسول خدای میشوید و هذیان گفتن برسول
خدای نسبت میکنید و ایمان بکلام ملک علام ندارید و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی ای ابراهیم پیغمبر فرمود باامت خود که
انا اشفق من الوالد علی ولده یعنی من مهربانترم بشما از پدر بفرزند
خود شفقت آنحضرت نسبت بامت خود بحیثیتی بود که آداب استنجا را
وانگذاشت و امت را تعلیم کرد و امامت و وصایت و خلافت
را که از همه مهمات دین و اتم امور نبوت و رسالت بود معطل گذاشته اند
و تجویز اهمال نمود و هر که برین اعتقاد بود یقین که از شفاعت وی نومید



وبی بهره خواهد بود ای ابراهیم ازین فضیحت نمی اندیشید
وباز میگویید که امت اجماع کردند در خلافت ابی بکر ای ابراهیم
با من بگوی که مرا اجماع که مخالف نص بود منعقد میشود یا نه گفت
نه گفت ای ابراهیم پس چون بسند میشوی با جماع هارون
بخندید و ابراهیم سر در زیر افکند حسینیه گفت ای ابراهیم از
نصوص در گذشتیم و حکم الهی و فرمان رسول یک جانب نهادیم
بگوی که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت شد یا اجماع خواص
امت ابراهیم متفکر شد اگر میگفت که اجماع جمیع امت شده بود کذب
وی ثابت میشد چراکه اهل یک شهر بلکه اهل یک محله اتفاق نکرده
بودند الا چند فاسق مردود که بعداوت اهل البیت مشهور بودند
و در حال حیوة رسول صلعم راه نفاق می نمودند ابراهیم گفت حسینیه
که خواص امت از اهل حل و عقد اتفاق کردند که وی اولی و انسب
است بخلافت از دیگران حسینیه گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف
و ای شافعی و ای علمای که حاضرید از شما سوال میکنم در حضور خلیفه



زمان راست بگوید که بعد از ابی بکر که منازع فیه است اعظم
وافضل واقدم واعلم از جمیع اصحاب کیان بودند و از خواص اصحاب
که رسول صلعم در فضایل ایشان احادیث فرموده چه کسانند و از اهل بیت
بنی هاشم چه کسان بودند که افضلیت ایشان بر جمیع اصحاب بلکه
بر جمیع عالمیان ثابتست گفتند علی و عباس و حسن و حسین و طلحه
و زبیر و عبدالله و عباس و عبدالله مسعود و سلمان و ابوذر
و مقداد اسود و عمار یاسر و جابر انصاری و عثمان بن مظعون
و ابودجانه الانصاری و حذیفه الیمانی و ابی بن کعب و سعید بن
عباده و قیس بن سعد حسینه گفت ای خلیفه زمان تحقیق آن شخص
که بر جای وی نشسته سوال کن از علمای زمان که اینجا حاضرند که
علی و عباس و جمیع اینها که از اکابر بنی هاشم و اصحابند با ابو بکر
بیعت کردند یا نه هارون متوجه علمای شد که بگویید آنچه واقعست
همه یکبار سرها بزیر افکنده شافعی سر بر آورد و گفت چرا سرها بزیر
افکنده اید بگویید آنچه بشما رسیده است از اخبار و آثار از احوال

صحابه و اهل البیت و واقعی که روی نموده ابو یوسف گفت ظاهر اینست که در میانه اصحاب و اهل البیت مخالفت و منازعتی واقع شده حسینه گفت که من انچه واقع شده بگویم اگر تصدیق قول من بکنید بر منست که از احادیث و اخبار و تفاسیر شما ثابت کنم هارون گفت بگوی حسینه گفت بدانید که در حالتی که علی بن ابی طالب با فضل بن عباس و جمیع از بنی هاشم و جماعتی از صحابه کبار به تجهیز و تکفین و تغسیل و تدفین رسول خدا مشغول بودند اکثر از منافقان صحابه در سقیفه بنی ساعده نشستند و پیغمبر خود را گذاشته بکفن و دفن وی حاضر نشدند و از برای خلافت منازعت کردند چون خبر بانصار رسید که جمعی از صحابه در سقیفه جمع شده تعین خلیفه مینمایند جمع کثیر از انصار نیز متوجه شدند سخن در میانه دراز کشید گاهی ابی بکر بعمر میگفت که دست دراز کن که با تو بیعت میکنم و گاهی عمر با وی گفتی که تو از ما اقدام داشتی دست دراز کن که با تو بیعت کنیم و گاهی سالم مولی ابی حذیفه را تکلیف کردندی و گاهی ابو عبیده را گفتندی بعد از منازعت



بسیار انصاریان گفتند که منا امیر و منکم امیر و سعد عباده را
که بزرگ انصار بود گفتند دست دراز کن ما با تو بیعت کنیم
سعد مضایقه بسیار کرد و تجویز خلافت نمیکرد تا آنکه بعد از مبالغه
بسیار که انصاریان نمودند سعد راضی شد قیس بن سعد چون
دید که پدرش راضی شد بامر خلافت برخواست و شمشیر برهنه
که بر سر پدر خود آمد و گفت چه حجت ترا بر علی بن ابی طالب ع
از انچه واقع شده در غدیر خم که رسول خدای بحکم الهی دست
وی بگرفت و ویرا بر شما امام و حاکم ساخت و همه راضی شدند
و با وی بیعت کردید و ویرا تهنیت گفتید و این زمان مخالفت
میکنید و امر خدای فراموش کردید و پیغمبر شما امروز از میان
شما رفته است والله ای پدر ترک این معامله بکن و اگر نه سر ترا
از تن جدا میکنم چون سعد عباده این سخنان از پسر خود قیس شنید
پشیمان شد و استغفار نمود انصاریان دیگر را تکلیف نمودند
عمر برخواست و گفت لا یجتمع سیفان فی غمد واحد این هرگز نمیشود



که دو کس مرتکب خلافت شوید و این امر متمشی نشود فی الحال شمشیر
برکشید و بر سر ابی بکر رفت که سخن بسیار مگوی و دست دراز کن
که با تو بیعت میکنم و فی الحال با ابی بکر بیعت کرد و بعد از وی عبیده
بیعت کرد و بعد از آن اصحاب ضلالت یک یک و دو دو می
آمدند و بیعت میکردند تا آنکه قریب بیست نفر با وی بیعت کردند
و بعد از آن عمر خطاب شمشیر کشیده بر سر یک یک از صحابه میرفتی
و ایشان را جبراً و قهراً بیاوردی تا بیعت کردندی تا سه روز برین
منوال بود و بعد از سه روز متوجه مسجد رسول خدای شدند و خواستند
که رسول را از قبر بیرون آرند و بروی نماز کنند امیر المؤمنین علی ع
چوبی که بر هر دو سر وی آهن بود بدست گرفته بر سر قبر پیغمبر بایستاد
و سوگند یاد کرد که شما را نگذارم که پیغمبر را از قبر بیرون آرید
یا آنکه کشته شوم یا شما را بقتل رسانم معاویه علیه اللعنه با ابی بکر
ملعون گفت ترک این معامله بکنید که من از پیغمبر شنیدم که روزی
برادرم علی بن ابی طالب سرخ مو بر سر بسته من و چوبی بدین



صفت بر دست وی بیش اگر از مشرق تا مغرب بر وی حمله کنند
غالب شوند باذن الله تعالی و جمله را بقتل رسانند چون این
حکایت از معاویه شنیدند ترک این مبغض نمودند جمله بیامدند
در مسجد رسول نشستند و گفت و گو دراز کشید و علی ع برای تشیع
جنها کرفت و ملامتها کرد که پیغمبر خود را بگذاشتید و بر تغسیل
و تکفین و تجهیز و تدفین وی حاضر نشدید و بروی نماز نگزاردید
و متوجه ثقیفه شده در امر خلافت بحکم الهی و فرمان حضرت رسالت
بناهی بمن تعلق بود منازعت کردید و بمشورت چند فاسق
خلیفه از برای رسول تعیین نمودید درین حال عثمان بن عفان
علیه اللعنه با بنی امیه و عبد الرحمن عوف علیه اللعنه با بنی زهره
بیامدند و عمر و ابو عبیده برخواستند و گفتند ای امیه و ای
بنی زهره بیایید و بیعت کنید با ابی بکر ایشان بیامدند و بیعت
کردند و ایشان جمعی بودند که عداوت ایشان با امیر المومنین
علی ع در حال حیوة رسول شهرت تمام داشت عمر با جمعی کثیر بیامد

امور کرم



و در برابر حضرت امیر المؤمنین علی ع و بنی هاشم بایستادند و گفتند

بیایید و بیعت کنید ابی بکر را که اکثر مردم بیعت کردند و زبیر

برخواست و دست بر قبضه شمشیر کرد و گفت ویحکم یا ابن خطاب

الجشعه علی بن ابی طالب را که برادر و پسر عم رسول است

و عبد الله عباس و رؤسای بنی هاشم و خواص اصحاب رسول

را به بیعت ابی قحافه که از اراذل است دلالت میکنی ترا با این

چه نسبت با انکه خویشان رسول حاضر اند و جمیع شرایط امامت

و خلافت در ایشان موجود است و زبیر قصد آن کرد که شمشیر فرود

آرد بر سر عمر و عمر فریاد بر آورد که علیکم الکلب فاکفونی شره

سلیمه بن سلامه انداز عقب زبیر در آمده دست زد و شمشیر از

وی در ربود عمر شمشیر از دست سلیمه بستد و بشکست بنی هاشم

دست بر قبضهای شمشیر که بیکبار بر خواستند امیر المؤمنین ع

ایشان را منع کرد و آهسته با ایشان گفت که حکم الهی نیست که شما

شمشیر از غلاف بیرون آرید و ما را بغیر از صبر علاجی دیگر نیست چنین



علی بن ابی طالب علی ع دید که منافقان امت بعضی باختیار
وبعضی بقهر وجبر بیعت کردند روی بابی بکر وعمر وخلایق کرد وگفت
ای یاران مخالفت پیغمبر خود کردید وحکم آلهی را معطل کذاشتید
ومن بدین کار سزاوارترم از ابی بکر از انکه من برسول اولیترم
از زنده ومرده ومن وصی و وزیر ویم وموضع سروی وبکتاب
خدای وسنت رسول عالمترم از جمیع شما واشجع واعلم وافصح و
اتقی واین کار حق منست از خدای بترسید واز رسول شرم بدارید
وحق مرا بمن بکذارید عمر علیه اللعنه برپای خواست وگفت یا علی
اگر ما همه را کشته باید که متابعت تو بکنیم ودست از تو بازداریم
تا بیعت همه بکنی بطوعا ورغبتا ویا بجبرا وکراهة امیر المومنین ع
گفت ان ذلك یا ابن صحاك الحبشیه ای از تو واتباع تو که
اصحاب ضلالتند باک ندارم لولا سبقت وصیته محمد ما ترکت
احدا علی ظهر الارض کافرا بالله ومنافقا علی رسول الله وجا
لولانی ولکن اشکوا بثی وحزنی الی الله یعنی اگر نه آن بودی که



پیش گرفته وصیت رسول خدای یعنی امر الهی شده که شمشیر از نیام
بیرون نیاورم مگر در سه موضع که آن قاسطین و مارقین و ناکثین
اند که اگر نه چنین بودی بمیکشیدم اشتم احدیرا از اعدای رسول اما آنکه
منافق بودند بر رسول خدای و بمیکشیدم اشتم یکی از منکران ولایت
خودرا و هر آینه شکایت خود میکنم غم و اندوه خودرا بخدای
یا ابن ضحاک اگر نه این بودی باندک زمانی پریشان میساختم
شما را و نرم میکردم گردنهای شما را ابوبکر و ابوعبیده و علیهما اللعنه
هر دو از جای برخواستند و گفتند یا ابن عم رسول الله ما قرابت ترا
و فضایل ترا دفع نمیکنیم الا آنست که تو جوانی و از عمر مبارک
آنحضرت سی سه مرحله طی کرده بود ابوعبیده گفت یا ابوالحسن
ابوبکر پیر است و از شر این قوم بهتر تحمل تواند کرد و اگر نه خدای ترا
عمر دهد این کار را بتو گذارد خاموش باش و فتنه را بلند
مکن تو میدانی که دلهای عربان و غیر ایشان با تو چه است
امیر المؤمنین ع گفت ای مهاجر و انصاری از خدای بترسید و عهد که

با پیغمبر در ولایت و امامت من بسته اید فراموش مکنید و حق
که از اهل و بیت پیغمبر از خاندان وی بیرون مبرید بخدای که شما میدانند
که ما اهل و بیت پیغمبریم و باین کار اولیتریم و خدای ما را باین کار
و باین کار اولیتریم و خدای ما را باین کار مخصوص گردانیده درین
حال نضر بن سعد انصاری گفت یا امیر المؤمنین اگر این سخنها از انصار
شنیده بدی پیش از انکه با بوبکر بیعت کردندی هیچکس با تو نکردی یا
امیر المؤمنین ع فرمود که بخدای که من پنداشتم که هیچکس این نکند
که شما کردید و حلال دانستید ندانم که روز قیامت پیش رسول
خدای چه حجت آرید بخدای سوگند میدهم کسی را روز غدیر از رسول
خدای شنیده بود که من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه برخیزد و گواهی دهد زید بن ارقم که مخالفان
امیر المؤمنین است روایت کند که دوازده مرد بدری و برخواستند
از انهایی که با ابی بکر بیعت کم بودند عمر خطاب علیه اللعنة والعذاب
بترسید که مردم با علی بن ابی طالب ع بیعت کنند مجلس را برهم زد



دبر آشفت وخلایق را پراکنده گردانید روز دیگر دوازده کس از
اصحاب کبار با یکدیگر گفتند که چون ابو بکر بر منبر رسول رود او را از
منبر بزیر کشیم و بعضی از ایشان گفتند که این نشاید کرد تا با امیر المؤمنین ع
مشورت بکنیم همه بیکبار پیش حضرت رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین حق
خویش بگذاشتی رسول ص فرمود که علی مع الحق والحق مع علی بدانکه
ما همه قصد آن کردیم تا برویم و ابی بکر را از منبر رسول بزیر آریم بخدمت
تو آمدیم تا چه صواب می بینی و چه میفرمایی و ایشان دوازده تن بودند
اول سلمان فارسی دویم خالد بن سعید العاص سیم ابو ذر غفاری
چهارم مقداد اسود پنجم عمار یاسر ششم بریده سلمی و از انصار نیز شش
کس بودند اول ابو الهیثم بن تیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف
و خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهم
امیر المؤمنین ع گفت بخدای که اگر چنین کنید همه شمشیرها کشیده قصد
قتل شما کنند و بنی هاشم نیز با اتفاق کنند چنین چنین شود و هر آینه
مرا دفع باید کرد و رسول خدای مرا خبر داده است که یا علی خدای ترا



بصر فرموده است و خبر داده است مرا که امت من بعد از من با تو
عذر کنند و عهد ترا بشکنند ای علی تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی
چنانچه بنی اسرائیل هارون را بگذاشتند و گوساله را اختیار
کردند همچنین ترا بگذارند و دیگری را اختیار نمایند گفتم یا رسول الله
مرا چه فرمایی چه کنم گفت صبر کن و با ایشان جهاد مکن و اگر نه شمشیرها
کشیده شود و نتیجه یخرج الحی من المیت بر طرف شود و اسلام
ناپدید شود زنهار که خود را نگاه داری و در خانه صبر قرار
گیری که امر الهی چنین است تا آن زمان که مظلوم بمن رسی چون
رسول خدای رحلت نمود بغسل و دفن وی مشغول شدم چون از آن
بپرداختم امت این مخالفت دیدم بر جمیع ایشان حجت گرفتم
میانه ایشان و هیچکس اجابت نکرد الا آنکه حرفی تا سه نوبت بر مهاجر و انصار
حجت گرفتم تا ایشان را بر من حجتی نبود شما نیز بروید و آنچه از رسول شنیده اید
با ابوبکر و اتباع او بگویید و ایشان برفتند و بر منبر رسول خدای در آمدند
و آن روز آدینه بود چون ابوبکر بر منبر شد این دوازده کس از صحا



کبار که شب و روز انیس و جلیس سید مختار و حیدر کرار بودند
هر یکی فصلی فرو خواندند و از فضایل امیر المؤمنین ع یاد کردند و
ابو بکر را بدان امر تشنیع و ملامت نمودند و از صدای تبرسانیدند
ابو بکر چون حجتها بشنید فرو ماند و هیچ جوابی نگفت بغیر ازین که
ولیکم ولست بخیرکم اقیلونی اقیلونی یعنی مرا والی شما کردهاید
و من از شما بهتر نیستم مرا اقالت کنید عمر علیه اللعنه چون این حکایت
از ابی بکر بشنید گفت انزل عنها یا لکع فرود آی از منبر یا خسیس
لئیم چون جواب اینها نداری ابو بکر را بر داشته بخانه اش برد
و سه روز دیگر بیرون نیامد در روز چهارم خالد بن ولید علیه اللعنه
با سه هزار کس در رسید و سالم مولا حذیفه با سه هزار کس در رسید
و همچنین می آمدند از منافقان عرب انانکه دلهای ایشان از نفاق
امیر المؤمنین ع مملو بود و جمله از خوف تیغ او اظهار اسلام نموده
بودند تا انکه لشکر عظیم جمع کردند و شمشیرها کشیده و عمر علیه اللعنه
در پیش ایشان افتاده متوجه مسجد رسول شد و امیر المؤمنین ع با خواص

اصحاب در مسجد رسول نشسته بودند عمر گفت والله یا اصحاب
علی اگر کسی از شما امروز سخن گوید سر او بردارم و شمشیرها کشیده
شود و خالد بن سعید العاص رضی الله عنه برپای خواست و گفت
یا ابن صهاک الحبشیه ما را بشمشیرهای خود میترسانید و باین
لشکر منافق که جمع کرده اید تهدید میدهید بخدای که شمشیرهای ما از
شمشیرهای شما تیزتر است اگر چه بعدد اندکیم ولی از شما بیشتریم
از آنکه حجت خدای که علی بن ابی طالب با ماست و اگر نه آنستی
که اطاعت امام بر ما واجبست شمشیر میکشیدیم و با شما جهاد میکردیم
و عذر خود آشکارا میکردیم در خدمت مولای خود حضرت امیرالمؤمنین
گفت بنشین یا خالد که مقام تو معروفست و سعی تو مشکور گشت
بنشست و سعی سلمان فارسی برخواست و گفت الله اکبر
بخدای که باین هر دو بگوش خود شنیدم از رسول خدای و اگر
نه چنین بس هر دو گوش من کر باد گفت بینما اخی و ابن عمی جالس
فی مسجدی مع نفر من اصحابه جماعة من کلاب اهل النار یریدون

بینما هو



پیغمبر فرمود وقتی ببینی که برادر این عم من نشسته باشد در مسجد من

با جمعی اندک از یاران خود ناگاه اهل جهنم بر وی در آیند و

قصد قتل وی و یاران وی کنند و هیچ شک ندارم که آن

سگان اهل جهنم شمایید عمر خطاب علیه اللعنه شمشیر کشیده و بر جست

و قصد سلمان کرد امیر المؤمنین علی ع برخواست گریبان عمر گرفته

وی را بپیش خود کشید و بازمین انداخت چنانکه شمشیر از دستش

بیفتاد و دستار از سرش بیفتاد و در میان مردم خجل گشت ابو بکر

با جمعی از صحابه برخواستند و عمر را بشاندند امیر المؤمنین علیه السلام

گفت یا ابن ضحاک الحبشیه لولا کتاب من الله سبق و عهد من رسول الله

تقدم لرایت اینا اضعف ناصرا و اقل عددا انگه امیر المؤمنین ع

برخواست با یاران خود گفت رحمت خدای بر شما باد انگه عمر بن خطاب

با لشکر بسیار در مدینه میگشت و یک یک از آن مردم که خلافت

ابی بکر را ابا میکردند میطلبید قهرا و جبرا بیعت میگرفت و هر کجا

جمعی در خانها پنهان بودند ایشان را بیرون آورده بیعت میستانیدند

وبعضی را بقتل میرسانیدند تا سه روز غوغای خلافت و منازعت
بود در میانه ایشان تا آخر بطلب امیر المؤمنین رفته قضیه حضرت
سیدة النسا فاطمه زهرا سلام الله علیها واقع شد و کلد بر و زدن
عمر و ایذا و آزار سیدة النسا بر همه کس ظاهر است و مخالفت عبادة
با ده هزار کس از بنی خزرج با ایشان و قیس بن سعد و بر مجلس
پوشیده نیست و مالک بن نویره با ده هزار کس از قبیله خود با
ایشان بیعت نکرد تا آنکه خالد بن ولید علیه اللعنه را فرستادند و
آن مؤمن را با ده هزار مؤمن بقتل رسانیدند و اموال ایشانرا غارت
کردند و زنان و فرزندان ایشانرا باسیری بردند ای ابراهیم
چگونه اجماع خواص امت شده پس از خدای بترسید و باز گردید
ازین اعتقاد فاسد خود با خدا و رسول این دلیری مکنید ای
ابراهیم اگر اجماع را اعتبار بودی چون در خلافت ابابکر اجماع
منعقد شده پس چرا یزید و باقی بنی امیه که مفسدان و کافران
لعین بر کین اند امام نباشند چرا که آنقدر از مردمان که با ایشان



بیعت کردند و متابعت ایشان نمودند صد برابر آنان بودند که با

ابی بکر و عمر بیعت پس این تقدیر معاویه و یزید و باقی بنی امیه کردندم

امام باشند و هیچکس را شک نبود در کفر آنکسی که امامش آنان

باشند که سر فرزند رسول خدای بریده باشند و اهل بیت رسول الله

او را بر شترهای شایسته باسیری کرده باشند و مدت مدید ازار

اهل بیت رسول الله کرده باشند ای ابراهیم بدانکه اجماع منعقد نشد

در جهان اهل اسلام مگر در قتل عثمان علیه اللعنه که از خواص وعوام

امت از جمیع شهرهای اسلام کتابتها نوشتند و مردم را تحریص و عنف

نمودند بر قتل وی از شهر مصر قریب به پنجهزار کس از ظلم او بشکایت

آمده بودند بیکبار زجله اتفاق نمودند و وی را بقتل رسانیدند به

باقبح وجوه و مدت چند روز ریسمان بر پای او بسته چون سگ

مرده در کوچهای مدینه میکشیدند و گروه از مسلمانان میرسیدند

و لگد بر سر و روی وی میزدند و از ظلم وی شکایت میکردند چنانچه

گفت ای ابراهیم که بحکم آلهی خلیفه بود و بنصوص آلهی و حضرت رسالت پناهی آنکس

در حق او شما را او را خلیفة الله و خلیفة الرسول میگوئید و باز خود
جمیع کتب اعتقادیه خود می نوشتند که خدا و رسول خدا تعیین خلیفه
نکردند و خلیفه کرده عمر خطاب ابو بکر را برغم شما و از کمال بی شرمی ابو بکر را
خلیفة الله و خلیفة الرسول میگوئید پس بایستی که او را خلیفه عمر میگفتید
و می نوشتند ای ابراهیم با آنکه عمر بن خطاب و خالد بن ولید و جمعی
از منافقان بنی امیه را با علی بن ابی طالب عداوت فطری بوده است و این
همه فساد که از ایشان و چندین هزار مؤمن را بظلم و تعدی بقتل رسانیده باشند
و چندین هزار خلق را از طریق حق دور افکنده باسفل السافلین
رسانیده باشند و دعوی امامت و خلافت نمایند ای ابراهیم هیچ آدمی
در دین خود این فساد کردند و با اهل بیت پیغمبر خود این ظلم روا داشتند
آیا روا بود که برای تشفی نفس خود گاهی سعد بن عباده را خلیفه و والی
گردانند و باز معزول کنند و ابو بکر را بنشانند و گاهی عثمان را خلیفه
سازند و باز بجان کشتنش بقتل رسانند و آنچه موافق اغراض ایشان
است چنان کنند ای ابراهیم بدانکه این دو گروه اند که ضدیت و مخالفت



و مجادلت و عداوت ایشان بیکدیگر جمیع امت ثابت طایفه اول

علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین و حضرت سیدة النسا

و سلمان فارسی و عباس و عبد الله بن مسعود و ابو ذر غفاری و مقداد

اسود و عمار یاسر و عثمان بن مظعون و محمد ابن ابابکر و حذیفه الیمانی

و ابی بن کعب و خالد بن سعید العاص و جابر بن عبد الله الانصاری

و ابو ایوب الانصاری و ابو دجانه الانصاری و قیس بن سعد الانصاری

و ابولبابه و ابو الهیثم بن تیهان و تمیم تمار و مالک اشتر النخعی و فضل بن

عباس و ابو سعید خدری و سلیمان بن صرد و سهل بن حنیف و عدی

بن حاتم الطائی و اینها آنهایند که از اسلام تا آخر عمر رسول الله

در خدمت و ملازمت آنحضرت بودند در خلوت و غیر خلوت با او بسر

می بردند و بطریق رسول و عبادت آنحضرت و اقوال و افعال و

اعمال او بهتر از دیگران اطلاع داشتند و پیغمبر در حق هر یکی از ایشان

احادیث فرموده و بعضی را [illegible] از اهل بیت خود خوانده و بعضی را گفته

که نوری در میانه دو چشم منند و در باب هر یک از ایشان منقبتها فرموده



وانها که اهل بیت ونید خدای بر طهارت وعصمت ایشان
گواهی داده وهمچنین خدا محبت ایشان بر تمامی مؤمنان فرض
که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وبحکم الهی قول ایشان صادق
وکلام ایشان نص قاطعست ای ابرهیم انچه گویند از طریق رسول الله
وعبادت آنحضرت از فرایض ونوافل واخبار واحکام بقول
ایشان عمل نمودن اولی وانسب است واعتبار ایشان نزد خدا تعالی
ورسول بیشتر است یا انکه تصدیق نمودن واعتبار ایشان نزد
خدای تعالی کردن قول ابی بکر وعمر وعثمان وعایشه وحفصه
وانس بن مالک وسعد وسعید وابو عبیده وعمرو عاص وابو هریره
وبراء بن عازب وخالد بن ولید وسالم مولی ابی حذیفه وسعد بن
ابی وقاص وطلحه بن عبد الله زیاد وعبد الله بن عامر بن کریز و
معاویه ویزید وعمر سعد وعبید زیاد ملعون ومروان بن الحکم
وباقی بنی امیه که امامان شما اند ابا بی روی نمودن این طایفه
اولی است یا آن که که در اول ذکر کرده شد واعتماد بر قول



این طایفه بیشتر است یا آنانکه اسامی ایشان در اول ذکر کردیم
ای ابراهیم چنین مخالفت این دو طایفه بر جمیع است ظاهر است و
از روز وفات رسول صلعم الی یومنا هذا این دو طایفه قصد قتل و قمع
یکدیگر کردند و در اعمال و افعال و عبادات و اعتقادات مخالفت
این دو طایفه ثابتست این زمان بگوی که ازین دو طایفه کدام بر حق
بودند و کدام باطل ابراهیم مانند حماری که در گرداب وحلات
افتاده بشد متحیر و پریشان نه طاقت سکوت داشت و نه قوت جواب
هارون برآشفت و گفت ای ابراهیم چرا جواب نمیگوئی ظاهرا که
تو امروز هم بر دین رسول الله نبوده امروز تو خود را اعلم و افضل علمای
سید ابی کنیز را الزام نتوانی داد با چندین علما و اهل فضل که با تو
متفقند در همه چیز ابراهیم مضطرب مانده بود چرا که اگر میگفت که
طریق اهل البیت رسول الله و معصومان خاندان و اصحاب
کبار باطلست کفر وی ثابت میشد و مخالفت و حدیث حق بایست کردن
و بیم آن نیز بود که خلایق وی را در مجلس هارون در زیر لگد هلاک



کنند

کنند واگر میگفت که طریق ابابکر وعمر وعثمان واتباع ایشان
باطلست تضییع اعتقاد وابطال مذهب خود میکرد وبیم کشته شدن
نیز بود هارون چون ابراهیم را بدان حال مشاهده کرد روی بحنیفه
کرد وگفت ای حنیفه این علم از کجا حاصل کردی گفت حاصل کردم
بتوفیق خدای وسعی وجد وجهد نفس خود هارون گفت ای حنیفه
استاد تو در علم که بود حنیفه گفت بر خلیفه زمان پوشیده نماند
که من بسن پنج سالگی رسیدم خواجه مرا بحرم محترم حضرت امام الناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرستاد که در خدمت ملازمان
وبندگان آن عتبه باشم وشرایط طهارت وقواعد عبادت بیاموزم
چون مدتی دران حرم محترم بخدمتکاری قیام نمودم وبر طریق طهارت
وتقوی ونماز هر روزه اطلاع یافتم وبدان مواظبت مینمودم تا آنکه
مدت هفت سال از عمر من بگذشت یکروز حضرت امام ع در حرم
محترم درآمد آب وضو طلب نمود اتفاقا آنکس که آن خدمت بدو
مخصوص بود حاضر نبود من دلیری نمودم فی الحال دویدم وآن ظرف آب را



بر داشته بخدمت آنحضرت بردم چون چشم مبارک آنحضرت

بر من افتاد از من سوال کرد که تو چه کسی گفتم که من ملازم طلانم

و مدتی شده که درین حرم محترم طریقه خدمت بتقدیم میرسانم از من

سوال کرد که نماز میگذاری گفتم بلی یا مولانا گفت طریق وضو و

طهارت میدانی گفتم بلی و از هر چه که سوال کرد جواب موافق

بعرض رسانیدم آنحضرت را شگفت تمام روی داد و بتعجب بماند

و گفت حال مرا از ملازمان عتبه علیه تحقیق نموده کیفیت بعرض

رسانیدند در ساعت کس فرستاد و گفت خواجه مرا که اینجا حاضر

است طلبید و گفت این کنیزک تو بسیار عاقله و زیرک است

او را بمن بفروش خواجه من گفت یا ابن رسول الله نیز از جان من

فدای تو باد و کنیز در ملازمت تو بهتر و نیز من یکی از بندگان کمین

و چاکران توام از ان روز باز خدمت خاص آنحضرت بر من مقرر شد

و چون از رشد چون ظاهر بود پیوسته آنحضرت مرا تعلیم نمودی و گاهی

که نسبت بآنحضرت دلیری میتوانستم نمود و بخدمت اولاد اصحاب



که هریک انجمن فصاحت و بلاغت را شاهی و آسمان علوم و فضائل را
ماهی بودند مطالعه علوم مینمودم چندانکه از برکت توجه آنحضرت
مرا قوت مطالعه حاصل شد و اکثر از کتب تفاسیر و احادیث مطالعه
کردم و اکثر از مسایل مشکله که علمای اسلام در تحقیق آن عاجز بودند
حقیقت آنرا از آنحضرت معلوم مینمودم و تا غایت اجتهاد و اهتمام
کردم که امروز در مجلس خلیفه زمان حقیقت مذهب خود را بر موافق و
مخالف ثابت کردم و منقطع نشدم هارون گفت ای حسنیه چه شنیدی
از جعفر بن محمد الصادق در باب رؤیت الله تعالی حسنیه گفت شنیدم
که لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر ابرهیم
گفت ای حسنیه چون رؤیت بر الله تعالی مستحیل است پس چرا موسی ع که
پیغمبر اولوالعزم بود استدعا و طلب رؤیت کرد و گفت رب ارنی
انظر الیک ای حسنیه این طلب محال از روی جهل بود یا از روی سهو
و این هر دو مخل مذهب تو است حسنیه گفت ای ابرهیم طلب رؤیت
موسی نه از روی جهل بود و نه از روی سهو بود بلکه موسی ع در طلب رؤیت



مجبور بود و مقهور جهت آنکه در حینی که بطور میرفت بمناجات هفتاد
کس از بنی اسرائیل اختیار کرد و با خود برد چنانکه قران مجید بدین ناطقست
واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا بدانکه چون این جماعت را
با خود برد با موسی گفتند ما از تو استدعا میکنیم که دعا کنی و از حضرت
الله تعالی مسئلت نمایی که سخن خود را بگوش ما رساند در محلی که تو با خدای
مناجات میکنی موسی بنابر تکلیف قوم و التماس ایشان مسئلت
نمود حضرت پروردگار واهب العطایا اجابت فرمود چون موسی
از مناجات فارغ شد با ایشان گفت هل سمعتم کلام ربکم یعنی شنیدید
کلام پروردگار خود را ایشان گفتند که ما شنیدیم کلامی را اما
نمیدانیم که کلام الله تعالی بود یا کلام شیطان باور نداریم
و قبول نکنیم تا آنکه نه بینیم الله تعالی را آشکارا چنانکه خدای
تعالی در قران مجید میفرماید قالوا لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة
فاخذتهم الصاعقة بظلمهم یعنی گفتند قوم موسی که ایمان نمی آریم بتو تا
نه بینیم خدا را آشکارا پس صاعقه گرفت ایشان را و بسوخت بظلمی



که کردند

یعنی طلب رؤیت نمودند پس موسی گفت چنانکه قرآن بدان ناطق است

که أتهلکنا بما فعل السفهاء یعنی خداوندا مارا هلاک میکنی بانچه سفیهان

ما کردند یعنی طلب دیدار پس ای ابراهیم اگر قوم موسی ع در طلب رؤیت

مقلب بودندی و رؤیت ممکن بودی الله تعالی ایشان را بالصاعقه

هلاک نکردی و اگر موسی ع در طلب رؤیت با ایشان شریک بودی

و اعتقاد به رؤیت داشتی با زعم خود طلب رؤیت کرده بودی پس بایستی

که موسی ع نیز بصاعقه هلاک شدی ابراهیم گفت ای حسینه بعد از آنکه

موسی ع طلب رؤیت بدر خواست قوم خود کرد بعد از سوختن و هلاک

شدن قوم خود چرا گفت که تبت الیک حسینه گفت ای ابراهیم موسی

سوال پیش از دستوری کرد اولی آن بود که دستوری خواستی بعد

از آن سوال کردی و آن عدم دستوری کبیره است نه صغیره از

انجا که رفعت و منزلت رسل است چنانست ترک ادب استغفار

کنند چرا که ایشان معصومان و برگزیدگانند ای ابراهیم میان من و تو

بحث رویت بود من مستدل بودم بر عدم رویت تبت الیک در مبحث



رؤیت دلیل مثبت و شاهد بر این مدعای من ای ابراهیم بدانکه خدا تعالی
با موسی گفت لن ترانی یعنی مرا هرگز نه بینی نه در دنیا و نه در آخرت چرا که
لن از برای نفی ابداست کاهی که موسی با وجود تقرب نبوت و لوای لغوی
و مکالمت نتوانست دیدن پس غیر نبی و کلیم چگونه تواند دیدن بدانکه
صحت رؤیت مشروطست به شرط اول سلامتی حاسته بصر دوم صحت
رؤیت مرئی سیم عدم حجاب و امروز همه این شرطها حاصلست
اگر دیدنی بودی بایستی در دنیا مرئی شدن و چون مرئی نمیشود دلیلست
که رؤیت او محالست و نیز اگر رؤیت الله تعالی جایز بودی جسم بودی
یا عرض یا جوهر و محالست که او جسم و جوهر و عرض باشد جهت آنکه این اشیا
حادثند و او قدیم ای ابراهیم بدانکه لابداست که هر چیزی که مرئی و دیدنی
شود او را با کیفیتی توان دید و ذات الکیف محدث باشد و نیز هر چیزی
که او را بینند باید که در برابر بیننده باشد و هر چه چنین باشد در مکان و جهت
و واجب الوجود در مکان و جهت نیست پس دیدن وی محال بود ابراهیم
گفت ای حنفیه چه گوئی در آیه وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة چنین گفت



ای ابراهیم بدانکه این آیه موّل است الی ربها ناظرة یعنی الی نعمت ربها
ناظرة یعنی بنعمت خدای و رحمت او نگرنده بود بدانکه مضاف محذوفست و
مثل این در قرآن بسیار است بدانکه نظر گردانیدن حدقه بود بجهت
مرئی و این بر خدایتعالی روا نیست زیرا که جسم و جسمانی نیست دیگر بدانکه
هر جا که نظر بود رویت که دیدار است لازم نباشد چنانکه عرب گوید
که نظرت الهلال ولم اره یعنی بماه نگاه کردم و ندیدم و اگر نظر بمعنی رویت
بودی سخن متناقض بودی ابراهیم گفت ای حسنیه چگوئی در معنی این آیه
که فمن کان یرجو لقاء ربه حسنیه گفت بدانکه لقا دیدن بود در مقابله
و نزدیک شما که حنفیه دیدن در مقابله بر خدایتعالی روا نیست دیگر انکه اگر
لقا بمعنی دیدار بودی خدایتعالی لقای منافقان را اثبات کرده است فاعقبهم
نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه یعنی نفاق در دلهای ایشان خواهد بود تا
روزیکه ایشان بخدا رسند و باتفاق جمیع مذاهب منافق را دیدار
از خدایتعالی نخواهد بود پس معلوم شد که هر کجا در قران ذکر لقا است
مراد از ان دیدار نیست اگر نسبت بمومنانست ثواب خدا و رحمت ویست



و اگر در حق کافران و منافقان استعداد از آن خشم خدای
و عذاب اوست چنانکه میفرماید و ان کثیرا بلقاء ربهم لکافرون و درین
آیه لقا یعنی رحمت است و این آیه شاهد آنست که فاما الذین کفروا
کذبوا بایاتنا ولقاء الآخرة فاولئک فی العذاب محضرون و اینجا
از لقاء آخرت عرض ثواب آخرت است بدانکه اگر رویت در دنیا
ممکن نبودی آخرت ممکن بودی خدایتعالی در جواب موسی و قوم موسی
گفت لن ترانی فی الدنیا یعنی مرا نه بینی و نتوان دیدن چون حسینیه
سخن بدینجا رسانید هارون اورا منقطع کرد گفت ای حسینیه مولای
تو جعفر بن محمد بچه دلیل مردمان شیعه خود ترغیب کرد بمتعه کردن
وامر نمود بآن حسینیه گفت بنا بر نص کلام ملک علام که میفرماید که
فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة یعنی متعه کنید
شما بآن چیز از زنان بدهید مهرهای ایشان از برخلیفه زمان واضح
بود که جمیع مفسران و فقها متفقند که مراد نکاح متعه است ابراهیم
گفت که این آیه منسوخست و در میان اهل سنت و جماعت خلافیست



بعضی

بعضی گویند که در بدایت اسلام مدتی حلال بود بعد از ان حرام گشت
وبعضی گفته اند که در فتح مکه حرام شد حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه
انچه میگویی از کمال تعصب است که چرا که عثمان علمای شما درین
باب مختلف مضبوط روایت کرده اند متفاوت اللفظ والمعنی که نقض
بعضه بعضاً بدان ای ابراهیم که در قران هر آیتی که منسوخ شده
ناسخ دارد اگر کسی از شما سوال کند که اینی که ناسخ آیه متعه است
کدام است چه میگوید ابراهیم عاجز شده گفت منع عمر ناسخ آیت است
که اگر این آیه منسوخ نبودی رسول از آن منع نکرده بودی عمر منع نکردی
حسنیه گفت ای ابراهیم دلیل روشن و برهان مبین بر حلیت متعه
وعدم نسخ او منع عمر است چرا که اگر متعه بنص کلام الله یا بنص
رسول الله منسوخ می بود و حرام می شد البته روزی که عمر از آن
منع مینمود متمسک بآن آیه یا بدین حدیث می شد و آن
را سندی میساخت و میگفت که خدای تعالی در تحریم متعه
چنین فرموده و یا رسول بدین حدیث منع نموده و بجهت آنکه متعه



کانا محللین علی عهد رسول الله انا احرمهما واعاقب علیهما متعه
الحج ومتعه النساء یعنی دو متعه که در زمان رسول صلعم حلال بودند حرام
میکنم ازاو بدان عقوبت مینمایم یکی متعه حج و دویم متعه النسا واین قول
عمر بدین عبارت شاهد است برانکه متعه از جانب خدا و رسول ممنوع
نبود بلکه ماموریم بکردن آن وبر پاکردنش حکمی واقع نشده وهیچکس نقل
نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیم مترتبست وانچه از احادیث در طریق
اهل البیت علیهم السلام واقع شده بی نهایت است از آن جمله اینست
که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که لولا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی الا الشقی
والا الشقی نیز خوانده اند ای ابرهیم انچه در احادیث واخبار در طریق شما
واقعست واصحاب شما نقل کرده اند بیان کنم روایت کنند از عمر بن حصین
که کفت انزلت ایة المتعه فی کتاب الله و فعلنا ها مع النبی ولم ینزل
قران یحرمها ولم ینه النبی عنه حتی مات یعنی آیت متعه نازل شد در کتاب
خدای ودر وما کردیم با نبی آن کار را وهیچ چیز از قران نازل نشده در حرمت
آن و پیغمبر منع نکرد ما را از ان تا انکه از دنیا برفت و صحیح بن عبدالله مسعود



بدین عبارت که قال کنا نغزوا مع رسول الله ولیس معنا نساء فقلنا

الا نستخصی الن[ا] عن ذلک و رخص لنا ان ننکح المراة بالثوب الی اجل

نستحضر

ثم قرا عبد الله یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم یعنی

عبد الله مسعود روایت کرد که غزا میکردیم ما با رسول خدای و زنان ما

نبودند با ما پس گفتیم یا رسول خدای ما اصل الله ایا حاضر کنیم زنان خود را

رسول صلعم نهی کرد و منع فرمود ما را از حاضر کردن زنان ما پس رخصت داد

ما را که عقد نکاح متعه کنیم بجامه تا وقت معین پس عبد الله مسعود این

ایه خواند که ای انها که ایمان آورده اید حرام نکردانید طیبات را که

بر شما حلال کردانیده اند و بمچنین روایتست از ابن عمر بدین عبارت

که سال عن عبد الله ابن عمر رجل من اهل الشام عن متعة النساء قال هی

حلال فقال ان اباک قد نهی عنها فقال ابن عمر ارایت ان کان ابی

قد نهی عنها وضعها رسول الله نترک السنة و نتبع قول ابی مضمون انکه

شخصی اهل شام پرسید از عبد الله بن عمر از متعه زنان که حلالست

یا حرام عبد الله عمر گفت که حلال ان شخص گفت که پدر تو نهی کرد و منع نمود



از ان عبد الله گفت که اگر پدرم نهی کرد خدا و رسول خدای امر کرده

بکردن آن حاشا که ما ترک آن کنیم و متابعت پدر کنیم ای ابراهیم

اصل در جمیع اشیا اباحتست تا وارد شود منعی و ایراد منع محتاج است

به دلیل و هر جا که دلیل نیست منع نیست اگر گویی که مانع عمر است چنانکه

مذکور شد میگویم که از دو حال بیرون نیست یکی انکه مستند منع او

با دلیل بود یا اجتهاد و اگر دلیل بود مسلم اما این خود ظاهر است که هیچ

دلیل نیست نه سمعی و نه عقلی که مستند منع او بود و اگر منع او از روی

اجتهاد باشد لا نسلم از برای انکه اجتهادی که در مقابل نص الهی بود

باطل بود و دلیل دیگر قول امیر المؤمنین علی است و فتوی و قول

او در دین حجتست از جهت عصمتش و اجماع اهل البیت و عبد الله

بن عباس و عبد الله مسعود و سعد بن خیبر و جابر بن عبد الله دلیل

و صحت بر حلیت آن دیگر بدان ای ابراهیم که روایت کند

ابی رماح که از فقهای تابعین است از صفوان بن معلی از پدرش

که او گفت که سبب آن بود که عمر از متعه زنان منع کرد و از ان نهی

که عمر بن حریث زنی را متعه کرد و عمر از وی پرسید که در حالی که
متعه کردی که حاضر بود و در حضور که کردی گفت مادر او عمر گفت
انهی عنها اخشی ان یکون دغلا ای فسادا یعنی من از متعه کردن
منع میکنم که میترسم که آن فسادی باشد و همین سخن که مذکور شد
سند منع خود ساخت و در همان روز منع نمود روایت دیگر آنست که
عمر بن خطاب بخانهٔ خواهرش رفت دید که وی بغسل کردن مشغولست
گفت شوهری نداری و ایام حیضت نیست غسل چرا میکنی گفت متعه کرده ام
بنابرین عمر اعتراض نموده امر کرد که دیگر نکاح متعه منسوخ است ابراهیم مجرد ای م
آنکه کسی ترسد که در عقدی از عقود شرعیه و احکام حلیه او خلل فساد ملیّه ر
شود جایز نیست تحریم آن عقد و نهی نمودن از آن جایز نیست تحریم و
ابطال جمیع عقود شرعیه از برای آنکه ممکنست که در جمیع امور شرعیه
و احکام ملیه او خلل فساد شود ای ابراهیم اگر کسی بموجب قول خدا و
رسول مخالفت عمر نماید و آن را بدعت داند آنکس را رافضی گویند و تکفیر
وی کنند و بقتلش رسانند زهی عناد و تعصب و گمراهی دیگر حنفیه گفت



ای ابراهیم که در نقل صحیح واقع شده که عبد الله عباس متوجه بود بجایی
چون بمسجد الحرام رسید ملازمان با وی گفتند که عبد الله زبیر با جمع کثیری
از اصحاب در مسجد حاضر است و دران وقت عبد الله زبیر دعوی خلافت
کردی در مکه و عبد الله عباس در آخر عمر مکفوف شده بود در ساعت فرود
آمد و متوجه شد بمسجد چون چشم عبد الله زبیر بر وی افتاد در مقام تعرض
و گفت جاء یا اعمی اعمی الله قلبه یحل المتعه وهی الزنی المحض یعنی آمد کوری
که کور کرداناد خدا دل او را حلال میداند متعه حال آنکه زنای محض است
عبد الله عباس چون حکایت او را بشنید بنشست جمله تعظیم وی کردند
گفت ان الله سلب ابصارنا وسلب بصایرکم یعنی خدا چشمهای مرا ستد
و عقلهای شما را والله لقد انزلت المتعه فی کتاب الله وعمل بها علی عهد
رسول الله ولم ینه عنها ولم یات بعد رسول بحرمتها والدلیل علی ذلک
قول عمر متعتان کانتا علی عهد رسول الله محللتین انا احرمهما واعاقب
علیهما فقبلنا شهادته ولم نقبل تحریمه یا عبد الله انک دون متعة فاسئل امک
عن بردی عوسجه مضمون کلام عبد الله عباس آنست که بخدای که نازل شد متعه



در کتاب خدای وعمل کردن بمتعه در زمان رسول الله وخدا از آن
منع نکرد وبعد از محمد صلعم دیگری بیامد که حرام کند متعه را و دلیل آن
قول عمر است که گفت متعتان حرام پس ما گواهی عمر را قبول کرده ایم
اما تحریم او را قبول نمیکنیم و ای عبد الله زبیر بدان بتحقیق که تو از متعه
حاصل شده پس برو و بپرس از مادر خود کیفیت دو برد عوسجه را چون
عبد الله زبیر از عبد الله عباس این بشنید بغایت متغیر شد ومنفعل
گشت وچون ایام حکومت او بود از شرمندگی از مجلس برخاسته
متوجه حرم خود شد وشمشیر بکشید واز روی غضب بر سر مادر خود
آمد واز مادر پرسید که اخبرنی عن بردی عوسجه مادرش فی الحال
گفت که ان اباک کان مع رسول الله و قد اهدی الرجل یقال — اهداه صح
له عوسجه بردین فاعطاه فمتعنی بهما فعلقت بک وانک من متعة — فمتعتنی صح
یعنی پدر تو زبیر با رسول خدا بود ومردی عوسجه نام بردیمانی برای رسول
آورد ورسول آن هر دو را به پدرت بخشید وپدرت با آن دو
بردیمانی مرا متعه کرد ومن بتو آبستن شدم وتو از متعه چنین حکایت



بدینجا رسید هارون الرشید بسیار خوش آمد چرا که عبد الله عباس جد وی

بود با آنکه بر یحیی بن خالد رد و گفت ما تا این غایت مانع این

امر بودیم رخصت داده مردم را از نکاح متعه بعد ازان در زمان

مامون هارون متعه شایع شد و تا مدتی منع آن نکردند و در زمان الرشید

نیز معمول بود با آنکه معتصم ملعون از آن منع کرد پس حسنیه گفت ای

ابراهیم سخن دراز کشید و خلیفه زمان و سلاطین و ارکان دولت را

ازین مباحثه و مجادله ملالت شد از تو یک سوال دیگر میکنم و خاتمت

بحث برین سوال خواهد بود راست بگوی که این حدیث نزد شما ثابت

که پیغمبر در حق سیدة النساء فرموده که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد

اذانی و من اذانی فقد اذی الله یعنی فاطمه پاره ایست از من هر که

برنجاند اورا مرا رنجانیده باشد و هر که مرا برنجاند خدای را رنجانیده

باشد ابراهیم گفت این حدیث صحیح است و جمیع امت بر صحت این

حدیث متفقند و هیچکس انکار این نتواند کردن حسنیه گفت بدان خدای

که خالق جمیع اشیا است راست بگوی که ابو بکر و عمر فدک را از حضرت



سیده النساء علیها السلام الله علیها باز گرفتند بظلم بانه ابراهیم گفت بلی

فدک را گرفتند بحکم حدیث رسول صلعم که ابوبکر ناقل آنست که نحن معاشر ا — لانبیاء

لا نورث و ما خلفناه فهو صدقه یعنی ما معاشر انبیاییم ما را میراث

نباشد هرچه از ما بماند صدقه است حسینه گفت ای ابراهیم بدانکه ابو سعید

خدری که از اصحاب شما است روایت کند که چون آیه وات ذا القربی

حقه نازل شد رسول ع حضرت فاطمه را گفت خدای میداند که پدر تو

در زیر فلک جز فدک ندارد و آن روز فدک بسیدة النساء بخشید و

بوی تسلیم کرد و سه سال در زمان حیات رسول ع عامل حضرت فاطمه ع

در انجا بود و حاصل فدک به آنحضرت میرسید و بعضی گویند پنج سال و بعد از

رسول ابوبکر فدک را از آن حضرت باز ستد و چون آن حضرت ~~میرسید و بعد~~

دعوی کرد که فدک حق منست ابوبکر گواه طلبید امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین ع

و ام ایمن و قنبر گواهی دادند که پیغمبر فدک را بحضرت فاطمه بخشیده و حضرت

امیر المؤمنین حسب التماس حضرت فاطمه رفت گفتند هذا بعلک یجره الی نفسه

فلا نحکم بشهادته یعنی این شوهر تست جز منفعت از برای خود میکند حال آنکه



این حدیث نزد شما و ایشان نیز ثابتست که پیغمبر ص فرموده که علی مع الحق
والحق مع علی با وجود این گواهی وی نشنیدند که جز نفع از برای خود
میکند حال آنکه جز نفع آن کافر زندیق از برای خود کرد که حدیث نحن معاشر
الانبیاء را وضع کرد و مثل این ظلم صریح با اهل البیت رسول خود نمود
و گواهی نشنیدند که حکم نمیکنیم بگواهی زنی و آنچه از رسول مانده بود از
باتین و ارضین تصرف کردند و فدک را انتزاع نمودند و گفتند
که فدک ملک رسول الله بود در تصرف فاطمه بر سبیل طعمه بود اکنون
بر تقدیر که بر سبیل طعمه بوده باشد چنانکه ایشان گفتند کسی که دعوی اسلام
کند چگونه جایز باشد که چیزی که رسول ص در حیات بر سبیل طعمه بجگر
گوشه خود داده باشد بعد از وفات آنکس از و باز گیرد و این حدیث
که ابو بکر نقل کرده که پیغمبر از میراث هیچ نباشد هیچکس دیگر از صحابه
رسول این حدیث نشنیدند و روایت نکرده اند الا ابی بکر و عایشه
دختر وی و رسول ص الله هیچکس از عرب و هیچکس از اهل البیت و صحابه
نگفته بود که ورثه اهل بیت من از من میراث نبرند از ابراهیم اگر ابو بکر



کاذب و غادر و ظالم بنودی بایستی که اهل البیت و جمیع صحابه برین
اطلاع داشتندی و پیغمبر ص با ایشان اظهار فرمودی که هرچه از من بماند
صدقه است تا اهل البیت او و جمیع صحابه برین اطلاع یابند بعد از طلب
چیزی که بر ایشان حرام بودی نکردندی پس از سخن ابو بکر لازم است
که میان حلال و حرام تمیز کردندی جهت آنکه اتفاق امت که صدقه بر بنی هاشم
حرام است پس از سخن ابو بکر لازم می آید که اهل بیت طلب حرام کردند و
دیگر از سخن ابی بکر لازم می آید که رسول الله کما ینبغی ادای رسالت نکرده
و آیه الیوم اکملت لکم دینکم غیر واقع شد چرا که رسول مبعوث بود در عالمیان
عموما و بر اهل البیت و اقارب و عشایر خود خصوصا و بمقتضای آیه
وانذر عشیرتک الاقربین مامور بود که عشایر و اقارب خود را انذار
نماید پس اگر سخن ابو بکر راست بود بلاشبهه رسول الله تقصیر کرده باشد
در ادای رسالت و ظلم کرده بر اهل البیت خود که ایشان را اعلام نکرده
بود که شرعا جایز نیست شما از من میراث برید و آنچه از من بماند صدقه است
و بر شما حرام است حسنیه گفت ای ابراهیم چرا جواب نمیگوئی صداروا وا

ازین زندقه که شما برخود روا داشته اید که از برای تصحیح کلام ابی بکر
تقصیر وظلم بر پیغمبر خود که اشرف کائناتست لازم دارید ای ابراهیم
اگر گویی که پیغمبر با عشیرت و اهل بیت خود گفته بود که مرا میراث
نباشد و هرچه از من بماند صدقه است بر شما حرامست و ایشان
سخن پیغمبر نشنیدند و قبول نکردند ای دلیل عصیان بلکه کفر ایشانست
حال آنکه خدای تعالی بر عصمت ایشان گواهی داده که انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و باتفاق عالمیان
از مخالف و موافق که ایشان از اهل بهشتند بنص خدا و رسول
بلکه قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخند و ساقی حوض کوثر بقول شما از
احادیث که روایت میکنید پس جهت شما را هیچ جواب شافی نیست
پس ثابت شد که ابی بکر حدیث دروغ وضع کرد و کذب علی الله
و علی الرسول باعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر است و همچنین ظلم او نسبت
بسیدة النساء و تکذیب شهادت حضرت امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین
علیه السلام کفر است بر هیچ عاقل منصف پوشیده نیست که مثل این



کفر صریح

افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خود و اهل بیت که جور صریح و ظلم قبیح است
ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما که حاضر بودند هیچ یک را
جواب نماند و مجال نطق نبود و هارون نیز از افعال قبیحه خود شرمنده بود
دیگر مرتبه حسینیه گفت ای ابراهیم در حالتی که حضرت فاطمه علیها السلام
دعوی فدک نمود و گفت پیغمبر در حال حیات فدک را بمن داده و ملک
من فرموده ابوبکر گواه طلبید آیا بشرع پیغمبر عمل کرد یا خلاف
شرع نمود ابراهیم از ترس آنکه مبادا که سخنی گوید که موجب الزام و فضیحت
او شود زیاده بر آنچه شده بود هیچ نمیگفت حسینیه گفت ای ابراهیم
حضرت سیدة النساء صاحب ید بود ابوبکر مدعی نحن معاشر الانبیاء
صاحب حکم شریعت که البینة للمدعی والیمین علی من انکر پس آنکه
او از حضرت فاطمه که صاحب ید بود گواه طلبید آیا از روی جهل بود
یا ظلم کرد ای ابراهیم بحق خدای که جواب بگوی یا از سر کرسی بزیر آی
ای یاجو دا امتش کن ابراهیم و شافعی و ابو یوسف بترک خود راضی
بودند و جمیع خلایق بر ایشان میخندیدند و از ترس هارون هیچ جواب



نمیتوانستند گفت روایت کنند که هارون ابن عمی بود بحسن صورت
و لطف سیرت آراسته و بغایت صاحب کمال بود نام وی خالد بن
عیسی و در محبت اهل البیت شهرت تمام داشت و هرگز تقیه نکردی و بر هارون
نیز ظاهر بود که او بطریق اهل است ازان جهت که هارون زاید و محبت البیت
تمام بود و هرچه خواستی کردی و هیچ کس را یارای آن نبود که با وی
متعرض شود و گویند وی نزدیک حسینیه نشسته بود در هر مسئله که حسینیه
الزام ابراهیم کردی وی یک کف از درهم و دینار بر حسینیه نثار
کردی و تحسین وی نمودی و بر ابراهیم و دیگران نیز خندیدی و با ایشان
تمسخر کردی و هیچ ملتفت بهارون و منع او نشدی و دست بر قبضه
تیغ زده در حفظ حسینیه کوشیدی که مبادا کسی در مقام ایذا و آزار او
شود و هر لحظه حسینیه را دلداری دادی و تحریص نمودی در بحث کردن پس روی حسینیه
به هارون و جمیع علماء کرد و گفت بدانید که حضرت امیر المؤمنین ع در باب
فدک گواهی داد ابوبکر امتناع نمود امیر المؤمنین ع فرمود که ای ابوبکر
اگر هر کس به نزد تو آیند و یکی ازیشان دعوی بر دیگری کند که فلان ملک



محدود و معین که در تصرف اوست ملک منست و او بغیر حق متصرفست و غاصب
به مجرد دعوی قبل از آنکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود و معلوم کنی که غاصبست
از وی میستانی و بمدعی تسلیم میکنی ابوبکر گفت نه امیرالمؤمنین ع پرسید که
گواه از مدعی طلب میکنی یا از مدعی علیه طلب کنی که رسول فرمود که البینة للمدعی
والیمین علی من انکر امیرالمؤمنین ع فرمود پس چرا با فرزند رسول
و نور دیده و بضعه رسول الله بخلاف قول خدا و رسول عمل کردی ابوبکر
گفت چگونه یا ابوالحسن امیرالمؤمنین ع فرمود جهت آنکه فاطمه علیها السلام
مدعی علیها و ذات ید است و متصرفه فدک آنکس که دعوی نحن معاشر الانبیا
کند بر وی است که اقامت بینه نماید بر طبق مدعای خود بر تقدیری که پیغمبر ص
در حال حیات خود بسیده النساء داده باشد بحکم اسلام باید که در دست
ورثه رسول بوده باشد تا زمانی که مدعی حدیث اقامت بینه عادله نماید بر طبق
مدعای خود و باید که گواه کسی باشد که صدقه بر وی حرام بوده و شرعاً از صدقه
حصه نبرد و آن گروه بنی هاشمند که صدقه بر ایشان حرامست و سوی بنی هاشم
جمیع مسلمانان در صدقه شریکند و از آن حصه دارند پس جمیع آنهائی که در صدقه



شریک باشند گواهی ایشان را در باب فدک نتوان شنید پس آنکس که
مدعی فدک است اگر از گواه عاجز آید غایت ما فی الباب سوگند متوجه فاطمه شود
بمعتقد کسی که اعتقاد بعصمت اهل البیت نداشته باشد نزد ابوبکر فاطمه معصوم
است بحکم الهی چنین تواند بود که معصوم مرتکب کبایر شود و دعوی باطل نماید
ابوبکر علیه اللعنه خجل شد و سر در زیر افکند چنانکه تو ای ابراهیم که سر در
زیر افکنده نه جوابی موافق توانی گفت و نه بگمراهی و ضلالت خود معترف
توانی شد حسینه گفت ای ابراهیم سخن ابوبکر باطلست و حدیث نحن
معاشر الانبیا موضوع از جهت آنکه مخالف نص کلام است یوصیکم الله
فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین و اول کسی که مخاطب باین خطاب
رسول الله است و این حکم عامست و دیگر در قرآن بسیار است
از اخبار که انبیا را میراث بوده است چنانکه فرمود وورث سلیمان داود
و هم چنین در قرآن است که زکریا دعا کرد و از خدای طلب فرزند نمود که از و
و آل یعقوب میراث برد و این صریحست که فهب لی من لدنک ولیا
یرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا بموجب نص قرآن معلوم گم

که انبیا را میراث نبوه است و حدیث نحن معاشر الانبیا تکذیب قرآن
میکند و معلوم میشود که واضع این حدیث قرآن نمیدانسته و اگر دانستی
چنین روایت نکردی که قرآن کذب و مخالف آن بودی ای ابراهیم اگر
ابو بکر حدیث را چنین میگفت که انا من بین الانبیاء لا اورث و ما — لا اورث لی ظ
ترکت یکون صدقة علی المسلمین باری بهر طریق کذب و بطلان مفتری
بشهادت قرآن معلوم نمی شد اما حضرت الله تعالی جهت هدایت
قرآن کاذ مفتری که واضع حدیثست کور کردانید تا ظاهر شود اهل معرفت
را کذب و بطلان بگواهی الله تعالی یکی از علمای بغداد که از تلامذهٔ
ابو حنیفه بود دید که ابراهیم هیچ نمیگوید گفت ای حسنیه بدانکه سلیمان
از داود علم و نبوت گرفت نه مال و عقار و ضیاع این سخنی است — حسنیه گفته
که قبل از تو کرامان دیگر نیز گفته اند و این از قلت عقل و کثرت جهل
و تعصب و عناد ایشان است چرا که سلیمان ع در حال حیات داود
عالم بود و پیغمبر شده بود و نص قرآن است که داود و سلیمان اذ یحکمان
فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم و کنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان

وکلّا آتینا حکماً وعلماً میراث را اطلاق بر چیزی میکنند که بعد از میّت
میان ورثه او منقسم شود و نبوت قابل قسمت نیست و اگر چنین بودی
بایستی که اولاد آدم ع جمله بشرکت نبی بودندی تا انقراض عالم الخ
در میان اولاد آدم همچنین شیث نبی بود پس نبوت بمیراث — همین را
نباشد بلکه نبوت وحی الهی و عصمت و استحقاق و همچنین اگر گویی
که زکریا وارث نبوت انبیاء الله تعالی سئلت نمیخواست و وارث مال و اسباب
دنیوی از سخن تو قدح نبوت زکریا لازم می آید نعوذ بالله بلکه معصیت
و کفر او حاشا من ذالک ابراهیم گفت از چه جهت چنین گفت
ازینجهت که زکریا در دعا گفت که انی خفت الموالی من ورائی
وکانت امرأتی عاقراً فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب — واجعله رب رضیا
اجماع اهل تفسیر است که مراد از موالی اینجا پسران عم من نبی نباشند
و من میترسم که پسران عم من نبی شوند و بمرتبه نبوت برسند پس
مرا پسری ده تا پسران عم من نبی نباشند و بمرتبه نبوت نرسند و دلالت
کند که زکریا بقضای الهی راضی نبوده و پسران عم حسد بردی و این دلیل

معصیت

بمعصیت زکریا بلکه او نعوذ باالله من هذ الاعتقاد باوجود انکه در آخر کفر ۴ ظ

دعا گفت رب رضیا و بلا شک و شبهه نبی راضی بخد اگر مراد در ایه مذکور

نبوت بودی و اجعله رب رضیا نگفتی و گفتن این بی فایده بود پس

ثابت شده که انبیا را میراث بود بد این عقلا و حدیث معاشر

الانبیا موضوع ابی بکر دنعا در ظالم فاطمه زهرا چرا که حدیث مخالف موضوع ۵

قران است در محلی که ایه انک میت و انهم میتون نازل شد پیغمبر

بر منبر رفت و گفت ای یاران بدانید که بعد از من اصحاب غرض از من دروغ ۶

بسیار نقل خواهند کرد و هر کس بر حسب مدعای خود را احادیث

وضع خواهند نمود و بمن منسوب خواهند ساخت بدانید که هر حدیث

که از من روایت کنند و آن موافق قران نباشد اعتبار مکنید

و حدیث اینست که فاذا جاءکم الحدیث فاعرضوه علی کتاب الله

فاذ رفضوه دیگر حسینه گفت ای ابراهیم که چون حضرت رسالت ص از

دار فنا بدار بقا رحلت فرموده استر و شمشیر و ناقه و عمامه و دیگر چیزها

از آن حضرت مانده بود امیر المومنین ع آنرا متصرف شد و ذره حضرت



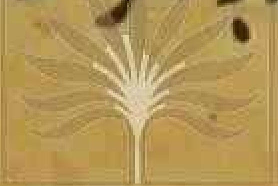
حضرت رسول مرهون بود در جایی که آن حضرت رحلت نمود امیرالمؤمنین
آنرا از رهن بیرون آورد و متصرف شد که از جملهٔ موارث حضرت
رسالت بود و هیچکس با وی منازعت نکرد و این در کتب مذکور است و
هیچکس نگفت که رسول را میراث نیست مخلفات آن حضرت را صرف
مستوی پس بایستی که اینها را نیز از امیرالمؤمنین میگرفتند اگر گویند
ایشان طلبیدند و امیرالمؤمنین غلبه کرد بر ایشان تسلیم نکرد و ایشان عاجز
شدند حاشا که امیرالمؤمنین ظلم کرده باشد چنانکه آنرا شرعا در آن تصرف
نتوان کرد وی تصرف نماید و آن چیز بر وی حرام نبود بالله بگو نزدیک
بود چراکه اگر چنین بودی حدیثی مجمع علیه متفق فیه درین باب وارد گشته
بودی باطل و دروغ بود چراکه اگر چنین بودی حدیثی مجمع علیه و متفق فیه
درین باب وارد گشته بودی که رسول در حال حیات مخالفت خود را
تملیک امیرالمؤمنین کرد پس معلوم شد که بارث بدان حضرت منتقل شد و
این ترکادب است چون سخن بدینجا رسانید هارون گفت ای ابراهیم و ای
علما که حاضرید چون جواب حسینه ندارید او تضییع و ابطال مذهب

مخلفات را



ننمائيد و شما ساکت شدید و سکوت موجب رضا است پس حضرت امیر
وی اختیار نمیکنید همه سرها در زیر افکندند پس دیگر مرتبه حسنیه گفت ای
ابراهیم و ای علما که حاضر بد بدانید که در جمیع تواریخ شما مذکور است
و اتفاق امت است که چون ابوبکر علیه اللعنه رد شهادت شهود کرد و گواهان
حضرت سیدة النساء را نشنید فاطمه علیها السلام گفت ای ابوبکر تو از
پدر خود میراث ببری و بر ایشان حجت بسیار گرفت و الزام ایشان
نمود و بر ایشان لعنت کرد و خشمناک و رنجیده مهاجرت نمود و
بگریست و سوگند یاد کرد که در قیامت نزد حضرت رسالت پناهی
از ایشان شکایت کنم و در حینی که از دار فنا بدار بقا رحلت مینمود
وصیت فرمود بحضرت امیر المومنین که مرا در شب دفن کند و نگذارد که
ابوبکر و عمر و اتباع ایشان بر جنازه آن حضرت نماز کنند پس حضرت
امیر المومنین وصیت آنحضرت را بجای آورده و او را بشب دفن کرد
در میانه قبر و منبر حضرت بحکم حدیث ما بین قبری و منبری روضة من ریاض
الجنة و موضع قبر آن حضرت را پنهان ساختند و هموار نمودند و دیگر

ابوبکر و عمر با جمیع اعوان آنحضرت و انصار خود بدر خانه امیر المومنین ع
رفتند و تعزیت آن حضرت گفتند و از حال آنحضرت و کفن و دفن وی سوال
کردند امیر المومنین گفت بوصیت وی عمل کردم نه خواستم که مخالفت و
که او را بشب دفن کردیم ابوبکر و عمر پرسیدند که چرا هیچکس را از اصحاب
خبر نکردی امیر المومنین گفت بوصیت وی عمل کردم و نخواستم که مخالفت
وصیت وی کنم جهت آنکه مخالفت وصیت وی نوعی از ایذا است و
شما بکرات و مرات از رسول صلعم شنیده اید که فاطمة بضعة منی ایذاها
فقد اذانی و من اذانی فقد اذا الله پس چگونه جایز بود که ایذای
خدا و رسول نمایم عمر علیه اللعنه بغایت مضطرب شد و گفت برویم و او را
از قبر بیرون آوریم و بروی نماز کنیم رفتند و هر چند قبر آن حضرت را
طلبیدند نیافتند این حکایت را بدین طریق که بیان کردم اجماع امت است
و هیچکس را خلاف نیست پس رنجیدن حضرت فاطمه صلوات الله علیها
و غضب وی و محروم شدن مهاجر و انصار از نماز وی دالست بر کمال
و غضب حضرت سیدة النسا از جهت ظلمی که بر وی کردند و بر شوهر بزرگوار وی



از غصب امامت و بر فرزندان نامدار از ناشنیدن شهادت
ایشان و مجموع ایشان از مهاجر و انصار در روایت این حدیث
متفقند که حضرت رسالت ص فرمود که ان الله یغضب لغضبک و یرضی
لرضاک یعنی ای فاطمه خدای غضب میفرماید از برای غضب تو و خشنود میشود
بخشنودی تو پس بموجب این حدیث غضب حضرت فاطمه غضب
الله تعالی است و خدای تعالی بر ایشان غضب فرموده است و بحکم حدیث
اول که فاطمه بضعة منی هر که فاطمه را برنجانیده است خدای را رنجانیده و خدای تعالی
میفرماید که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة
پس بلا شبهه ابو بکر و عمر و اتباع ایشان کافر و غادر و ظالم باشند
و لعنت خدای و رسول و ملائکه و غضب الله متوجه ایشان است حسینیه بجس
سخن بدینجا رسانید ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما یکبار برخاستند
و قصد قتل حسینیه نمودند و در مقام جفا و آزار او شدند و او هر چند بقدر
قوت سعی مینمود و ریش ابراهیم بدست خود گرفته نمیگذاشت
و هارون مشاهده میکرد چون یحیی بن خالد برمکی هجوم ایشان را دید



نزد هارون آمد و گفت تو امروز بر جای رسول خدا نشسته و کنیزی
جمیع علمای زمان ترا الزام نموده و جمله را عاجز کرده و ایشان بتظلم و تعدی
در مجلس تو قصد قتل و ایذای وی کرده و هر یک از امرا و ارکان دولت حکایتی
از جانب حسنیه بتقدیم رسانیدند تا هارون متعرض علما شد ابن عم هارون
که از محبان و محبان اهل بیت بود شمشیر کشیده متوجه ابراهیم و علما شد
همه بیکبار دست از حسنیه کوتاه کردند و بر جای خود نشستند هارون
بانگ بر ابراهیم زد و گفت هیچ از خدا شرم ندارید که جمیع شما که حاضرید
خود را اعلم و افضل زمان میدانید از جواب کنیزی عاجز و مضطر شده اید
و مردمان از خواص و عوام بر شما تمسخر میکنند با وجود این شرمنده نمیشوید
و قصد قتل و ایذا و آزار وی میکنید چون خلایق این سخنان از هارون شنیدند از
از سلاطین و امرا و اعیان بیکبار ملامت آغاز کردند و ابراهیم و جمیع علما را
مذمت و تشنیع نمودند با وجود آن بهجوم از ایشان خایف نبود و ساکت حسنیه م
نشد و دیگر مرتبه آغاز سخن نموده گفت که این معاندان گمراه و ای دشمنان خدا
و رسول صلعم از خدا نترسید و از روز بازخواست یاد کنید و از برای

جاه دنیا و حیات پنج روزه کمر عداوت مصطفی و مرتضی و اهل البیت
علیهم السلام در میان استوار میکنید و بمزخرفات و مهملات که از قبیل
افسانه و افسانست چشم کوته نظر از امیدوشید که فلان باتفاق فلان
خلیفه شد و فلان از بنی فلان امیر شد پس افضل است و امثال این حکایات
واهیه و روایات لاغیه را در علم رسالت و نبوت و امامت و
عصمت و طهارت و اسرار ملایکه و تحقیق و حقایق حجت ساخته اید
و در زبان خلایق انداخته چرا از روز قیامت و حشر و نشر و عذاب
ابد یاد نیارید و از غضب الهی نترسید صد هزار فتنه در میان
خلق پدید آورده اید و مردمان را صد هزار فرسنگ از شناختن خدا
و رسول و امام دور انداختید و در ظلمات فوقها بعضها فوق
بعض گذاشته اید و اکثر از حکایت و روایت و احادیث موضوع
شنیع نقل از ظالمان اهل البیت و فاسقان و کودکان گنجشک دیا زاست
که از قبیل افسانه و خواب و خیال و افسون است و بدان ماند که
شخصی افسانه میگوید و جمعی از زنان و کودکان استماع مینمایند و بعضی خواب



میکنند چون افسانه با تمام رسید ناجهای کودکان گنجشک باز و ز

و فاسقان را در سلک روایت و حدیث و اخبار نویسند که فلا

فلان وزوی فلان و در افواهی اندازند که فلان حدیث بر فلان

شیخ خوانده و روایت از فلان شیخ دارد و فلان شیخ جو

محدث است و فلان شیخ جام مغفر قرانست و فلان جاهل بی

بصیرت در فلان روایت صاحب اربعین است و از اولیای کبار و مقتدای

روزگار است و فلان شیخ خواب چنین دیده و از پیغمبر در خواب

چنین شنیده و پیغمبر چنین فرموده و علی هذا القیاس جاهلان بی

بصیرت و ابلهان بی معرفت و غولان بادیهٔ ضلالت و گمراهان

زاویهٔ جهالت از اطراف و جوانب و بلاد و امصار و یمین

و یسار پیش دوند و تبرک جویند و نقل از شما کنند و بنای معرفت

و شریعت و طریقت بر خواب و خیال و وهم و گمان و بر نقل روایت

شما نهند و ذوق این مهملات چنان در خیالات عوام و ابلهان ناتمام

مستحکم شده و چنان ساخته اید که بسیار قضا و قدر از ایشان زایل

نتوان کرد و از ین جهت خرج و مرج و تعدیل و طعن و تکفیر در میانه

عوام بدید آورد و زمانها بدین بگذشت و اولاد و احفاد ایشان

بدین شیوه در وجود آمدند و خواهند آمد و بعضی عداوت اهل البیت

و اولاد و شیعیان وی اولاد ان ایشان ز امیرات گرفتند و مخالفت

ایشان و طریق ایشان نمودند و مینمایند و ظالمان و فاسقان و اعدا

خاندان رسول را که عمر به بت پرستی و شرب خمر گذرانیده بودند

بر معصومان خاندان مقدم میدارند و جولاهان و قصابان از یکدیگر

روایت میکنند و حال بدان رسیده کار بدان انجامیده که نقل و

روایات و حدیث و آیه از امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و



ای ابراهیم مقتدیان تو وانهایی که متابعت ایشان کردند در کفر و ضلالت

بر رغم علی ابن ابی طالب زرها دادند و حکایات بی اصل وضع کردند

و غزوات در حق رستم و سهراب و اسفندیار و کاوس و زال و غیر

ایشان ترتیب دادند و در آفاق و در اسواق میخواندند و شهرت

میدادند و هر یک را بعنوان شجاعت و دلاوری می ستودند تا رد باشد

بر شجاعت امیر المؤمنین و مردمان ذکر شجاعت آن حضرت نکنند و فراموش

کنند مغلوا از محاربات آنحضرت چراکه تاب شنیدن معجزات و غزوات

آنحضرت نداشتند و شجاعت و دلیری کفار را می نویسند و میخوانند

و با وجود این میگویند که عداوت اهل البیت نداریم و اظهار محبت مینمایند

... ق اعظمت چه فضیلت داری بیان تا بشنوم

...ست



محکم که نموده اند و کدام مشکل که حل کرده اند و کدام معجزه و کرامت که نموده اند

افضلیت را تعیین بگوی که بچه چیز حاصل میشود و بگوی که اگر ثواب ابن عبد الله

چه معنی دارد و آن ثواب از چه رهگذر حاصل شده که هیچکس از

عالمیان را ثابت نیست و نشنیده اند و در قران و احادیث و اخبار واقع

نشده وای علمای جاهل شرم از خدای بدارید و ترک این مهملات کنید

و بدانید که اول زمان خلافت تا غایت بنای مذهب و ملت شما بر

تعصب و عناد و ظلم و تعدی بوده هرگز هیچ یک از سادات اهل البیت

و علمای طریق حق را و شیعیان و مؤمنان که پیروان رسول الله و اهل البیت

اویند در هیچ زمانی مجال بحث و جدل نداده اید و نگذاشته اید که اظهار

مذهب اهل البیت نمایند و فتوی برحقیت اد



بدولت خلیفه زمان و دیگر بر جمیع عقلا ثابتست که شما اعدای اهل البیت
رسولید و امامان شما قاتلان اهل البیت و اعدای ایشانند و عداوتی
که با رسول خدای ظاهر نمودند و انتقام از اهل بیت او کشیدند و شما
نیز پیروی مینمائید و از آل و اهل البیت رسول و شیعیان وی روان
ایشان را نگذاشتید و در عالم نسلهای ایشان را منقطع گردید و بار دیگر دعوی منقطع
اسلام و مسلمانی میکنید و میگوئید که ما بر دین محمدیم و الله که محمد از شما بیزار است
علما یکبار گفتند که ما بیزاریم از اعدای اهل بیت و اکنون ما ایشان در مقام
عداوتست حسینه گفت بخدای که دروغ میگوئید و دلهای شما مملو است
از عداوت اهل بیت و [illegible] روان ایشان [illegible] در حضرت خلیفه زمان



اسمعیل کرد فریاد میکشید و چون کارد بحلق او نزدیک میشود دستارها
از سر می اندازید و اشکها بریش فرو میریزید و چشمها سرخ میکنید
حال آنکه هیچ جراحت باسمعیل نرسیده و در دنیا رفته و عاقبت
گوسفندی کشته شد که هر روز از ان گوسفند صد هزار هزار در
اطراف و اکناف عالم میکشند و باک ندارند و چون عاقبة الامر
خبر بگریه و فریاد از برای گوسفندی ابهیم که چهار هزار سال قبل ازین
گشته بتن و در شهر و دیاری که مومنند و دوستداری ببیند که از برای
نور دیده رسول الله و جگر گوشه امیر المومنین و فرزندان ارجمند سیدة النسا
و برادر جان برابر حسن مجتبی [illegible] اهل الجنة امام حسین



از فرزندان و برادران و برادرزادگان و اصحاب و احباب
آن را بکشتند و بند انداختند اگر مؤمنی از برای ایشان دلتنگی نماید
و ماتم دارد و گریه کند گویند که این رافضیست و اصل به عقیده مذهب
داشته باشد که چیزی که قبل از دویست سال یا سیصد سال گذشته
باشد یاد آورند و گریه کنند چگونه شاید که از برای گوسفندی بعد از
چهار هزار سال توان گریست و دستار بر زمین توان زد و فراموش
نتوان کرد و نشاید که از برای قرة العین رسول و جگر گوشه بتول علیها
دویست سال یا سیصد سال بگریند و ماتم دارند حسینیه سخن بدین جا رسانید
دست بر سر زد و مقنعه از سر کشید و نوحه و زاری آغاز کرد و در
... اسعاد ... شد و بابهای ...





